

فرهنگ اسلامی

ماهنامه تحلیلی سیاسی اجتماعی • شماره مسلسل ۵۴-۵۳ • مهر و آبان ۱۳۹۷



آغاز پایان عصر آمریکا

بررسی مقایسه‌ای رفتارهای رژیم صهیونیستی با رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی با تأکید بر قانون قومیت در اسرائیل

بررسی دیپلماسی فرهنگی آمریکا در عراق پس از صدام

ایران و افغانستان، یک هویت و دو سرنوشت / گفت‌وگو با محمد محسن سعیدی

میزگرد معادلات جدید قدرت در منطقه خاورمیانه

یمن و چالش‌های فرا روی آن / گفت‌وگو با دکتر عبدالرحمن ناجح و دکتر حسین رویوران

بسم الله الرحمن الرحيم
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
مسلمانان جهان، متحد شوید!



فرهنگ اسلامی

ماهنامه تحلیلی سیاسی اجتماعی • شماره مسلسل ۵۴-۵۳ • مهر و آبان ۱۳۹۷

سخن نخست

آغاز پایان عصر آمریکا

بررسی مقایسه‌ای رفتارهای رژیم صهیونیستی با رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی با تأکید بر قانون قومیت در اسرائیل

بررسی دیپلماسی فرهنگی آمریکا در عراق پس از صدام

ایران و افغانستان، یک هویت و دو سرنوشت / گفت‌وگو با محمد محسن سعیدی

میزگرد معادلات جدید قدرت در منطقه خاورمیانه

یمن و چالش‌های فرا روی آن / گفت‌وگو با دکتر عبدالرحمن ناجح و دکتر حسین رویوران

✎ برای مشاهده هر کدام از مطالب روی عنوان آن کلیک کنید

صاحب امتیاز: دفتر نشر فرهنگ اسلامی / مدیر مسئول: علی اکبر اشعری / سردبیر: محمد حسن زورق

هیأت علمی: علی اکبر اشعری، دکتر رضا امیری مقدم، دکتر حسن بشیر، دکتر حسن بهشتی پور، دکتر سید حسن حسینی، دکتر محمد حسین رجیبی دوانی، دکتر محمد علی رمضانی، دکتر محمد حسن زورق، دکتر حسین رویوران، دکتر حسن سبحانی، مهندس حسین شیخ الاسلام، دکتر سعید رضا عاملی، دکتر علی اصغر فهیمی فر، دکتر علیرضا قزوه، دکتر ابراهیم متقی، احمد کاظم زاده، دکتر محمد مهدی مظاهری، دکتر احمد مؤمنی‌راد.

امور فنی و هنری: کارگاه رسانه تهران / روابط عمومی و امور اجرایی: محمد معین اقطاعی

نقل قول از مطالب مجله با ذکر منبع آزاد است. پیشنهاد و نظر خود را درباره مجله با ما در میان بگذارید. نشانی: تهران، میدان هروی، خیابان شهید افتخاریان، کوچه مریم، شماره ۲۳. کد پستی: ۱۵۴۷۴۱۳۰۱۶۶۹۷. تلفن: ۲۲۹۳۰۴۳۸. دورنگار: ۰۲۲۹۵۶۴۰۱.

سخن نخست : قتل قاشخجی و مسئولیت‌های غرب

ماجرای ترور قاشخجی در کنسولگری عربستان در ترکیه به بزرگ‌ترین چالش رژیم سعودی مبدل شده است. جمال قاشخجی برای یک کار اداری به کنسولگری کشورش در استانبول رفت و برای همیشه از نظرها ناپدید شد. با توجه به موقعیت بین‌المللی او و روابط گسترده‌ای که در غرب و ترکیه داشت، ناپدید شدن او در کنسولگری ترکیه موجی از نفرت و انزجار را در جهان برانگیخت و موجب اظهار نظرهای گوناگون در سراسر جهان شد؛ به‌ویژه، کشورهای غربی در مقابل این مسئله موضع صریح و روشنی گرفتند.

بنابر روایت ترکیه، قاشخجی به محض ورود به کنسولگری بازداشت و شکنجه شده و به قتل رسیده است. یک تیم ۱۵ نفره برای کشتن و قطعه قطعه کردن پیکر او و بسته‌بندی جسد او برای خروج از کنسولگری عربستان در استانبول از ریاض اعزام شده بود. روزنامه یمنی شفق در ترکیه گزارش داده است که قاشخجی پس از یک مذاکره تلفنی با محمد بن سلمان، مرد شماره دو رژیم عربستان، به قتل رسیده است.

یک دادگاه در ترکیه ۲۵ نفر شاهد را احضار کرد تا بتواند اطلاعات لازم را در مورد این ترور جمع‌آوری کند، آنگلا مرکل - صدراعظم آلمان - اعلام کرد که از این پس از ارسال اسلحه و تسلیحات نظامی به عربستان خودداری خواهد کرد تا ماجرای قتل قاشخجی روشن شود. یک مقام ترکیه‌ای، با بیان اینکه تیم ترور سعودی از استخوان‌بُر همراه داشته‌اند، به روزنامه نیویورک تایمز گفت: «این اتفاق مثل فیلم جنایی عامه‌پسند روی داده است.» مقامات انگلستان، کانادا، و سایر کشورهای غربی، هر یک به فراخور حال، احساس انزجار و برائت خود را از این جنایت تأسف بار اظهار داشته‌اند.

حساسیت نسبت به ترور و قتل یک مرد بی‌دفاع در یک محوطه سر بسته به وسیله یک تیم ترور ۱۵ نفره می‌توانست نشانه خوبی از انسان دوستی غربی‌ها به شمار آید، اگر قبل از آن غرب درباره کشتار و قتل عام حجاج در یک راه‌پیمایی مسالمت‌آمیز در شهر مکه در سال ۱۳۶۶ (که به جمعه خونین مکه مشهور شد) و پس از آن درباره کشتار تعداد انبوهی از زائران در منا اظهار نظر کرده و این کشتارهای سنگین را که در آن‌ها هزاران نفر قربانی شدند محکوم کرده بود، یا لااقل در مورد تجاوز چهار ساله ارتش عربستان سعودی و امارات متحده عربی به یمن با حضور افسران و فرماندهان آمریکایی و انگلیسی و اسرائیلی و تسلیحات آمریکایی و آلمانی و انگلیسی و... اظهار نظر کرده بود، یا در مورد قتل عام شبانه‌روزی زنان و کودکان یمنی و شکنجه آن‌ها با تحریم

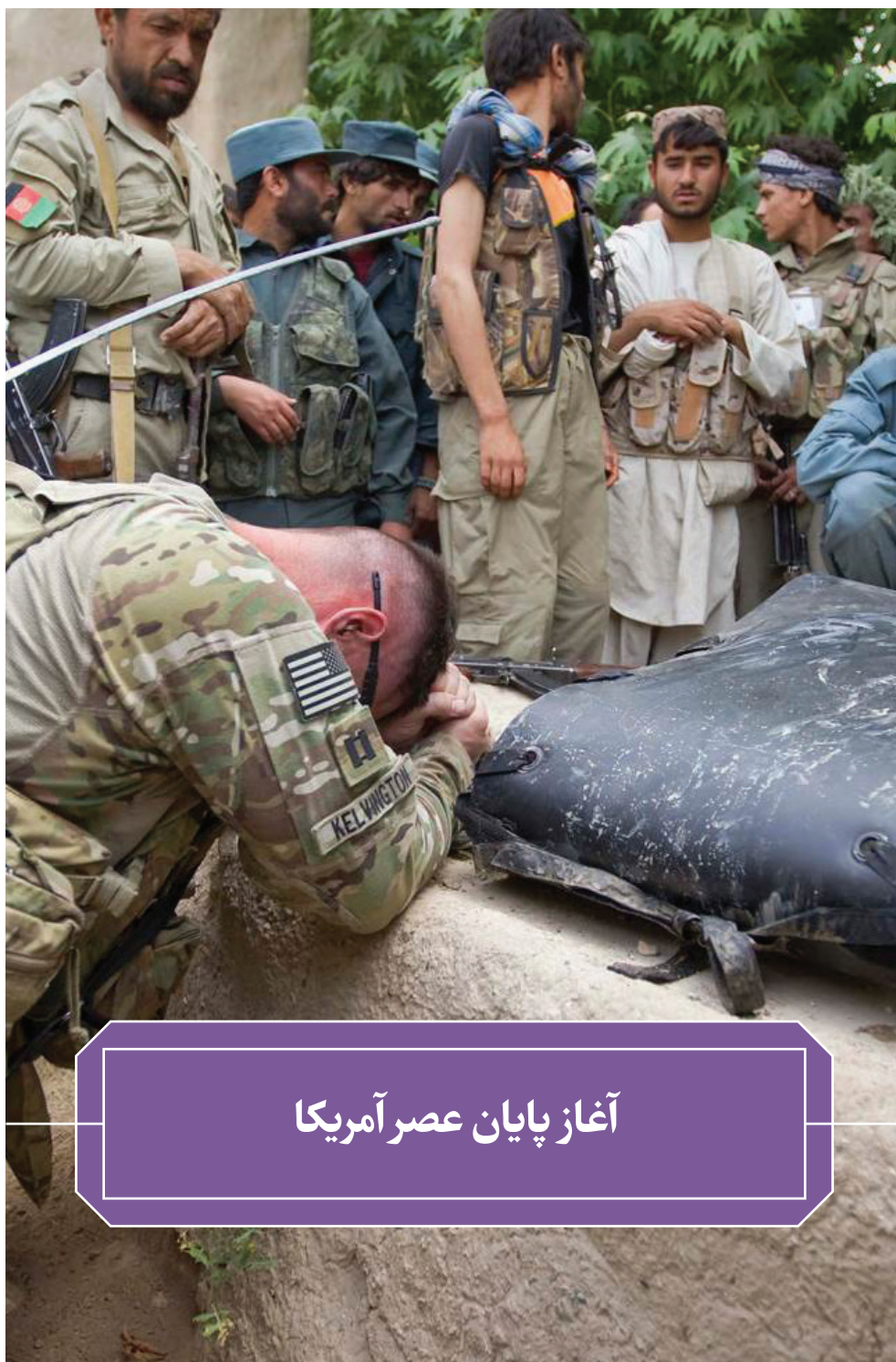
دارویی و گرسنگی و نسل‌کشی آن‌ها با بمب افکن‌های آمریکایی و تسلیحات اروپایی اظهار تأسف کرده بود.

امروز جهان در مقابل غرب انگشت به دهان مانده است که آیا قسم خانم مرکل را باور کند که با اظهاراتش می‌خواهد وانمود کند که دامن سیاست‌مداران غرب به این جنایت‌ها آلوده نیست؛ یا دُم خروسی همکاری‌های نظامی آمریکا و اروپا با رژیم سعودی را ببیند که روزانه خروارها بمب و مواد آتش‌زا بر سر و روی مردم یمن می‌ریزند، تنها به این جرم مشخص که مردم یمن می‌خواهند مستقل و آزاد باشند و به وسیله عربستان سعودی و امارات متحده عربی زیر سلطه آمریکا و غرب قرار نگیرند.

غرب، اگر می‌خواهد متهم به دو دوزه بازی نشود، باید در مقابل این رخداد یک روئیه روشن را در پیش بگیرد: یا از این اقدام، مثل سایر اقدام‌های رژیم سعودی، حمایت کند؛ یا به فکر جانشینی برای رژیمی باشد که به وسیله غرب بر مردم عربستان حاکم شده و بر سر مخالفان خود همان بلایی را آورده است که بر سر قاشخجی آورد.

هنوز معلوم نیست چند نفر از مخالفان عربستان سعودی به سرنوشت قاشخجی مبتلا شده‌اند، ولی یقیناً قاشخجی اولین قربانی این رژیم نبود و شاید آخرین قربانی نیز نباشد. پیش از او، دانشمند بزرگ و اسلام‌شناس، شهید شیخ محمد باقر النمر، را در عربستان طی تشریفات رسمی گردن زدند و هیچ صدای اعتراضی از گلوئی غرب برنخاست و هیچ یک از مقامات غربی آن را محکوم نکردند. استمرار این وضعیت به ادامه نفوذ جهانی غرب کمکی نخواهد کرد و شاید آن را روز به روز سست‌تر نیز می‌کند.

سردبیر



آغاز پایان عصر آمریکا

حسین رویوران
(استاد دانشگاه تهران)
و کارشناس مسائل
سیاسی خاورمیانه

مهم‌ترین مشخصه دهه دوم قرن بیست و یکم میلادی کاهش تدریجی قدرت نسبی ایالات متحده آمریکا است. از دیدگاه کارشناسان، عمده رقبای ایالات متحده در امور نظامی و اقتصادی در آسیا قرار دارند و این به معنای بازگشت تاریخی مراکز قدرت از غرب به شرق و آغاز تضعیف سلطه غرب بر سیاست و اقتصاد جهانی بوده است. وجه تمایز این دوره با سایر دوره‌های انتقال قدرت در اروپا و بعدها انتقال قدرت از اروپا به ایالات متحده آمریکا در سده بیستم را در حافظه تاریخ نظام بین‌الملل می‌توان دید. اصطلاح قدرت هژمونیک در روابط بین‌الملل به معنای برتری و تفوق است که استیلا و سلطه طلبی یک قدرت برتر در نظام بین‌الملل را تداعی می‌کند، اما ما امروز، در سطح نظام بین‌الملل با ایالات متحده‌ای روبه‌رو هستیم که دیگر شاخصه‌های یک قدرت هژمون را به لحاظ سیاسی، اقتصادی، نظامی، و به عبارتی توان استیلا بر جهان را ندارد. شاید بتوان گفت که جوامع مختلف جهان دیگر نظام بین‌الملل مبتنی بر یک جانبه‌گرایی، زور، سلطه، و دخالت را بر نمی‌تابند و نظام‌های مختلف در سراسر جهان به دنبال استقلال و آزادی و عدم وابستگی و رعایت انصاف و رفتار مسالمت‌آمیز هستند. در مقابل، ایالات متحده امروز، تحت رهبری فکری نومحافظه‌کاران تندرو و شخص دونالد ترامپ، صرفاً در صدد کسب خشونت‌آمیز هژمون از دست رفته و بازتعریف موقعیت و جایگاه گذشته خویش در یک نظام تک‌قطبی و یک جانبه‌گرا هستند.

در این مقاله، به دنبال پاسخی برای این سؤال هستیم که چه عاملی می‌تواند سبب افول یک هژمون شود. با استفاده از تئوری قدرت هژمون آنتونیو گرامشی، به تقابل جایگاه متزلزل هژمون در مقابل مقاومت و عدم رضایت دیگر کشورها در چگونگی ظهور و افول هژمون می‌پردازیم. با این مقدمه، باید مفهوم هژمون و پیامدهای آن را بررسی کنیم تا نتیجه این رفتار ایالات متحده آمریکا را در آینده حدس بزنیم و ارزش همبستگی بسیاری از قدرت‌های جهان با ایران و دفاع از توافق هسته‌ای را کشف کنیم.

آمریکا از توافق هسته‌ای خارج شد و با اعلام مجدد تحریم ضد ایران می‌کوشد ایران را تسلیم خود سازد و سلطه و هژمون خود را در جهان ترمیم کند.

مقدمه

یکی از اصطلاحاتی که در میان نخبگان و کارشناسان روابط بین‌الملل زیاد استفاده می‌شود اصطلاح هژمون است. بسیاری از کارشناسان سیاسی معتقدند که آمریکا، در چارچوب نظام تک‌قطبی کنونی جهان، یک هژمون است که از موضع قدرت مسلط، کشورهایی مانند ایران،

ونزوئلا، کوبا، کره شمالی، و اخیراً ترکیه و ده‌ها کشور مخالف دیگر را تحریم کرده و تصور می‌کند که به علت سیادت هژمون آمریکا بر جهان، این کشورهای تحریم شده دیر یا زود تسلیم سیاست‌های کاخ سفید خواهند شد. با توجه به اظهارات اخیر آقای ترامپ - رئیس جمهور آمریکا - در اینکه ایران در آینده نزدیک ناچار به گفت‌وگو با آمریکا و تسلیم در برابر خواسته‌های آن خواهد شد، لازم است بحث موضوع هژمون و شرایط و تأثیرات دو طرف معادله مورد بررسی قرار گیرد. در این مقدمه، ابتدائاً مفهوم هژمون و پیامدهای آن را بحث قرار می‌دهیم تا نتیجه این رفتار آمریکا را در آینده بر خود و رقبای آن حدس بزنیم.



مهم‌ترین مشخصه دهه دوم قرن بیست و یکم میلادی کاهش تدریجی قدرت نسبی ایالات متحده آمریکا است.

چارچوب نظری

آنتونی گرامشی، مبدع نظریه هژمون، آن را این‌چنین تبیین می‌کند: «تولید قدرت و تسلط فرهنگی.» به عبارت دیگر، هژمون به معنای نوعی تسلیم خودساخته و خودانگیخته است. گرامشی معتقد است که هژمون ترکیبی از سلطه و مقاومت است. قدرت هژمونیک، دقیقاً به این دلیل که به انقیاد اکثریت تحت سلطه نیاز دارد، هرگز نمی‌تواند کاملاً مسلط باشد؛ مگر در جوامعی

که کاملاً تسلیم هستند. به عبارت دیگر، هژمون جهان شمول نیست و قدرت های مسلط جهان هژمونی باید قدرت خود را تأمین، بازتولید، و حفظ کنند تا استمرار و تداوم هژمونیک داشته باشند؛ و این نیازمند آن است که گروه حاکم به گروه های تابع خود امتیازاتی بدهد و رضایت آن ها را تأمین کند.

گرامشی بر آن است که قدرت و رضایت دو اصل اساسی و پایه های هژمون هستند. وقتی رضایت در کار نباشد، شرایط براندازی قدرت فراهم می شود. آنچه در عرصه جهانی و منطقه ای برای جایگاه و حاکمیت آمریکا در حال رخ دادن است، نماد عینی دیدگاه گرامشی است. آمریکا دیگر توان تأمین و حفظ سلطه خود را در سطح جهان ندارد و در حال حاضر از جایگاه هژمون سقوط می کند. نگاهی به عرصه بین المللی نشان می دهد که آمریکا شاخص های هژمون را از دست

می دهد. تمکین نکردن دنیا در مقابل فرامین آمریکا در لغو توافق هسته ای و نپذیرفتن دیدگاه ها و اوامر اقتصادی ترامپ از سوی چین، اتحادیه اروپایی، کانادا، مکزیک، و ترکیه، و تحریم متقابل آمریکا از سوی این کشورها شاخص های جدیدی است که عمق تحولات جدید نظام بین الملل را نمایان می سازد. نگاهی گذرا به شاخص های سیاسی و اقتصادی ایالات متحده و جایگاه آن در عرصه سیاسی و اقتصاد جهانی، جایگاه دلار، تولید ناخالص داخلی، مقروض بودن به سازمان ها و نهادهای بین المللی، شاخص های سیاسی (مانند اعتراضات فراوان و گسترده به سیاست های داخلی و خارجی ایالات متحده)، یک جانبه گرایی، و سیاست های غلط و سلطه گرایی و گزینشی

ما امروز با ایالات متحده ای روبه رو هستیم که دیگر شاخصه های یک قدرت هژمون را ندارد.

بیش از پیش سبب شده که ایالات متحده آمریکا اعتبار و جایگاه گذشته خویش را در صحنه های عوام فریبانه (نظیر ادعای مبارزه علیه تروریسم، جلوگیری از هرگونه تهدید علیه صلح و امنیت بین المللی، توسعه ارزش های آزادی و دموکراسی آمریکایی، کمک های بشردوستانه، و حمایت و کمک به اقتصاد اروپا و جهان) در اذهان عمومی و دولتمردان از دست بدهد.

تعریف های جدیدتر هژمون

مفهوم هژمون پس از ورود به ادبیات روابط بین الملل بار معنایی سنگین تری پیدا کرده است و پیروان رهیافت های مختلف تئوریک از منظرها و نظریات گوناگونی بدان نگریسته و تفاسیر خاص خود را در باره آن ارائه کرده اند؛ لذا، ضروری است که در هنگام بحث پیرامون مفهوم هژمون، به

دقایق و ظرایف تعریف آن توجه ویژه‌ای داشته باشیم؛ تا به روشنی مشخص شود که چه برداشتی از هژمون و از زاویه نگاه کدام رهیافت تئوریک ارائه می‌شود. ویلیام رابینسون (William Robinson)، که خود در حلقه نوگراشین‌ها جای می‌گیرد، معتقد است که با مطالعه ادبیات روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌توان به چهار تعریف متفاوت از هژمونی رسید:

- **هژمونی به مثابه سلطه و به معنای سلطه فعال** که در مورد سلطه شوروی در اروپای شرقی و سلطه نظام سرمایه‌داری جهانی در طول جنگ سرد به کار رفته است.
- **هژمونی به مثابه هژمونی دولت** که در اغلب رهیافت‌های روابط بین‌الملل و نظریه‌های نظام جهانی به کار رفته است. بر این اساس این تعریف، در ادوار مختلف سرمایه‌داری، دولت‌های هلند، بریتانیا، و سپس آمریکا دارای هژمونی بوده‌اند.
- **هژمونی سلطه مبتنی بر اجماع یا هژمونی ایدئولوژیک**. این معنا از تعریف گرامشی از هژمونی اقتباس شده و به معنای تسلط مبتنی بر رضایت و رهبری فرهنگی و فکری است.
- **هژمونی به اعمال رهبری از طریق بلوک‌های تاریخی در یک صورت‌بندی اجتماعی**. بر این اساس، آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، به دلیل رهبری طبقه سرمایه‌داری خود و به سبب ایجاد ساختار اجتماعی تولید فوردی-کینزی، هژمونی پیدا کرد (حاج یوسفی، ۱۳۸۶: ۹۵).

از بررسی تعاریف چهارگانه رابینسون، می‌توان به سهولت تشخیص داد که تنها تعریف سوم (یعنی همان تعریف از آرای گرامشی) با بحث فرهنگ انطباق و سازگاری مصداق پیدا می‌کند؛ چراکه اگر هژمونی را به معنای راهبرد فرهنگی، فکری، و ایدئولوژیک جوامع بدانیم، آنگاه قادر خواهیم بود این فرض را مطرح کنیم که مؤلفه فرهنگ در راستای بسط هژمونی یک بازیگر در محیط بین‌الملل، خصوصاً به منظور رضایت سایر بازیگران (که لازمه تحقق هژمونی یا تفسیر گرامشیستی است) اهمیت دارد (Griffiths and others, 2008: 139).

آغاز هژمون انقباضی آمریکا

با بررسی ریشه‌های سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا، می‌توان ظهور و افول هژمونی آمریکا را در مکاتب و دکترین‌های متفاوت مورد توجه قرار داد؛ مسیری که از زمان جرج واشنگتن-اولین رئیس‌جمهور آمریکا- تا امروز ادامه داشته است. در ادامه، می‌توان از مکتب هامیلتونیسم، جکسونیسم، ویلسونیسم، تا دکترین‌های مونروئه، روزولت، ترومن، آیزنهاور، و ... نام برد.

سه مکتب فکری فوق همگی قبل از جنگ جهانی اول شکل گرفتند و بعد از آن دکترین‌ها و استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا از یک یا ترکیبی از این سه مکتب متأثر شده است. با توجه به جهت‌گیری‌های خارجی هریک از مکاتب سه‌گانه، چنین برمی‌آید که سه مکتب مذکور شالوده و اساس سیاست و روابط خارجی آمریکا را در جهان شکل داده‌اند. البته لازم به ذکر است که علاوه بر ماهیت و ساختار نظام بین‌الملل، تصمیم‌سازان (مانند لابی‌ها بخصوص لابی اثرگذار و بزرگ یهودی-اسرائیلی آپیک، افکار عمومی و رسانه‌ها، و به تبع آن گفتمان‌های مسلط بر دولت‌های مختلف آمریکا) دوره‌های گوناگون سیستم روابط و تعاملات بین‌المللی این کشور را



کشورهای جهان دیگر نظام بین‌الملل مبتنی بر یکجانبه‌گرایی و زور را نمی‌پذیرند.

شکل داده‌اند.

آنچه افول هژمون آمریکایی را بیشتر مشهود می‌سازد ظهور کانون‌های مقاومت در نقاط مختلف دنیاست. ایالات متحده آمریکا در آغاز دهه دوم قرن بیست و یکم مهم‌ترین چالش پیش روی خود را قدرت چین قلمداد می‌کرد؛ اما انقلاب‌ها و جنبش‌های اعتراضی دیگر نشان دادند که تنها رقابت اقتصادی و تجاری بازیگران قوی تهدیدی برای رقابت آن‌ها نیست، بلکه شرایط و تحولات

عرصه بازار جهانی تابعی از تحولات سیاسی است که رشد یا رقابت قدرت‌ها را با تهدید مواجه می‌سازد. در خاورمیانه، مردم ناراضی‌اند؛ نه تنها از حکومت‌های سرسپرده به بیگانه در کشورهای خود بیزار شده‌اند، بلکه از بی‌عدالتی‌های بین‌المللی و داوری‌ها و دخالت‌ها و سلطه‌جویی آمریکا و غرب نیز به ستوه آمده‌اند. حمایت غرب از آواره‌سازی ملت فلسطین و جایگزین کردن مهاجران تا بن دندان مسلح صهیونیست از طریق اسکان آن‌ها در فلسطین و حمایت از سیاست‌های جنگ طلبانه و توسعه طلبانه اسرائیل ظلم بزرگی است که نه تنها مسلمانان، که هیچ انسانی نمی‌تواند آن را بپذیرد. همین عدم رضایت و به چالش کشیدن قدرت مسلط می‌تواند سرآغاز



تشکل‌های بین‌المللی جدید-مانند مجموعه شانگهای-تلاش آسیا را برای کسب جایگاه متناسب نمایان می‌سازد.

شکل‌گیری جبهه تاریخی ضد هژمونیک در جهان باشد. شکل‌گیری تشکل‌های بین‌المللی جدید، مانند مجموعه شانگهای، تلاش آسیا را برای کسب جایگاه متناسب نمایان می‌سازد. شکل‌گیری مجموعه بین‌قاره‌ای بریکس (متشکل از برزیل، روسیه، آفریقای جنوبی، هند، و چین) اقدام مهم دیگری در روابط بین‌الملل است؛ چرا که این

مجموعه حدود نیمی از جمعیت جهان و یک سوم تولید ناخالص آن را در اختیار دارد و در حال حاضر بسیاری از کشورها، از جمله کشور ما، عضویت در آن را درخواست کرده‌اند.

بررسی نظریه هژمونی و تئوری ثبات هژمونیک

قدرت هژمون سعی دارد تا نظم سیاسی مطلوب و نظم اقتصادی تعریف شده خود را بر جهان مسلط سازد. در این میان، مناطقی که بیشترین منافع را برای هژمون و در عین حال بیشترین تعارض را با نظم مطلوب تعریف شده داشته باشند بیش از همه کشورهای هدف را تشکیل خواهند داد.

خاورمیانه، با داشتن منابع غنی انرژی از یک سو و موقعیت خاص ژئوپلیتیک و فرهنگی و دینی از سوی دیگر، حوزه منفعتی غیرقابل اغماض محسوب می‌شود. این در حالی است که خاورمیانه نه تنها با سلطه سیاسی و اقتصادی آمریکا هماهنگی ندارد، بلکه به شدت ظرفیت مقاومت و استقلال طلبی و عدالت خواهی دارد. حوادث پیش‌دستانه‌ای از قبیل رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. و نقش اتباع یک کشور نزدیک و هم‌پیمان آمریکا (مانند عربستان سعودی) در آن و ایجاد بنیادگرایی دینی در منطقه (القاعده، طالبان، داعش، جبهة النصرة، احرار الشام، و...) توسط سازمان CIA نمایانگر جلوه‌ای از تضاد منفعتی و امنیتی قدرت هژمون و مردم منطقه خاورمیانه است. سیاست در برگیری آمریکا در اتحاد و ائتلاف با جریان‌های تکفیری و استفاده از آنان برای ایجاد فتنه و درگیری در جهان اسلام موجب شد نیروهای محور مقاومت احساس کنند که باید سازمان یابند و با کسب تجربه بیشتر، از توان بالاتری برای کسب آزادی و برقراری عدالت برخوردار شوند.

از این رو، پی‌گیری اصلاحات سیاسی در راستای اصول سیاسی دموکراتیک به منظور استقرار نظم سیاسی مطلوب، اصلاحات اقتصادی در راستای نظم اقتصادی لیبرال، بازار باز به منظور استقرار نظم اقتصادی مطلوب در دستور کار سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا- به عنوان یک قدرت هژمون- قرار گرفته است. بیداری اسلامی و دموکراسی خواهی، به عنوان دو عامل اساسی، آمریکا را بیش از پیش به سوی توجه به سیاست تولید گروه‌های تروریستی از یک سو و اصلاحات نمادین در خاورمیانه از سوی دیگر سوق داد. آمریکا بیداری اسلامی و دموکراسی خواهی را از عوامل اصلی تهدید امنیت خود تلقی می‌کند و بر این اساس در صدد است تا با تولید گروه‌های تروریستی و نیز باز کردن فضای سیاسی و بهبود شرایط اقتصادی در کشورهایی که به دلیل وابستگی رژیم‌های آن‌ها به غرب خاستگاه چنین حرکت‌های رادیکال محسوب می‌شوند، ریشه استقلال طلبی و آزادی خواهی را بخشکاند. به عبارت دیگر، بنیادگرایی دینی و تروریسم در خاورمیانه از جمله

وسایل و ابزار آمریکا برای مقابله با حرکت‌های اسلام‌خواهانه و دموکراسی‌خواهانه در خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است. سیاست‌های جدید محمد بن سلمان در عربستان سعودی، در باز کردن فضای فرهنگی بدون گشایش سیاسی، از جمله اقداماتی است که به دستور آمریکا صورت گرفته است. تلاش برای تغییر از زاویه فرهنگی و نه سیاسی نشانه ترس و نگرانی آمریکا از نسخه‌ای است که تجویز کرده است.

البته نقطه عطف برهم خوردن نظم موجود به نفع هژمون آمریکا در تاریخ معاصر را می‌توان ظهور انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ م. دانست، انقلابی که تمامی معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی را برهم زد و مهم‌ترین کشور اسیر سلطه آمریکا در خاورمیانه را از زیر سلطه آمریکا خارج کرد و به مبارزه با هژمون آمریکا در جهان اسلام برخاست. شاید از زمان تقسیم و جانمایی نقشه کنونی خاورمیانه در توافقنامه سایکس-پیکو، کسی گمان نمی‌کرد که چنین قدرت منطقه‌ای با رویکرد مقاومتی بتواند در این منطقه در شاهراه انرژی دنیا به وجود آید و به این شکل در مقابل نظام جهانی سلطه قد علم کند.

انقلاب اسلامی ایران به ملت‌های بیدار منطقه و جهان این نوید را داد که می‌توان فعل توانستن را صرف کرد و در مقابل انبوه تجهیزات و تسلیحات و قدرت نظام‌های سلطه‌گرو مستبد ایستاد، چرا که وعده الهی چنین پیروزی‌ای را نوید می‌دهد. جنگ‌های مستقیم و غیرمستقیم که علیه ملت ایران به راه افتاد و محاصره و تحریم ضد ایران در ۴۰ سال گذشته، اگرچه موجب مزاحمت برای ملت ایران شد، ولی شرایط هژمون

آمریکا را- به‌ویژه در خاورمیانه- با بحران مواجه ساخت. تلاش مجدد آمریکا برای اعاده هژمون با کلید زدن طرح «خاورمیانه بزرگ» و اشغال نظامی افغانستان و عراق آغاز شد و با تقویت تروریسم در منطقه ادامه یافت، ولی شکست تروریست‌ها به دست نیروهای مترقی عملاً سلطه آمریکا را در خاورمیانه را تضعیف کرد. آمریکا از آن پس با اتحادهای منطقه‌ای با رژیم‌های مرتجع و واپسگرا (نظیر رژیم عربستان سعودی) به جنگ محور مقاومت اسلامی رفت که این شاخص نشان‌دهنده ضعف هژمون آمریکاست. آمریکا اکنون در خاورمیانه به همراه ناتو در افغانستان استقرار دارد و به همراه ارتجاع عرب ضد محور مقاومت فعالیت می‌کند.

ظهور جنبش‌های اسلامی چون حماس، جهاد اسلامی برای آزادی فلسطین، حزب الله، انصار الله، و حشد الشعبی در کشورهای فلسطین، لبنان، یمن، عراق، و بحرین و ... نشان از گسترش



**شکل‌گیری مجموعه
بین‌قاره‌ای بریکس
(متشکل از برزیل، روسیه،
آفریقای جنوبی، هند، و
چین) اقدام مهم دیگری
است که نیمی از جمعیت
جهان و یک سوم تولید
ناخالص جهانی را در بر
می‌گیرد.**



جریان مقاومت اسلامی در منطقه و جهان داشته است. ملت های آزادی خواه دیگر منتظر اقدام دولتمردان وابسته و بی اختیار خود نیستند؛ بلکه خودشان، با پشتوانه امکانات ناچیز و مردمی، دست به اقدامات اساسی و مقابله با جریان سلطه و رژیم های وابسته به آن می زنند. این پدیده، در دنیایی که در آن ارتش اسرائیل به عنوان چهارمین ارتش نیرومند جهان از بادبادک های آتش زای مردم محاصره شده در نوار غزه احساس ترس و عجز می کند، پدیده شگفت آوری نیست. پس عجیب نیست که در این پیچ تاریخی که به نظر می رسد پیروزی حق علیه باطل نزدیک است، شاهد افول هژمون ایالات متحده به عنوان رأس نظام سلطه غرب باشیم.

نظام سلطه در راه نجات خود از هیچ اقدامی فروگذار نکرده است. اسلام هراسی، شیعه هراسی، و امروز ایران هراسی و تحریم و تهدید و ارباب و تروریسم به جنگ پروژه هایی هستند که بعد از فروپاشی شوروی سابق - نماد کمونیستی جهان - در ۱۹۹۱



م، در اولویت و در رأس برنامه های نظام سلطه آمریکا قرار گرفته است.

ایران خواهان عضویت در بریکس شده است.

به نظر می آید حکومت آمریکا در عرصه جهانی تحت فشارهای داخلی و بین المللی محدود شده و نمی تواند نقش مدیریت جهانی را با اقتدار گذشته ایفا کند و به تنهایی و خودسرانه تصمیم گیری کند؛ همچنین، باید اذعان داشت آمریکا در پرداخت هزینه کسب قدرت در عرصه بین المللی دیگر توانایی سابق را ندارد و به شدت در حال افول است و این امر موقعیت برتری طلبانه اش را در موضع انفعال قرار داده است.



در بُعد اقتصادی، آمریکا دیگر اقتصاد اول جهان نیست. تلاش

ترامپ برای تعامل با روسیه برای مقابله با چین دور از ذهن رهبران کرملین نیست، ولی روسیه اولویت روابط خارجی خود را به چین اختصاص داده و تبادل تجاری بین دو کشور در چند سال اخیر گسترش یافته و از صدها میلیارد دلار فراتر رفته است. در سال ۲۰۱۷ م، تولید ناخالص چین از ۲۳ تریلیارد دلار گذشت؛ در حالی که تولید ناخالص آمریکا در همان سال، با همه اقدامات حمایتی ترامپ، کمی فراتر از ۱۹ تریلیارد دلار بوده است. جالب تر اینکه رشد اقتصادی در چین همچنان بالای سالانه هشت درصد است، در حالی که رشد اقتصادی در آمریکا زیر سالانه دو درصد است؛ و این تفاوت فاحش فاصله میان این دو را هر روز بیشتر می کند.

شرایط آمریکا با اتحادیه اروپا نیز مانند گذشته نیست. تولید ناخالص اروپا در سال ۲۰۱۷ م. نزدیک به ۲۱ تریلیارد دلار بود و نزدیک به دو تریلیارد دلار از آمریکا پیش افتاد. سیاست تحقیر ترامپ در

برابراتحادیه اروپا می‌تواند این غول خفته را دوباره بیدار کند؛ چنان که تلاش‌های ترامپ برای از هم پاشاندن این تشکل، حتی در گام اول (یعنی حمایت از خروج انگلیس از این اتحادیه)، با هزار اما و اگر همراه است و هیچ بعید نیست که مردم انگلیس هر آن از رأی قبلی خود در خروج از اتحادیه عقب‌نشینی کنند.

پس به نظر می‌آید حکومت آمریکا در عرصه جهانی امروز تحت فشارهای بین‌المللی محدود شده و نمی‌تواند نقش چماق دار جهان را با اقتدار گذشته ایفا کند و به تنهایی برای جهان تصمیم بگیرد. در سال ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ م، آمریکا با عبور از اعتراض گسترده جهانی به افغانستان و عراق حمله نظامی



بنیادگرایی و تروریسم در خاورمیانه از جمله وسایل و ابزار آمریکا برای مقابله با حرکت‌های اسلام خواهانه و دموکراسی خواهانه در خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است.

کرد؛ اما امروز نمی‌تواند درباره سیاست‌های ناپخته خود، به ویژه درباره تحریم مجدد ایران، حتی اجماع حداقلی ایجاد کند؛ همچنین، باید اذعان داشت که آمریکا، با داشتن بیش از ۲۰ تریلیارد دلار بدهی، توانایی سابق را در پرداخت هزینه‌های کسب قدرت بیشتر در عرصه بین‌الملل ندارد و به شدت در حال افول است و این امر موقعیت برتری طلبانه‌اش را در موضع انفعال قرار داده است. در خواست از عربستان و دیگر شیخ‌نشین‌های خلیج فارس برای تأمین مالی حضور نظامی آمریکا

در خاورمیانه، در عین اینکه سیاست‌های غارتگری آمریکا را آشکار می‌سازد، واقعیت‌های سیاسی دربارهٔ افول هژمون آمریکا را نمایان می‌کند. کار آمریکا به جایی رسیده است که ترامپ جیب ولی عهد جوان و تازه‌کار عربستان را خالی می‌کند و این ولی عهد خام هم جیب بقیه شاهزاده‌های عربستان را خالی می‌کند؛ و برای اینکه نشان دهند این جیب‌بری‌ها در کمال رضایت صورت گرفته، ترامپ و شاهزاده‌های سعودی دسته جمعی رقص شمشیر می‌کنند!

جمع بندی

در جمع بندی می‌توان گفت که هژمون آمریکا در ابعاد سیاسی و اقتصادی، با شاخص‌هایی که گفته شد، در حال افول است و توان نظامی آمریکا که پایهٔ دیگر این هژمون است مورد تردید قرار گرفته است. توان عملیاتی ارتش آمریکا از زمان واگذاری افغانستان به ناتو و عقب نشینی نظامی از عراق زیر سؤال رفته است؛ هرچند ترامپ، با افزایش بودجهٔ نظامی، تلاش دارد این تصویر را ارائه دهد که ارتش آمریکا همچنان بزرگ‌ترین قدرت نظامی و مهم‌ترین پایهٔ هژمونی آمریکا در جهان است. در نظام سیاست بین‌الملل و مناسبات دولت‌ها، هژمونی یا چیرگی مفهوم بسیار مهمی به شمار می‌آید. فهم نوع هژمون و ستیزه‌جو یا صلح‌جو بودن و ماهیت آن در تحلیل و تبیین مسائل بین‌المللی بسیار تعیین‌کننده است. بر این اساس و با یک نگاه تاریخی، تحول هژمونی آمریکا را می‌توان در چهار دوره مورد بررسی قرار داد:

- **هژمونی مطلق** که دوران ایجاد، تثبیت، و حاکمیت هژمونی مطلق ایالات متحده محسوب می‌شود. سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۹ م. دوران وفور منابع عظیم و امکانات بود و عوامل و ابزارهای قدرت آمریکا به این کشور اجازه می‌داد تا بتواند به راحتی پی‌گیر منافع اقتصادی و عمومی خود در سطح بین‌المللی باشد. در این دوره، بالاترین میزان رضایت‌مندی و وحدت نظر میان قدرت هژمونیک آمریکا و هم‌پیمانانش حاکم بود. این دوران پس از بمباران اتمی دو شهر هیروشیما و ناگازاکی ژاپن آغاز شد.
- **هژمونی در افول**. دولتمردان آمریکایی، پس از سپری کردن عصر طلایی خود، در سال ۱۹۷۳ م. با بحران اضافه انباشت روبه‌رو شدند و در پاسخ به این بحران، رویه و خط مشی اقتصادی جدیدی را دنبال کردند. دوران افول هژمونی آمریکا مربوط به سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۹ م. است، که طی آن، مؤلفه‌ها و شاخص‌های مشروعیت هژمونیک آمریکایی کم‌رنگ و روابط هژمون با اعضای نظام بین‌الملل در ابعاد گوناگون ضعیف شد. در این دوره، دلار مستظهر به

طلا که به ارز جهانی تبدیل شده بود ناچار به جدایی از ذخیره طلا شد؛ ولی توان اقتصادی آمریکا این جایگاه را برای آمریکا حفظ کرد.

- **پساکهژمونی.** سال‌های پس از ۱۹۸۰ م، دوران تضعیف ژمونی آمریکاست. در این دوران، تفاهم حاکم بر روابط ژمونی ایالات متحده و هم‌پیمانان بین‌المللی آن در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، و نظامی در حال ضعیف شدن بود.

- **تجدید ژمونی:** این دوره بعد از پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و نیز حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م. جلوه‌گر شده است؛ دوره‌ای که مصادف با قدرت نوحافظه‌کاران در آمریکا بود و طی آن از جهت‌گیری‌های سیاسی و انزوای بیل کلینتون به شدت انتقاد می‌شود. نوحافظه‌کاران برای ایالات متحده در جهان نقش و جایگاه راهبردی قائل بودند و می‌گفتند

آمریکا باید به عنوان ژاندارم جهان و نگهبان بین‌المللی ایفای نقش کند. از این تاریخ به بعد، آمریکایی‌ها به دنبال جایگاهی جهانی هستند که هیچ قدرتی توان مقابله با آن را نداشته باشد. در دوران تجدید ژمونی، امنیت آمریکا از طریق ایجاد نوعی عدم موازنه بین‌المللی حاصل می‌شود، نه از طریق موازنه قوا. سیاست‌مداران و حاکمان آمریکایی در صددند با افزایش قدرت خود، رقابت‌های استراتژیک، امنیتی، و نظامی بین قدرت‌های بین‌المللی را از بین ببرند و خود را در وضعیت مطلوب قرار دهند.

**آمریکا از اسلام خواهی
و دموکراسی خواهی
ملت‌های مسلمان
وحشت دارد.**

البته باید به این نکته نیز اشاره کرد که پس از دوران چهارم، رفتار کاملاً ژمونی و سلطه‌طلبانه، به عنوان یک ایده ذهنی که همواره در ذهن نخبگان آمریکایی جریان داشته، نمود بیشتری یافته است. مداخله آن‌ها در امور سیاسی بسیاری از کشورها ناشی از همین نگاه است. بی‌شک، عامل بسیار مهم و تعیین‌کننده در قدرت و سودای ژمونی آمریکا مقوله انرژی است. آمریکایی‌ها همواره به دنبال انرژی ارزان بوده‌اند و برای رسیدن به آن جنایات بسیاری را در منطقه خاورمیانه مرتکب شده و همواره چماق «تمامی گزینه‌ها روی میز» را به این و آن نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد اکنون قدرت ژمونی آمریکایی‌ها کاهش یافته، یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت، نقش‌آفرینی آن‌ها در رهبری جهانی کم‌رنگ شده است و شاید بخش عمده این تغییر به اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای و گسترش فرهنگ مقاومت در شرق و به‌ویژه جهان اسلام مربوط است. برخی از نمونه‌ها عبارت‌اند از:

- بلوک‌بندی جدیدی که در آمریکای لاتین، خاورمیانه، و شرق آسیا ایجاد شده است.
- ائتلاف منطقه‌ای توسعه اقتصادی بین پاکستان، عراق، ایران، و سوریه.
- شکل‌گیری قدرت‌های مستقل در حوزه انرژی در حیات خلوت آمریکا، در کشورهایی نظیر ونزوئلا و بولیویو اکوادور، که دیگر حاضر به پذیرش نقش سروری و ارباب‌خواندگی آمریکایی‌ها نیستند.

سخن پایانی اینکه، براساس اتفاقاتی که در عرصه بین‌الملل در حال وقوع است، می‌توان گفت



ارتش اسرائیل، به عنوان چهارمین ارتش نیرومند جهان، از بادبادک‌های آتش‌زای مردم محاصره‌شده در نوار غزه احساس ترس و عجز می‌کند.

هژمونی آمریکا رو به افول است. با تداوم افول هژمون آمریکا، شاهد ظهور هژمونی جدیدی خواهیم بود که بعضی از نظریه‌پردازان آن را جمهوری خلق چین از یک سو و بیداری اسلامی از سوی دیگر می‌دانند. به طور حتم، اگر این افول ادامه یابد، منافع رژیم‌هایی که همچنان به هژمونی آمریکا وابسته هستند نیز با گذشت زمان تحت تأثیر قرار می‌گیرد و این رژیم‌ها مجبور می‌شوند در پاسخ به شرایط جدید جهان، سیاست‌های متفاوتی اتخاذ کنند؛ در غیر این صورت، جای خود را به

رژیم‌های جدید خواهند داد. در رأس چنان رژیم‌هایی، دو رژیم صهیونیستی و سعودی قرار دارند که قطعاً با چالش‌های جدید روبه‌رو خواهند شد. با مرور تاریخ سیاسی جهان، درمی‌یابیم که جهان از اوایل قرن بیستم که مصادف با افول هژمونی انگلستان بود تا سال ۱۹۴۵ م. که هژمونی ایالات متحده سربرآورد دوران پُراشوبی را گذراند. در دوران افول یا انتقال قدرت هژمونیک، بی‌ثباتی‌های فراوانی به وقوع خواهد پیوست که باید در مواجهه با آن‌ها نهایت دقت به عمل آید. همچنین، باید اذعان داشت که ایالات متحده در پرداخت هزینه کسب قدرت در عرصه بین‌المللی دیگر توانایی سابق را ندارد و در حال افول است و این امر موقعیت برتری طلبانه‌اش را در موضع انفعال قرار داده است. شاید چالش مقابله مستقیم با انقلاب اسلامی از سوی آمریکا آخرین ماجراجویی کاخ سفید باشد و سقوط قطعی هژمون آمریکا را تسریع کند.

منابع

- بشیریه، حسین (۱۳۷۹). نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم، تهران: مؤسسه فرهنگی آینده‌پویان، چاپ اول.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۶). اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تغییرات قدرت آمریکا: از چندجانبه‌گرایی هژمونیک تا یک جانبه‌گرایی افول، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، چاپ اول
- جکسون، رابرت؛ سورنسون، گئورگ (۱۳۸۵). درآمدی بر روابط بین‌الملل، ترجمه مهدی زاکریان و دیگران، تهران: نشر میزان، چاپ دوم
- حاجی‌یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۶). جهانی شدن از دید نظریه نوگرامشین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، فصلنامه رهیافت سیاسی و بین‌الملل، شماره ۱۲، زمستان.

- Griffiths, Martin, and others (2008). International Relations: The Key Concepts, London and New York: Routledge.
- www.mehrnews.com
- www.farsnews.com
- www.isna.ir
- www.qodsna.ir

بررسی مقایسه‌ای رفتارهای تبعیض نژادی رژیم
صهیونیستی با رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی
با تأکید بر قانون قومیت در اسرائیل



حسین رویوران /

کارشناس ارشد مسائل

سیاسی خاورمیانه، استاد

دانشکده مطالعات

جهان دانشگاه تهران،

معاون سیاسی و امور

بین الملل جمعیت دفاع از

ملت فلسطین

احمد رضا روح الله زاد /

کارشناس ارشد مسائل

سیاسی خاورمیانه،

دبیر کمیسیون سیاسی

جمعیت دفاع از ملت

فلسطین، عضو هیئت

تحریریه خبرگزاری قدس

با تصویب قانون قومیت در کنیسه رژیم صهیونیستی و اختصاص بسیاری از حقوق اجتماعی به یهودیان و محروم ساختن فلسطینیان از حقوق اساسی-از جمله حق تعیین سرنوشت- رژیم صهیونیستی عملاً وارد مرحله تازه ای شده که نیاز به تحقیق دارد. شرایط جدید سیاسی، به اعتقاد بسیاری از تحلیلگران و محققان، شبیه به شرایط رژیم سابق آپارتاید در آفریقای جنوبی و رودزیا (زیمبابوه کنونی) است. بازنگری این شرایط جدید در سایه سه مفهوم نژادپرستی، تبعیض نژادی، و آپارتاید ما را کمک می کند تا وجوه تشابه میان شرایط جدید این رژیم با آنچه در رژیم های آپارتاید سابق جهان حاکم بود را روشن کنیم.

آنچه مسلم است رفتارهای غیر انسانی نژادپرستانه و تبعیض نژادی، در حال حاضر و بر پایه حقوق بین الملل، منفور جامعه بشری و محکوم است. این نوع حکومت ها در حال حاضر رسماً منسوخ شده اند و

حرکت رژیم صهیونیستی به این سو، در صورت روشن شدن این حقیقت، می تواند با واکنش جدی جامعه بین المللی روبه رو شود. مصوبه جدید پارلمان رژیم صهیونیستی عملاً حقوق اعراب ساکن مناطق اشغالی را نقض کرده و به یهودیان حقوقی بخشیده و آنچه «میراث دینی و فرهنگی قوم یهود» نامیده می شود را مبنای شرایط فرهنگی آینده و قضاوت میان شهروندان قرار داده؛ در حالی که فلسطینی ها نه از لحاظ دینی و نه نژادی یهودی نیستند و حقوقشان به طور کامل نادیده گرفته شده است.

مقدمه

با تصویب قانون نژادپرستانه قومیت در پارلمان رژیم صهیونیستی، به نظر می رسد تحولات حوزه فلسطین و منطقه وارد مرحله جدیدی شده است. تحلیلگران معتقدند پیامدهای این قانون تنها در سرزمین های اشغالی فلسطین محصور نخواهد شد، بلکه در منطقه و در حوزه بین الملل شاهد واکنش هایی نسبت به آن خواهیم بود؛ از این رو، باید شاهد تغییر مواضع بسیاری از کشورها خصوصاً در میان حامیان سنتی رژیم صهیونیستی بود؛ زیرا این قانون، در ابعاد امنیتی، بسیاری از کشورهای منطقه و خصوصاً کشورهای عرب را با چالش های جدیدی روبه رو خواهد کرد و سیاست های اعلامی آنان را در حمایت از حقوق بشر در سطح بین المللی دچار تضاد خواهد کرد.

آیا قانون نژادپرستانه قومیت هویت جدیدی به رژیم صهیونیستی در حوزه ساختاری می‌بخشد؟
 آیا اسرائیل به عنوان یک ساختار سیاسی نژادپرست-که تبعیض نژادی در آن نهادینه شده است-
 تعریف می‌شود (موضوعی که براساس منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر در
 تعارض با دستاوردهای عالی بشری-خصوصاً دموکراسی-است و جامعه بشری امروز نمی‌تواند آن
 را بپذیرد و خود را مکلف به مقابله با چنین ساختاری می‌بیند)؟

قانون نژادپرستانه قومیت، مصوب پارلمان رژیم صهیونیستی، به نوعی این رژیم را در ردیف رژیم
 آپارتاید حاکم بر آفریقای جنوبی از ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۱ م. قرار می‌دهد؛ رژیمی که در نتیجه مبارزه مردم
 در داخل آن کشور و جامعه بین‌المللی در خارج سرنگون شد.

پرسش‌هایی در نتیجه تصویب این قانون مطرح است: آیا قانون قومیت نوع بدتری از آپارتاید
 آفریقای جنوبی است؟ آیا رژیم صهیونیستی با تصویب این قانون در پی حذف جامعه فلسطینی از
 جغرافیا خواهد بود و جهان در آینده نزدیک شاهد آواره‌سازی بخش باقی‌مانده جامعه فلسطینی
 خواهد شد؟

در این مقاله کوشش شده است از طریق مقایسه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی با مجموعه قوانین
 و خصوصاً با تمرکز به قانون قومیت مصوب ۱۳۹۷/۵/۴ (۲۰۱۸/۷/۲۶ م.) و شاخصه‌های میدانی
 در حوزه رفتار و تعامل با غیریهودیان در فلسطین اشغالی، به این سؤالات پاسخ داده شود. این
 قانون، از آنجا که بر انحصار قوم یهود در جغرافیای فلسطین تأکید دارد و غیریهود در این جغرافیا
 را دارای «وضعیت خاص» تعریف کرده است، ساختار رژیم صهیونیستی را بر پایه تبعیض نژادی،
 نژادپرستی، و برتری نژادی و به نوعی هم‌ردیف رژیم ساقط‌شده آپارتاید در آفریقای جنوبی قرار
 داده است؛ لذا، در آغاز می‌بایست تعریف دقیقی از این مفاهیم ارائه کنیم و سپس به مقایسه
 شرایط جدید این رژیم با رژیم آفریقای جنوبی بپردازیم.

تبعیض نژادی چیست؟

تبعیض نژادی اصطلاحی است که معانی مختلفی برای آن بیان شده است و همه آن‌ها به این
 مفهوم برمی‌گردد که مبنای برتری میان افراد و گروه‌های مختلف رنگ پوست، نژاد، و ریشه ملی
 و قومی باشد. تبعیض نژادی یکی از مهم‌ترین مشکلات و آسیب‌های جوامع و ناقض حقوق
 انسان‌ها در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است و موجب برتری و سلطه گروهی بر گروه دیگر و
 عامل ایجاد اختلاف و بروز ناامنی و جنگ در جوامع مختلف شده است.

تبعیض نژادی، به عنوان یک عامل نقض‌کننده حقوق بشر، در مکتب اسلام و در اعلامیه جهانی
 حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی نفی شده است (کاظمی، ۱۳۹۳).

دایرةالمعارف بریتیش کلمبیا تأکید دارد: «تبعیض نژادی هنگامی رخ می دهد که با فردی به خاطر نژاد، رنگ پوست، یا محل تولد رفتار نامناسبی شود یا منفعتی را از او دریغ کنند و او را آزار دهد یا به او اهانت کنند.» تبعیض نژادی می تواند به شکل های مختلفی انجام شود:

- نام بردن از افراد با اسامی نژادپرستانه،
- محروم کردن افراد از خدمات،
- استخدام نکردن یا ارتقا ندادن افراد و انجام این امور برای افراد دیگر از نژادی دیگر،



اسرائیل با قانون قومیت حقوق اعراب ساکنان مناطق اشغالی را نقض کرده است.

- تهدیدی فقط شامل بعضی افراد است، در حالی که افراد دیگری که از نژاد متفاوتی هستند خارج از شمول این تهدیدند.

تبعیض نژادی یک مفهوم عام و فراگیر است و مفاهیمی چون نژادپرستی و برتری نژادی و آپارتاید ذیل مفهوم تبعیض نژادی قرار می گیرند. افکار عمومی جهان با تبعیض نژادی در هر شکل آن

مخالف است و آن را ناقض کرامت انسانی می‌داند. البته این مفاهیم جهان شمول است و اسلام نیز بر آن صحنه گذاشته است. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إنا خلقناكم من ذكرٍ و أنثی و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إِنْ أكرمکم عند الله أتقاكم.» (ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را برای شناسایی ملت‌ها و قبیله‌ها ساختیم. همانا بهترین شما باتقواترین شماست.) این آیه برتری را مرهون عملکرد و نه نژاد یا ایل و تبار اعلام کرده و از آن می‌توان استنتاج کرد که اسلام با برتری نژادی کاملاً مخالف است.

نژادپرستی چیست؟

دایرةالمعارف بریتیش کلمبیا نژادپرستی را «عبارت از اعتقاد به اینکه برخی از انسان‌ها بهتر از انسان‌های دیگر هستند چون به نژاد یا گروه قومیتی خاصی از انسان تعلق دارند» می‌داند. «نژاد پرستی نوع خاصی از تعصب است که بر مبنای استدلال‌ات نادرست و عمومیت دادن برخی خصوصیات به گروهی از انسان‌ها، به گونه‌ای غیر قابل انعطاف، شکل می‌گیرد... هرگاه فردی اجازه دهد عقاید متعصبانه‌اش مانع از رشد و حرکت دیگری شود، تبعیض نژادی رخ داده است. آنان که همه افراد یک نژاد را از برخی مشاغل خاص، مسکن، حقوق سیاسی، فرصت‌های تحصیلی، یا تعاملات اجتماعی محروم می‌کنند عاملان اجرایی تبعیض نژادی هستند.» «نژاد پرستی احساس ترس یا نفرتی نابجا از یک انسان تنها به دلیل نژاد وی است. حتی زمانی که رنگ پوست مطرح نباشد، عوامل دیگری چون زبان، مذهب، ملیت، تحصیلات، جنسیت، یا سن و سال منجر به بروز تعصبات می‌شود.»

ریشه‌های نژادپرستی در عصر جدید به نظریات کنت دوگوبینو-نویسنده فرانسوی-می‌رسد که آن را در ۱۸۵۳ م. منتشر کرد. در قرن بیستم، بزرگ‌ترین حامی نژادگرایی هاستن استوارت چیمبرلین-نویسنده انگلیسی‌تبار-بود. معروف‌ترین دولت‌های نژادپرست سده بیستم که تا امروز نیز تداوم یافته حکومت اسرائیل (به سبب رفتار آپارتایدی اسرائیل با فلسطینیان) بوده است.

در قرون گذشته، درگیری میان سه نژاد اصلی سفید و زرد و سیاه همواره وجود داشته، که گاه شامل محرومیت‌های اجتماعی و زمانی منجر به نسل‌کشی تحت حمایت حکومت‌ها شده است. جامعه شناسان، مورخان، و انسان‌شناسان معتقدند وقتی دو گروه با رنگ پوست و ظاهر فیزیکی متفاوت با هم در تماس قرار می‌گیرند و بر سر یک موضوع رقابت می‌کنند، تبعیض نژادی با شدت و خشونت بیشتری بروز می‌کند؛ اما جوامعی که عاری از هرگونه درگیری نژادی هستند از پتانسیل همه شهروندان خود بهره برده و به سوی حذف این تعصبات گام برمی‌دارند.

آنتونی گیدنز قوم‌گرایی را در دو بخش «تعصب» و «تبعیض» طبقه‌بندی می‌کند. در بخش تعصب، ممکن است افرادی در ذهن خود، خودشان را برتر از اعضای یک گروه یا نژاد دیگر بدانند؛ اما در تبعیض، این ایده به صورت رفتار موجب عقب نگه داشته شدن یک نژاد و گرفتن فرصت ترقی یا حتی حیات از آنان می‌شود.

قوم‌مداری، به نوبه خود، موجب ایجاد یکی از بزرگ‌ترین آفات بشری یعنی نسل‌کشی (ژنوساید) می‌شود که در طول تاریخ نمونه‌های بسیاری از آن - حتی در اروپای قرن بیستم - وجود داشته است (معیری نژاد، خبر آنلاین).

آپارتاید چیست؟

«آپارتاید یا جدا سازی نژادی واژه‌ای به زبان آفریکانس (Afrikaans) است که به بیان ساده یکی از اشکال نژادپرستی (racism) را بیان می‌کند. آپارتاید یکی از صور وحشیانه تبعیض نژادی است که در آفریقای جنوبی علیه سیاه‌پوستان و به نفع اقلیت سفیدپوست و نژادپرست این کشور، که عمدتاً مهاجران اروپایی (انگلیسی) بودند، اعمال شد» (شفیع‌زاده، ۱۳۹۶).

«واژه آپارتاید (Apartheid) از نظر لغوی به معنای مجزا و جدا نگه داشتن است و در واقع به معنای سیستمی از تبعیض نژادی، مذهبی، قومی، و جداسازی اجتماعی است که غالباً به وسیله طیف اکثریت (حاکم) نسبت به گروه اقلیت اعمال

می‌شود (ابراهیمی، پژوهشکده باقر العلوم^(۴)). به عبارت دیگر، «آپارتاید یعنی جدا نگه داشتن افراد متعلق به نژادهای غیر سفید، مجبور کردن آن‌ها به اقامت در محلات و استان‌های خاص، و محروم کردن آن‌ها از تمامی حقوق سیاسی و امکانات تحصیلی و پیشرفت، در مناطقی که سیاه‌پوستان مجبور به اقامت می‌شوند و حق خروج از آنجا را ندارند، جایی که حداقل امکانات زندگی هم در آنجا موجود نیست» (شفیع‌زاده، همان) چنین وضعیتی برای مدت‌ها در آمریکای شمالی وجود داشت.

«چنین نظامی غالباً با جداسازی فیزیکی و سرزمینی نژادها و محروم ساختن برخی از نژادها از منافع و خدمات عمومی مورد شناسایی قرار می‌گیرد. آپارتاید وضعیتی مشابه بردگی اعمال

◆◆◆
**قانون نژادپرستانه قومیت
رژیم اسرائیل را در کنار رژیم
سابق آپارتاید در آفریقای
جنوبی قرار داده است.**

◆◆◆

می‌نماید بر مردمی که در چنین شرایطی از حیث نژادی قرار می‌گیرد» (ابراهیمی، پژوهشکده باقر العلوم^(۴)). «آپارتاید، بی‌تردید، نقض حقوق بشر محسوب شده و یک جرم بین‌المللی است.» در ماده ۲ کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جرم آپارتاید (تفکیک نژادی)، «جرم آپارتاید» به گونه‌ای خاص به این شرح تعریف شده است:

از نظر این کنوانسیون، عبارت «جنایت آپارتاید» که شامل سیاست‌ها و اعمال مشابه جدایی نژادی و تبعیض نژادی است (نظیر آنچه در آفریقای جنوبی اعمال می‌شد) عبارت است از اعمال غیر انسانی زیر که به منظور استقرار و حفظ سلطه یک گروه نژادی علیه گروه‌های نژادی دیگر صورت می‌گرفت و به طور سیستماتیک آن‌ها را تحت فشار قرار می‌داد. اعمال مزبور عبارت‌اند از:

الف. انکار حق حیات و آزادی شخصی عضو یا اعضای یک گروه یا گروه‌ها، از طریق: (۱) قتل اعضای یک گروه یا گروه‌های نژادی؛ (۲) اعمال آزار بدنی و روحی بر اعضای یک گروه یا گروه‌های نژادی، نقض آزادی و کرامت آن‌ها، و اعمال شکنجه و رفتارهای ظالمانه و غیر انسانی و تحقیر آمیز نسبت به آن‌ها؛ (۳) توقیف خودسرانه یا زندانی کردن غیر قانونی اعضای یک گروه یا گروه‌های نژادی.

ب. تحمیل عمدی وضعیت و شرایط خاص زندگی بر یک گروه یا گروه‌های نژادی به منظور از بین بردن تمام یا بخشی از آن‌ها.

ج. هرگونه اقدام قانون‌گذاری یا اقدامات دیگر به منظور ممانعت از شرکت یک گروه یا گروه‌های نژادی در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی کشور و ایجاد عمدی شرایطی که مانع رشد گروه‌های نژادی می‌شود؛ به‌ویژه با انکار حقوق و آزادی‌های اساسی آن‌ها نظیر حق کار، حق داشتن اتحادیه، حق آموزش، حق ترک کشور و بازگشت به آن، حق تابعیت، حق آزادی رفت‌وآمد و انتخاب محل اقامت، حق آزادی عقیده و بیان، و حق آزادی اجتماعات.

د. هرگونه اقدام، از جمله قانون‌گذاری، که به منظور تقسیم مردم به مرزبندی‌های نژادی طراحی شده باشد؛ و ایجاد محله‌ها و اماکن جداگانه برای گروه‌های نژادی و ممانعت از ازدواج مختلط نژادهای مختلف و مصادره املاک گروه یا گروه‌های نژادی یا اعضای یک گروه.

ه. استثمار و بهره‌کشی از کار اعضای یک گروه یا گروه‌های نژادی یا واداشتن آن‌ها به کار اجباری.

و. تعقیب سازمان‌ها و اشخاص و محروم کردن آن‌ها از حقوق و آزادی‌هایشان به خاطر مخالفت با آپارتاید (ابراهیمی، پژوهشکده باقر العلوم^(ع)).

به این ترتیب، کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جرم نژادپرستی (آپارتاید)، آپارتاید را جنایت علیه بشریت و ناقض اصول حقوق بین‌الملل و اهداف و اصول سازمان ملل و تهدید جدی صلح و امنیت بین‌المللی اعلام کرده است. آپارتاید جدایی نژادی و در واقع نژادپرستی است و به یک معنا شامل مفهوم تبعیض نژادی است؛ ولی آنچه در کنوانسیون مزبور مطرح شده مفهوم و منظور خاصی از نوع تبعیض نژادی بوده که با توجه به آنچه در آفریقای جنوبی در جریان بود مدّ نظر قرار داده شد (ابراهیمی، پژوهشکده باقر العلوم^(ع)).



ممنوعیت و مجازات آپارتاید

«به طور کلی، ممنوعیت آپارتاید، جدایی نژادی، و در واقع تبعیض نژادی-که به یک معنا مشمول مفهوم تبعیض نژادی است-در منشور ملل متحد و در اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده و به طور خاص در کنوانسیون بین‌المللی محو و منع هر نوع تبعیض نژادی مورد تأکید قرار گرفته است. به این ترتیب، ممنوعیت آپارتاید و هر گونه نژادپرستی و تبعیض نژادی به گونه‌ای کلی تحت اصل عدم تبعیض (non-discrimination) در نظام حقوق بشر امری مسلم و پذیرفته شده است. با وجود تمامی این تلاش‌ها در عرصه بین‌المللی، باز هم نژادپرستی در

برخی نظام‌ها وجود داشته و دارد؛ لذا، در پی ادامه تلاش‌های مداوم و مستمر سازمان ملل متحد برای از بین بردن آپارتاید و سیاست نژادپرستی و جدایی نژادی، به ویژه آنچه در کشور آفریقای جنوبی وجود داشت، مجمع عمومی سازمان ملل در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳ م، طی قطعنامه شماره ۳۰۶۸، کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جرم نژادپرستی (آپارتاید) را به تصویب رساند. ماده ۳ این کنوانسیون، ضمن جرم‌انگاری این عمل، شرکت یا تشویق و همکاری و توطئه برای ارتکاب این جرم را نیز جرم محسوب کرده و مطابق ماده ۵ کنوانسیون مزبور، متهم به این جرم در مرجع صالح قابل محاکمه است» (ابراهیمی، پژوهشکده باقر العلوم^(ع)).

قوم‌گرایی و تبعیض نژادی
ترکیبی از تعصب و تبعیض
است.



آپارتاید آفریقای جنوبی

نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی، که بر پایه تبعیض نژادی شدید علیه سیاه‌پوستان از سال ۱۹۴۸ م. شکل گرفته بود و تا سال ۱۹۹۱ م. در این کشور [به مدت ۴۳ سال] استمرار داشت، با تصویب قوانینی خاص، عملاً جامعه آفریقای جنوبی را به دو بخش تقسیم کرده بود: در یک سو، اقلیتی سفیدپوست (۱۱ درصد) قرار داشتند که با توجه به سلطه نظامی، حاکمیت را در اختیار داشتند؛ و در سوی دیگر سیاه‌پوستان (۷۶ درصد) و سایر رنگین‌پوستان (۱۳ درصد) قرار گرفته بودند. (البته در دهه ۵۰ میلادی، با تصویب قوانینی، این ۱۳ درصد رنگین‌پوست هم به عنوان تیره‌های



وضعیت آپارتاید برای مدت‌ها در آمریکای شمالی نیز برقرار بوده است.

مختلف سفیدپوست تعریف شدند.)

بر اساس قوانین مصوب از سوی سفیدپوستان، جمعیت سفید به عنوان شهروند ممتاز شناخته شده و از همه امتیازات ممکن در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، و اجتماعی برخوردار بودند؛ امتیازاتی که از سیاه‌پوستان، که ظاهراً شهروند درجه دو اما در حقیقت از بدیهی‌ترین حقوق شهروندی محروم بودند، بازداشته شده بود. جامعه آفریقای جنوبی عملاً خط‌کشی

شده بود: در یک طرف آن سفیدپوستان حاکم قرار داشتند و در طرف دیگر سیاهپوستان بودند. قوانین در حوزه اختلاط این دو گروه بسیار سختگیرانه و همه چیز دو طرف با هم متفاوت بود:

- مدارس و دانشگاه‌های سفید از سیاه جدا بود و بودجه اختصاصی در حوزه آموزش نیز برای دو طرف کاملاً متفاوت بود؛ سفیدپوستان از بالاترین بودجه ممکن در حوزه آموزش برخوردار بودند و مدارس و دانشگاه‌های آن‌ها با به‌ترین مدارس و دانشگاه‌های جهان برابری می‌کرد، اما بودجه تخصیصی در حوزه آموزشی سیاهان بسیار ناچیز و مدارس و دانشگاه‌ها وضعیت اسفناک داشتند.
- در حوزه بهداشت و درمان نیز این تمایز کاملاً آشکار بود. سیاهپوستان، به دلیل کمبود بودجه، فاقد مراکز درمانی لازم بودند و درصد بیماری و مرگ و میر سیاهپوستان بسیار بالا بود؛ در حالی بود که بهداشت و درمان برای سفیدپوستان در وضعیت بسیار مطلوب و فراتر از استانداردهای جهانی بود و البته مراکز درمانی سفیدپوستان از پذیرش بیماران سیاهپوست به شدت خودداری می‌کردند.
- در ابعاد اقتصادی، سیاهپوستان در مشاغل پست با پایین‌ترین دستمزد و البته بیشتر به عنوان کارگر در صنایع مختلف حضور داشتند؛ ولی سفیدپوستان از بالاترین درآمد ممکن برخوردار بودند. بیمه‌های اجتماعی مختص سفیدپوستان بود و تنها در سال‌های پایانی رژیم آپارتاید موضوع بیمه سیاهپوستان مطرح شده بود.
- سیاهپوستان می‌بایست در محله‌های مشخص زندگی می‌کردند و اجازه نداشتند در محله‌های سفیدپوست نشین زندگی کنند. این وضعیت جدا سازی حتی در حوزه حمل و نقل نیز جاری بود و یک سیاهپوست اجازه نشستن در تاکسی یا اتوبوسی که مختص سفیدپوستان بود را نداشت.
- سیاهپوستان از حق تعیین سرنوشت محروم بودند؛ به عبارت دیگر، نه در ساختار سیاسی به کار گرفته می‌شدند و نه حق رأی داشتند. تنها سفیدپوستان حق مشارکت در ساختار سیاسی داشتند و حق تعیین سرنوشت در آن‌ها منحصر شده بود. این سفیدپوستان بودند که می‌توانستند درباره سرنوشت سیاهپوستان تصمیم بگیرند.
- در ابعاد فرهنگی هم این جداسازی کاملاً رعایت می‌شد. فضاهای تفریحی-مانند بوستان‌ها، سینماها، سواحل، و رستوران‌ها-کاملاً از هم تفکیک شده بود و سیاهپوستان اجازه ورود به مراکز تفریحی مختص سفیدپوستان را نداشتند؛ در حالی که عکس این مسئله اتفاق می‌افتاد و سفیدپوستان حق رفتن به هر جایی داشتند.

- سفیدپوستان، برای کنترل بیشتر و بهتر جمعیت سیاه پوست، آن‌ها را در چهار کُلی مجزا با نوعی خودمختاری منحصر کرده بودند. «طبق قانون اختیارات بانو، در سال ۱۹۵۱ م. حکومت برای بازسازی مجدد سازمان قبیله‌ای سیاهان آفریقایی اقدام کرد و قانون ارتقای خودگردانی بانو در سال ۱۹۵۹ م. ۱۰ سرزمین جداگانه را برای سیاهان یا بنتوستان مشخص کرد. قانون شهروندی در سرزمین بانوها در سال ۱۹۷۰ م هر سیاه‌پوست آفریقایی را، صرف نظر از زادگاهش، شهروند بنتوستان تعریف می‌کرد و از این طریق سیاهان را از بدنه سیاسی آفریقای جنوبی طرد می‌کرد. (عمادالدین، آپارتاید چیست؟). در واقع، سفیدپوستان با این اقدام زمین‌های بیشتری از سیاه‌پوستان را مصادره کردند.

این جداسازی نژادی را، که در واقع تبعیض نژادی بسیار سختگیرانه بود، آپارتاید گفته‌اند. مجمع عمومی سازمان ملل برای مقابله با این نظام تبعیض نژادی در ۳۰ نوامبر ۱۹۷۳ م، طی قطعنامه شماره ۳۰۶۸، کنوانسیون بین‌المللی منع و مجازات جرم نژادپرستی (آپارتاید) را به تصویب رساند و در همین قطعنامه آن را به عنوان یک جرم بین‌المللی تلقی کرد و شرکت یا تشویق و همکاری و توطئه برای ارتکاب این جرم را نیز جرم محسوب کرد و مرتکبان به این جرم را قابل محاکمه در مراجع صالح دانست.

◆◆◆ نظام آپارتاید از سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۹۱ م. در آفریقای جنوبی برقرار بود.

◆◆◆ آپارتاید اسرائیلی

اساساً، ایده تشکیل رژیم صهیونیستی بر پایه یک تفکر تفکیک نژادی بوده است. صهیونیست‌ها، با توجه به آموزه‌های تلمود [که معلوم نیست از حقیقت دین باشد]، بر خاص بودن قوم یهود یا همان برگزیدگی یهودیان و برتری آن‌ها بر جهانیان تأکید دارند. در تلمود آمده است:

خداوند دل خود را با شما نبست و شما را برگزید از این سبب که از سایر قوم‌ها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همه قوم‌ها قلیل‌تر بودید؛ لیکن، از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت [سفر تثنیه، ۷:۷] و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانه بندگی از دست فرعون- پادشاه مصر- فدیة داد؛ و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید و عهد مرا نگاه دارید همانا خزانه خاص من از جمیع قوم‌ها خواهید بود، زیرا که تمامی جهان

از آن من است، و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود [سفر خروج، ۱۹:۵].

بنابراین، برگزیدگی قوم یهود مشروط به نگاه داشتن عهد الهی و خدمت به بشریت بوده است؛ در حالی که امروز اسرائیل عهد خدا را شکسته و به دشمنی با بشریت برخاسته است. در کتاب‌های دینی یهود همچنین آمده است که خدا برای قوم خودش (یعنی قوم یهود) یک سرزمین خاص در نظر گرفته است که این قوم باید در آن زندگی کنند. این زمین خاص،



وضعیتی که در دوران آپارتاید در آفریقای جنوبی وجود داشت امروز همچنان در اسرائیل وجود دارد.

که اصطلاحاً به آن ارض موعود گفته می‌شود، طبق برخی نشانه‌های تورات و تلمود، سرزمین فلسطین است. البته برخی نشانه‌ها گستره جغرافیایی وسیعی را که امروزه به آن خاورمیانه اطلاق می‌شود همان ارض موعود می‌دانند: «و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: "بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید؛ یعنی زمین کنعان با حدودش» (سفر اعداد ۳۴)؛ «در آن روز، خداوند با

ابراهیم عهد بست و گفت: "این زمین را از نهر مصر [نیل] تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات [عراق]، به نسل تو بخشیده‌ام" (سفر پیدایش، ۱۵:۱۸).

بر اساس آموزه‌های تورات، یهود قوم برگزیده خداست و خدا، که در ادبیات توراتی «یهوه» خوانده می‌شود، خاص قوم یهود است و این خدای خاص به قوم برگزیده خود زمینی را بخشیده که خاص آن است و دیگر اقوام را در آن حقی نیست.

اساساً ریشه این نگاه صهیونیست‌ها به غیر یهود برمی‌گردد، به نگاهی دینی که یهودیان خود را فرزندان خدای دانند و دیگران را فرزندان خاک می‌شمارند که آن‌ها را گوییم یا جنتیل (یعنی حیوان انسان‌نما) اطلاق می‌کنند که در همین تفکر تفکیکی قرار دارد. بر اساس همین نگاه خاص به یهود و نگاه خاص به غیر یهود به عنوان گوییم (آغیار)، صهیونیست‌ها خود را در اشغال سرزمین و املاک و خانه و کاشانه فلسطینیان و اعمال رفتارهای خشن و اقدام به جنایت مسئول نمی‌دانند.

استعمار اسکانی

جمعیت پایه اساسی برای تشکیل رژیم صهیونیستی در سرزمین فلسطین است. فلسطین در طول تاریخ ساکنانی داشته که یهودی نبوده و به کنعانی، عرب، و پلستامشهور بوده‌اند. صهیونیست‌ها برای تشکیل یک ساختار سیاسی بر پایه آموزه توراتی برگزیدگی قوم یهود و ارض موعود یهود^۲ به حضور جمعیت یهودی در فلسطین نیاز داشتند، جمعیتی که باید از اکناف جهان به آنجا آورده می‌شدند.

حضور این جمعیت به قیمت حذف اکثریت جمعیت تاریخی فلسطین است. بر اساس همان نگاه برگزیدگی و موعود تلقی کردن سرزمین فلسطین، به اشغال فلسطین و حذف جمعیت بومی آن برای جایگزین کردن جمعیت یهودی در آن، از طرق مختلف و خصوصاً قتل عام و ارباب حاصل از آن، اقدام شد؛ اقدامی که به آن اصطلاحاً استعمار اسکانی (استیطانی) گفته می‌شود. از آنجا که اشغال فلسطین یک امر دفعی نبود بلکه یک پروسه محسوب می‌شود، پس از جعل و استقرار ساختار سیاسی یهودی با عنوان اسرائیل در جغرافیای اشغال شده در سال ۱۹۴۸ م، این ساختار تأسیسی تلاش کرد تا پروسه جایگزینی یهودیان را تکمیل سازد، که بالضروره، همراه با اشغال بیشتر زمین و حذف ساکنان آن بود. جنگ سال ۱۹۶۷ م. و اشغال کامل فلسطین در همین چارچوب انجام شد، اما هنوز جغرافیای اشغال شده از جمعیت فلسطینی کاملاً تخلیه نشده بود و لذا رژیم صهیونیستی در صدد قانونمند کردن پروسه اشغال و تخلیه برآمد و البته هم‌زمان با آن جمعیت‌های یهودی از نقاط گوناگون جهان به فلسطین منتقل شدند.

قوانین تمهیدی برای قانون نهایی قومیت

در حال حاضر، بیش از شش میلیون فلسطینی در جغرافیای فلسطین با وضعیت‌های سیاسی متفاوت زندگی می‌کنند. جمعیت یهودی این جغرافیا در حال حاضر نیز کمتر از شش میلیون نفر است؛ لذا، تخلیه جمعیت غیر یهودی به عنوان یک ضرورت فوری در رژیم صهیونیستی مطرح است. تا پیش از تصویب قانون قومیت، پارلمان رژیم صهیونیستی (کنست) قوانین متعددی را مصوب کرده بود که نوعی زمینه‌سازی برای تصویب این قانون اخیر بود و در اینجا مختصراً به آن‌ها اشاره می‌شود:

- **قانون مصادره زمین‌های عرب‌ها و نقض مالکیت فردی آن‌ها.** این قانون مالکیت عرب‌ها را به طور کامل نادیده گرفته و امکان نقض آن را قانونمند کرده است، در حالی که حقوق یهودیان به طور کامل مورد احترام قرار گرفته است.
- **قانون املاک غایبان.** در این قانون، املاک فلسطینیانی که تحت فشار رژیم صهیونیستی و کشتار و ارباب از فلسطین به کشورهای همجوار آواره شده‌اند در اختیار اداره‌ای قرار گرفته است تا از آن‌ها در جهت اسکان یهودیان مهاجر استفاده کند.
- **قانون بازگشت.** رژیم صهیونیستی، طبق قانون بازگشت، اجازه ورود هر یهودی را به فلسطین اعلام کرده و ظرف ۲۴ ساعت به او تابعیت و حق شهروندی می‌دهد؛ حال آنکه فلسطینیان که مالکان اصلی فلسطین هستند نه حق بازگشت و نه حق شهروندی دارند. این اقدام نشانه اوج تبعیض است.
- **قانون ساخت و ساز.** بر پایه این قانون، ساخت و ساز در مناطق فلسطینی، به بهانه اینکه این مناطق نظامی یا منابع طبیعی است، با آنکه همه آن‌ها مالکیت فلسطینی دارند، با تصمیم‌گیری سلیقه‌ای مسئولان رژیم صهیونیستی ممنوع شده است. آن‌ها بسیاری از مناطق را محدوده فضای سبز یا نظامی اعلام کرده و ممنوعیت ساخت و ساز را در آن به اجرا گذاشته‌اند. از جمله، ۴۰ درصد شهر قدس مشمول این قانون شده است. البته رژیم صهیونیستی، هر زمان که نیاز به ساخت شهرک‌هایی برای یهودیان دارد، این قانون را برای اجرای شهرک‌ها تغییر می‌دهد. در صحرای نقب در جنوب فلسطین، که کم جمعیت‌ترین

برگزیدگی قوم یهود
مشروط به نگاه داشتن
عهد الهی و خدمت به
بشریت بوده است، در
حالی که امروز اسرائیل
عهد خدا را شکسته و
به دشمنی با بشریت
برخاسته است.

منطقه در این سرزمین اشغالی است، رژیم صهیونیستی تاکنون ده‌ها محل تجمع و سکونت بدویان فلسطینی را به بهانه‌های واهی تخریب کرده است.

- **قانون قدس یکپارچه به عنوان پایتخت اسرائیل.** رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۸۰ م. در پارلمان مصوب کرد که قدس پایتخت اسرائیل است و این شهر اشغال شده را ضمیمه سرزمین‌های غصبی کرد. پشت‌بند این قانون، رژیم صهیونیستی با طرح ادعاهای تاریخی یهودیان را شهروندان اصلی قدس اعلام کرد و فلسطینیان را که ساکنان تاریخی آن هستند شهروند مقیم در آن به شمار آورد. این اقدام عملاً تبعیض میان یهودیان و فلسطینیان را با واژگان "شهروند



بر اساس تعالیم صهیونیستی، یهودیان تمام مردم جهان غیر از یهودیان را حیوانات انسان‌نما می‌دانند.

و مقیم نمایان کرده است؛ همچنین، اسرائیل، با اطلاق واژه جبل الهیکل بر مسجد الاقصی، تلاش دارد تا این منطقه مقدس اسلامی را محل هیکل تخریب شده اعلام و بهانه لازم برای تجاوز و تخریب مسجد الاقصی را فراهم کند.

قانون قومیت

قانون قومیت، که در روز پنجشنبه چهارم مرداد ۱۳۹۷ در کنست اسرائیل به تصویب رسید، شامل ۱۵ بند است. در بند اول این قانون اشاره شده است که «کشور اسرائیل خانه قومیتی ملت یهود است که بر اساس میراث فرهنگی و تاریخی خود، آرمانش برای تعیین سرنوشت را در آن محقق ساخته است.» به عبارت دیگر، این فراز از قانون قومیت تلاش دارد نوعی ارتباط میان یهودیان حاضر در جغرافیای فلسطین و دیگر یهودیان در اقصی نقاط جهان (به عنوان یک ملت واحد و یکپارچه) برقرار کند؛ همچنین، سعی دارد حق تعیین سرنوشت را بر اساس میراث فرهنگی و تاریخی یهود در ارتباط با فلسطین تعریف کند؛ حال آنکه اسرائیل یک پدیده اشغالی است و بر اساس قطعنامه‌های یونسکو هیچ ارتباط تاریخی و فرهنگی و دینی میان یهود و سرزمین فلسطین وجود ندارد.

این قانون در حالی حق تعیین سرنوشت را از عرب فلسطین سلب و در یهود منحصر ساخته است که بیش از نیمی از جمعیت سرزمین فلسطین عرب هستند و حدود یک چهارم شهروندان این رژیم که تابعیت آن را دارند نیز عرب هستند، یعنی رسماً بیش از نیمی از جمعیت حاضر و ساکن در جغرافیای فلسطین را از حقوق قانونی و مشروع خود محروم ساخته است.

بند چهارم این قانون زبان عبری را زبان رسمی اعلام و زبان عربی را دارای «وضعیت خاص» تعریف کرده است؛ حال آنکه زبان عربی بیش از نیمی از جمعیت ساکن در جغرافیای فلسطین است و دولت قیمومیت انگلیس که از آغاز دهه دوم قرن بیستم بر فلسطین سلطه داشت زبان عربی را رسمی اعلام کرد و این رسمیت تا قبل از صدور قانون قومیت در سال ۲۰۱۸ م. به همان شکل استمرار داشت. این اقدام، بر اساس قوانین بین‌المللی، ناقض حقوق بشر است.

در همین بند چهارم، بیت المقدس را به صورت یکپارچه، اعم از قدس غربی که در سال ۱۹۴۸ م. اشغال شد و قدس شرقی که در سال ۱۹۶۷ م. اشغال شده است، و به طور کلی کل منطقه بیت المقدس (استان بیت المقدس) را پایتخت رژیم صهیونیستی اعلام کرده‌اند. با این اقدام، هویت‌های اسلامی و عربی این منطقه و مهم‌تر از همه مسجد الاقصی مورد تهدید جدی قرار گرفته است؛ حال آنکه یونسکو، در دو بیانیه رسمی به فاصله کمتر از یک ماه، ضمن اینکه هرگونه ارتباط دینی و فرهنگی و تاریخی یهود با این مسجد را انکار کرده است، بر وجود ارتباط تاریخی و دینی این مسجد با اسلام و فلسطینیان تأکید داشته است.

بند ششم این قانون به یهودیان در سراسر جهان حق مهاجرت به فلسطین و اخذ تابعیت اسرائیلی داده است؛ اما این حق از آوارگان فلسطینی که قطعنامه ۱۹۴ سازمان ملل متحد بر آن تأکید دارد (با توجه به اینکه قانون قومیت جغرافیای فلسطین را یک کشور قومیتی یهودی دانسته است)

عملاً سلب شده است. به عبارت دیگر، قانون قومیت ناقض قطعنامه‌های بین‌المللی است؛ در حالی که اساساً صهیونیست‌ها یکی از استنادهای حق تأسیس یک دولت یهودی را یکی از همین قطعنامه‌ها (قطعنامه ۱۸۱ که به طرح تقسیم مشهور شده است) مطرح می‌کنند! بند ۹ این قانون بر امکان جداسازی محل اسکان «شهروندان کشور اسرائیل» بر پایه‌های قومیتی تأکید کرده است و هدف آن ایجاد مانع برای سکونت عرب‌ها در مناطق یهودی‌نشین و تسهیل امکان اخراج آن‌هاست. قانون قومیت شهرک‌سازی را یک ارزش ملی قوم یهود دانسته است. هدف از این اقدام قانونمند کردن مصادره بیشتر زمین‌های فلسطینیان و تسریع در اخراج آن‌ها



اسرائیل با اطلاق واژه جبل الهیکل بر مسجد الاقصی سعی دارد برای تخریب مسجد الاقصی زمینه‌سازی کند.

از جغرافیای فلسطین است.

«یونسکو، در جلسه‌ای با حضور ۵۸ کشور در پاریس، دو پیش‌نویس قطعنامه‌ای را تصویب کرد که این دو پیش‌نویس تأکید دارند هیچ‌گونه ارتباط دینی میان مسجد الاقصی در شهر قدس اشغالی با یهودیان وجود ندارد و قدس مکانی مقدس برای مسلمانان است. به این قطعنامه‌ها، ۲۴ کشور رأی موافق و شش کشور رأی مخالف و ۲۶ کشور نیز به آن‌ها رأی ممتنع دادند، دو کشور

نیز رأی ندادند. هدف از این دو پیش‌نویس حفظ میراث فرهنگی فلسطین و آثار و تاریخ مشهود فلسطینیان در قدس شرقی است» (تسنیم، ۱۳۹۵/۷/۲۳).

شورای اوقاف اسلامی قدس، که زیر نظر وزارت اوقاف اردن فعالیت می‌کند، ۱۲ بند اصلی قطعنامهٔ اخیر کمیتهٔ میراث جهانی سازمان علمی، فرهنگی، و تربیتی سازمان ملل متحد (یونسکو) دربارهٔ بخش قدیمی قدس و دیوارهای آن را اعلام کرد که باعث خشم و ناراحتی مقامات صهیونیستی و آمریکا شده است.

به گزارش خبرگزاری ایسنا، قطعنامهٔ اخیر و نهایی یونسکو دربارهٔ مسجد الاقصی قابل نقض و اعتراض نیست و در کمیتهٔ میراث جهانی این سازمان (متشکل از ۲۱ کشور) با رأی موافق ۱۰ کشور و دو رأی مخالف و هشت رأی ممتنع به تصویب رسیده است. (نمایندهٔ یک کشور در جلسهٔ رأی‌گیری حضور نداشت).



این قطعنامه، از نام اسلامی مسجد الاقصی و حرم شریف استفاده کرده و از رژیم صهیونیستی خواسته است به اقدامات و تجاوزات خود و شهرک‌نشینان علیه این مکان مقدس پایان دهد و عهدنامهٔ ژنو و پروتکل الحاقی آن در احترام گذاشتن به مقررات حقوق بشردوستانه را رعایت کند. ۱۲ بند اصلی این قطعنامه به شرح زیر است:

بیش از نیمی از ساکنان فعلی اسرائیل یهودی نیستند.



- بر عدم مشروعیت هر گونه تغییرات ایجاد شده توسط اسرائیل در بخش قدیمی قدس و اطراف آن، بر اساس اسناد بین‌المللی مانند کنوانسیون‌های ژنو و لاهه و قطعنامه‌های یونسکو و سازمان ملل، تأکید می‌شود.
- مفاد این قطعنامه بر وضعیت حقوقی قدس، به عنوان یک شهر تحت اشغال بر اساس قطعنامه‌های سازمان ملل و شورای امنیت، هیچ تأثیری نمی‌گذارد.
- تمامی حفاری‌های غیرقانونی شهرک‌نشینان اسرائیلی، که دخالت آشکار در آثار باستانی قدس به شمار می‌رود، شدیداً محکوم می‌شود و اسرائیل باید فوراً آن‌ها را متوقف کند.
- ورود بی‌وقفهٔ یهودیان تندرو و نظامیان اسرائیلی به مسجد الاقصی - حرم شریف شدیداً محکوم می‌شود و اسرائیل باید مانع اقدامات توهین‌آمیز و هتک حرمت مسجد الاقصی - حرم شریف شود. تخریب مکرر دروازه‌ها و پنجره‌های مسجد جامع قبلی و خشت‌های تاریخی مسجد مقدس قبة الصخره از جملهٔ این اقدامات است.

- از اسرائیل خواسته می‌شود که اجرای پروژه‌های عمرانی اردن در مسجد الاقصی-حرم شریف را تسهیل کند و مداخله جویی‌ها در ساختمان باب الرحمة را متوقف کند.
- اسرائیل با حضور بی قید و شرط کمیته کارشناسان سازمان اوقاف اردن در قدس برای حفاظت از بخش قدیمی آن و بخش‌های داخلی و خارجی دیوارهای تاریخی آن موافقت کند.
- احداث خط قطار سریع‌السیر که از مجاورت دیوارهای بخش قدیمی قدس عبور می‌کند شدیداً محکوم می‌شود و اسرائیل باید آن را برچیند.
- تمامی پروژه‌های یهودی‌سازی-مانند بیت هلیبا، بیت اشتراوس، و پله برقی‌ها و تله‌کابین- شدیداً محکوم است و اسرائیل باید این پروژه‌ها را متوقف کند.
- از اسرائیل خواسته می‌شود آثار غارت‌شده را بازگرداند و اسناد آشکار آثار تخریب‌شده را به سازمان میراث جهانی یونسکو ارائه دهد.
- اسرائیل امکان طراحی پروژه مرمت و بازسازی مجدد جاده باب المغاربه را فراهم کند.
- تداوم ممانعت اسرائیل از حضور هیئت بازرسی و کارشناسی یونسکو در شهر قدس و دسترسی آن‌ها به دیوارهای بخش قدیمی قدس شدیداً محکوم است.
- ابقای نام بخش قدیمی قدس و دیوارهای آن در فهرست میراث جهانی در معرض تهدید، به عنوان اثری که در سال ۱۹۸۱ م. توسط اردن در این فهرست ثبت شده است.

به گزارش مرکز اطلاع‌رسانی فلسطین، این قطعنامه یک هفته پس از صدور قطعنامه مشابه شورای اجرایی یونسکو در تاریخ‌های ۱۳ و ۱۸ اکتبر صادر شد که بر عدم وجود هرگونه ارتباط میان یهودیت و مسجد الاقصی تأکید داشت. قطعنامه جدید هم مانند قطعنامه قبلی از اسم «مسجد الاقصی-حرم شریف» برای این مکان مقدس استفاده کرده است و از اسم ساختگی جبل الهیکل استفاده نکرده است، که این مسئله باعث خشم و ناراحتی رژیم صهیونیستی شده است.

رژیم صهیونیستی، تا پیش از تصویب قانون قومیت، تا حد زیادی این جداسازی نژادی و تبعیض نژادی را اجرا می‌کرد. اکنون، با تصویب این قانون، می‌شود گفت زنجیره تبعیض نژادی این رژیم تکمیل و قانونمند شده است و رژیم صهیونیستی رسماً خود را به عنوان یک ساختار سیاسی با ماهیت تبعیض نژادی و نژادپرست اعلام کرده است که در آن، آپارتاید (یعنی تفکیک نژادی) کاملاً به صورت قانونی درآمده است.

اقدامات تبعیض نژادی اسرائیل

شهرک سازی

مرکز اطلاع رسانی فلسطین طی گزارش منتشره در اکتبر ۲۰۱۶ م. اعلام کرد: رژیم اشغالگر قدس ۵۰۵ شهرک صهیونیست نشین با مساحت های مختلف در کرانه باختری و نزدیک به ۹۳ شهرک صهیونیستی در قدس احداث کرده است که جمعیت کل ساکنان آن ها بیش از یک میلیون نفر است. این شهرک ها تنها برای اسکان یهودیان ساخته می شود و این در حالی است که به



از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ م. به بعد، ۱۰۰ هزار نفر در فلسطین اشغالی بازداشت شده اند.

فلسطینیان اجازه ساخت نمی دهند و در صورت ساخت یا ترمیم ساختمان ها، آن ها را منهدم می سازند.

منطقه کرانه باختری مجموعاً ۱۵۹ شهرک صهیونیست نشین، ۱۱۹ کانون شهرک سازی، و ۹۳ پایگاه نظامی را در خود جای داده است؛ علاوه بر این، ۹۳ ساختمان نیز در قدس مصادره شده است و تعداد کانون های شهرک سازی در این منطقه ۲۶ مورد گزارش شده است. شهرهای الخلیل (با

۲۱ کانون شهرک سازی)، بیت لحم (۱۵)، رام الله (۳۰)، نابلس (۱۱)، سلفیت (۱۵)، قلقیلیه (۸)، طولکرم (۳)، جنین (۶)، اریحا (۱۶)، و طوباس (۸) بیش از شهرهای دیگر قربانی شهرک سازی های رژیم صهیونیستی هستند.

این در حالی است که شورای امنیت سازمان ملل از روند غیرقانونی شهرک سازی های رژیم صهیونیستی در اراضی اشغال شده فلسطین به شدت انتقاد کرده و این شهرک ها را غیرقانونی توصیف کرده است (مرکز اطلاع رسانی فلسطین). طبق قطعنامه ۲۴۲ و ۳۳۸ و بیش از ۱۰ قطعنامه بعدی، منطقه کرانه باختری منطقه اشغالی اعلام شده و هرگونه تصرف و یا تغییر جمعیتی در آن بر پایه کنوانسیون ژنو غیرقانونی است.

اسیران فلسطینی



۵۱ هزار کودک فلسطینی در زندان های اسرائیل اسیرند.

رژیم صهیونیستی، با هدف سرکوب مقاومت مردم فلسطین در برابر اشغال سرزمین خود و در هم شکستن روحیه مقاومت در جامعه فلسطینی، از بازداشت و زندانی کردن به عنوان یک سلاح استفاده می کند. تعداد اسیران فلسطینی در زندان های رژیم صهیونیستی بیش از ۱۰ هزار نفر گزارش شده است. برخی از این اسیران-مانند نائل البرغوثی-بیش از ۳۰ سال از عمر خود را در زندان های اسرائیلی سپری کرده اند. از جمعیت سه میلیون نفری فلسطینیان ساکن در کرانه باختری، بیش از یک میلیون نفر زندان های اسرائیلی را در ۵۰ سال گذشته تجربه کرده اند.



تعداد زیادی از این اسیران برای مدت طولانی در حالت بازداشت اداری قرار دارند که هرشش ماه تمدید می شود، بدین معنی که نه تفهیم اتهام شده و نه محاکمه شده اند. بعضی از این افراد (۴۴ نفر) بیش از ۲۰ سال است که در بازداشت اداری قرار دارند، اقدامی که براساس قوانین بین المللی اقدامی غیرقانونی است. شورای امور اسیران فلسطینی طی گزارشی اعلام کرده است تنها از ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ م. (شروع انتفاضه مسجد الاقصی) مؤسسه های رسمی و حقوقی حدود ۱۰۰ هزار مورد بازداشت را ثبت کرده اند، که از آن میان، حدود ۵۱ هزار نفر کودک زیر ۱۸ سال و ۱۵۰۰ نفر زن هستند. حدود ۷۰ نفر نماینده مجلس و وزیر سابق نیز در این آمار دیده می شود. مقامات رژیم صهیونیستی حدود ۲۷ هزار حکم بازداشت اداری صادر کرده اند.

برپایه این گزارش، در طول سال‌های اشغالگری از ۱۹۴۸ م. به بعد، حدود یک میلیون مورد بازداشت ثبت شده است. در این گزارش آمده است رژیم صهیونیستی از اکتبر ۲۰۱۵ م. روند بازداشت افراد را شدت داده و بیش از ده هزار نفر را در کرانه باختری بازداشت کرده است که اغلب از اهالی قدس هستند.

قدیمی‌ترین اسرای فلسطینی که از ژانویه ۱۹۸۳ م. در زندان بوده‌اند کریم یونس و ماهریونس هستند که بیشترین مدت را در زندان گذرانده‌اند. نائل برغوثی نیز طولانی‌ترین مدت زندان (بیش از ۳۶ سال) را تجربه کرده است. براساس این گزارش، تعداد زندانیان اداری در زندان‌های این رژیم به ۵۰۰ نفر می‌رسد (العالم).

مدیر بخش آمار وزارت اسیران و آزادگان فلسطینی اعلام کرده است ۷۵ درصد از فلسطینی‌هایی که در سال ۲۰۱۳ م. بازداشت شده‌اند نوجوانان زیر ۱۸ سال و جوانان بین ۱۸ تا ۳۰ ساله هستند. به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) به نقل از خبرگزاری فلسطینی معا، عبدالناصر فراونه-مدیر بخش آمار وزارت اسیران و آزادگان فلسطینی-تصریح کرده است:

۳۸۷۴ فلسطینی در سال ۲۰۱۳ م. بازداشت شدند که ۱۹۷۵ تن از آن‌ها از جوانان فلسطینی هستند که در سنین ۱۸ تا ۳۰ سال قرار دارند و ۵۱ درصد از بازداشتی‌ها را تشکیل می‌دهند... ۹۳۱ نوجوان زیر ۱۸ سال نیز در این سال بازداشت شده‌اند که ۲۴ درصد بازداشتی‌ها را تشکیل می‌دهند. مسئولان اسرائیلی ارزش و جایگاه جوانان فلسطینی و نیرو و تأثیر بسیار آن‌ها در جامعه را درک کرده‌اند و می‌دانند که آن‌ها می‌توانند دست به انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی بزنند. به همین دلیل، از آن‌ها هراس دارند و روند بازداشت آن‌ها را تشدید کرده‌اند (ایسنا).

اعدام میدانی

براساس قوانین بین‌المللی، کسانی که جرمی را مرتکب می‌شوند می‌بایست در مراجع صالحه محاکمه و تعیین تکلیف شوند؛ اما رژیم صهیونیستی فلسطینیانی را که در مبارزات ضد اشغال علیه صهیونیست‌ها اقدام می‌کنند فوراً می‌کشد، که اصطلاحاً به آن اعدام میدانی گفته می‌شود. براساس گزارش مرکز قدس، ۸۸ درصد شهدای انتفاضه قدس (که از ابتدای اکتبر ۲۰۱۵ م. آغاز شده) به ضرب گلوله نظامیان صهیونیست اعدام میدانی شده‌اند. رژیم صهیونیستی همچنین خانه کسانی را که علیه اشغالگران عملیات انجام می‌دهند تخریب و بعضاً اعضای خانواده آنان را بازداشت می‌کنند (فارس، نگاهی به تحولات غرب آسیا در سال ۲۰۱۵).

محاصره غزه

منطقه غزه، با مساحت حدود ۳۳۰ کیلومتر مربع و با جمعیت حدود دو میلیون نفر، از سال ۲۰۰۵ م. و پس از خروج نیروهای اشغالگر از آن، در محاصره کامل زمینی و دریایی و هوایی قرار دارد. این در حالی است که طی این سال‌ها ۳ جنگ تمام‌عیار نیز به آن تحمیل شده است. مردم این منطقه محصور-که از آن با عنوان بزرگ‌ترین زندان روباز جهان یاد می‌کنند- با سختی‌ها و مشکلات بسیاری چون بیکاری و کمبود مواد غذایی و دارویی، آب آشامیدنی، و برق روبه‌رو هستند و رژیم صهیونیستی اجازه شکست این محاصره ظالمانه را نمی‌دهد.



۸۸ درصد شهیدای فلسطین به ضرب گلوله در خیابان‌ها به شهادت رسیده‌اند.

تاکنون به دلیل ممانعت اسرائیل، همه تلاش‌های بین‌المللی برای شکست این محاصره با شکست همراه بوده است. قوانین بین‌المللی صراحت دارد که تنبیه‌های دسته‌جمعی از مصادیق جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود.

آموزش

جامعه فلسطینی در حوزه آموزش با تبعیض‌های شدیدی روبه‌روست. امکانات بودجه و امکانات آموزشی با توجه به اختلافات زبانی و فرهنگی عرب‌ها و یهودیان متفاوت است. بسیاری از مدارس در سرزمین‌های اشغالی ۱۹۴۸ م. از پذیرش عرب‌ها خودداری می‌کنند و عرب‌ها باید در مدارس خاص عرب‌ها آموزش‌های خود را بگذرانند. این در حالی است که بودجه تخصیص یافته به فلسطینیان بسیار پایین‌تر از بودجه یهودیان در امور آموزشی است. در تاریخ ۱۳۹۴/۸/۱۴:

مدیران مدارس مسیحیان فلسطین اشغالی این رژیم را به کاهش دادن بودجه این مدارس، به عنوان روشی برای اعمال فشار بر آنان برای پیوستن به نظام مدارس همگانی این رژیم، متهم کردند. به گفته این مدیران، این اقدام مداخله در ارزش‌های

مدارس مسیحی به شمار می‌رود. حدود ۳۳



**فلسطینیان از نظر
بهداشت، آموزش، و رفت
و آمد در سرزمین خود
[فلسطین اشغال شده]
با مشکلات جدی روبه‌رو
هستند.**

هزار دانش‌آموز ۴۷ مدرسه مسیحی، از آغاز سال

تحصیلی در اول سپتامبر (۱۰ شهریور)، در فلسطین

اشغالی در اعتراض به رژیم صهیونیستی دست به

اعتصاب زده‌اند. نمایندگان عرب تبار مجلس رژیم

صهیونیستی (کنست) و والدین دانش‌آموزان و

مدیران مدارس نیز در تظاهرات روز یکشنبه به

دانش‌آموزان معترض پیوسته بودند. تظاهرکنندگان

همچنین به اعمال تبعیض علیه مدارس مسیحی

در برابر مدارس یهودیان تندرو اعتراض کردند؛

زیرا رژیم صهیونیستی، در حال ادامه تأمین کامل

بودجه شبکه‌های مدارس بزرگ خصوصی یهودیان افراطی، بودجه مدارس مسیحی

را کاهش داده است (ایرنا، ۱۳۹۴/۸/۱۵).

این در حالی است که در منطقه غزه، به دلیل بمباران، بسیاری از مدارس تخریب شده‌اند و معلمان کلاس‌های درس را در خرابه‌ها یا در چادرها برگزار می‌کنند.

آزادی تردد

آزادی رفت و آمد یکی از حقوق بدیهی و اولیه شهروندی است. رژیم صهیونیستی جامعه فلسطین را به صورت جزیره‌ای درآورده است؛ بدین معنا که با احداث دیوار حائل و بزرگراه‌های مختص

یهودیان و تبعیه ایستگاه‌های بازرسی متعدد، شهرها و روستاها را از یکدیگر جدا و بعضاً محله‌های مختلف یک شهر را از هم جدا ساخته است؛ مانند آنچه در شهر بیت المقدس اعمال می‌شود. در بسیاری از روستاها، فرد روستایی برای رفتن به سرزمین خود باید از ایستگاه‌های بازرسی متعدد عبور کند. این اقدام خلاف قوانین بین‌المللی و از مصادیق تبعیض نژادی است. خانه و زمین ده‌ها نفر، در نتیجه ساختن دیوار حائل نژادپرستی، در دو طرف دیوار قرار گرفته و آنان برای رسیدن به زمین خود ناچار به طی مسافت ده‌ها کیلومترند. این در حالی است که یهودیان برای تردد از آزادی کامل برخوردار هستند. هدف رژیم صهیونیستی از این اقدامات افزایش فشار به جامعه فلسطین و تن دادن آنان به خروج از سرزمین خود است. در شهر قدس، برای زیارت و اقامه نماز در مسجد الاقصی از سوی فلسطینیان، موانع و مشکلات زیادی توسط رژیم صهیونیستی اعمال می‌شود و بعضاً از ورود نمازگزاران با سن کمتر از ۵۰ سال جلوگیری می‌شود.

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد تصویب قانون قومیت در پارلمان رژیم صهیونیستی تحولات حوزه فلسطین و منطقه را وارد مرحله جدیدی کرده و پیامدهای این قانون تنها در حوزه سرزمین‌های اشغالی فلسطین محصور نخواهد شد، بلکه با واکنش‌هایی در منطقه و در حوزه بین‌الملل روبه‌رو خواهد شد.

قانون قومیت هویت نژادپرستانه و تبعیض نژادی رژیم صهیونیستی را کامل کرده است. در جهان امروز، از ساختارهای سیاسی با هویت تبعیض نژادی و نظام مبتنی بر آپارتاید استقبال نمی‌شود. جهان در دو دهه پیش دو نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی و رودزیا را از بین برد. سؤالی که اکنون مطرح است اینکه آیا اسرائیل با حمایت گسترده آمریکا می‌تواند سیاست نژادپرستانه خود را ادامه دهد، یا اینکه جامعه بین‌المللی با او برخورد خواهد کرد. آیا تجربه اجماع جهانی در برابر رژیم‌های آپارتاید در آفریقا در دو سطح رسمی و مردمی در آسیا تکرار خواهد شد؟ مسلم است که جوامع جهانی این رفتارهای ناقض کرامت انسانی را تحمل نمی‌کنند؛ ولی در سطح رسمی، با توجه به حمایت مطلق آمریکا از اسرائیل، چه اتفاقی در آینده رخ خواهد داد؟ این‌ها سؤالاتی است که پاسخ آن‌ها را در آینده خواهیم دید.

از زاویه دیگر، تصویب شکننده این قانون با ۶۲ رأی موافق در مقابل ۵۵ رأی مخالف و دور رأی ممتنع نشان از دو قطبی شدن سیاسی جامعه صهیونیستی دارد. شکایت حزب میرتس به دادگاه عالی برای تعلیق این قانون، به علت اینکه این قانون ناقض حقوق بشر است و نمی‌تواند بر دیگر قوانین این رژیم نیز حاکم باشد و در صورت تعارض تقدم پیدا کند، عمق بحران سیاسی و اخلاقی

حاکم بر این رژیم را نمایان می‌سازد. احزاب دینی از طریق این قانون می‌خواستند ضربه دیگری به جریان چپ‌گرا وارد سازند؛ در حالی که این رقابت‌ها و رویارویی‌های سیاسی وحدت اجتماعی این رژیم را با خطر جدی روبه‌رو می‌کند و ممکن است زمینه‌ساز تحولات جدیدی در این رژیم باشد.

منابع

- <https://www.nima.today>
- <https://maaref.persianblog.ir/rl4AxadY6Kikqb6yxY71->
- http://pajoohe.ir/-Apartheid__a-38947.aspx
- <https://www.khabaronline.ir/detail/206844/society/social-damage>
- <https://www2.gov.bc.ca/assets/gov/law-crime-and-justice/human-rights/human-rights>
- <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1395/07/23/1211387>
- <https://www.isna.ir/news/95080604143/12>
- <https://farsi.palinfo.com/3789>
- <http://fa.alalam.ir/news/1953930>
- <https://www.isna.ir/news/92100703961/75>
- <https://www.farsnews.com/news/13941005000563/205>
- <http://www.irna.ir/fa/News/81749979>



بررسی
دیپلماسی
فرهنگی آمریکا
در عراق
پس از صدام

مقدمه و طرح مسئله

احمد کاظم زاده،

کارشناس ارشد

خاورمیانه و روابط

بین الملل

با وجود اینکه ایالات متحده آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران رویکرد خصمانه نسبت به مردم خاورمیانه - به ویژه مردم ایران - اتخاذ کرده است، اما هیچ گاه از دشمنی های آن کاسته نشده است.

به دنبال سرنگونی رژیم بعثی صدام در عراق که با حمله نظامی آمریکا و قیام مردم عراق علیه استبداد داخلی محقق شد، دو روند در عراق آغاز شد: یکی مقابله با بقایای رژیم سابق که همچنان برای احیای استبداد مبارزه می کردند و از هیچ تلاشی - ولو هم پیمانی با القاعده و دیگر گروه های نوظهور تکفیری از جمله داعش - برای بازپایی جایگاه خود و جلوگیری از پانگیری نظام سیاسی مردمی دریغ نکردند؛ دومی شکل گیری نظام سیاسی جدید متناسب با ترکیب قومی و مذهبی عراق و مشارکت دادن شیعیان (که اکثریت مطلق جمعیت این کشور هستند) و گردها در قدرت مرکزی بغداد است. این دو گروه حدود ۸۰ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می دهند، اما در زمان رژیم بعثی صدام به حاشیه رانده شده بودند.

از دیگر سو، دیپلماسی، به عنوان یکی از ابزارهای تأمین منافع ملی، بعد از فروپاشی نظام دوقطبی، به دلایل مختلف (از جمله ظهور و گسترش فناوری های نوین ارتباطی و نقش تسهیل کننده آن ها در برقراری ارتباط با مردم یا آغاز و گسترش موج جدید دموکراسی خواهی در کشورهای رهایی یافته از سلطه بلوک شرق و گرفتار شده در سلطه غرب و کشورهای به اصطلاح استقلال یافته پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) دستخوش تغییرات شکلی و ماهیتی شد و به شکل گیری گونه های جدیدی از دیپلماسی در قالب هایی چون دیپلماسی عمومی، دیپلماسی رسانه ای، دیپلماسی سایبری، و دیپلماسی فرهنگی انجامید؛ که در عین تمایز، مشابهت هایی نیز با هم دارند. مشخصه بارز این نوع از دیپلماسی ها ابتدای آن ها بر قدرت نرم است، که از آن به توانایی شکل دهی علایق و اولویت ها به وسیله دارایی های با ارزش ولی ناملموس (از قبیل شخصیت جذاب، فرهنگ، ارزش های سیاسی و نهادها، و همچنین سیاست های مشروع و اخلاقی) نام برده می شود؛ حال آنکه دیپلماسی سنتی که در چارچوب واقع گرایی معنا می یافت عمدتاً بر اساس مؤلفه های قدرت سخت بود.

حال، سؤالی که پیش می آید این است که دیپلماسی جدید و به طور مشخص دیپلماسی فرهنگی از چه جایگاهی در سیاست های آمریکا در فضای پسا صدام در عراق جدید برخوردار بوده است. آنچه این سوال را قابل تأمل و در عین حال چالش برانگیز می کند این است که بر فضای پسا صدام، ناامنی، بی ثباتی، و در مقاطعی (در فاصله سال های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶ م.) هرج و مرج حاکم بود و جایی برای دیپلماسی فرهنگی باقی نمی گذاشت؛ زیرا این نوع دیپلماسی برای

تأثیرگذاری به ثبات پایدار نیاز دارد و برنامه‌ریزی بلندمدت می‌طلبد. پس باید دید آمریکا چگونه از ظرفیت‌های فرهنگی خود در چارچوب دیپلماسی فرهنگی برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های خود در عراق جدید بهره گرفته است و در یک بررسی تا چه اندازه موفق بوده است. برای پاسخ به این سؤال، نیاز است که ابتدا دیپلماسی فرهنگی با تمام مؤلفه‌های آن تعریف و تبیین شود و سپس عملکرد این بازیگر اصلی در عراق [یعنی آمریکا] بر اساس این مؤلفه‌ها سنجش و ارزیابی شود.

دیپلماسی فرهنگی و مؤلفه‌های آن

برای درک جامع و کامل از دیپلماسی فرهنگی، باید از چند منظر به این موضوع نگاه کرد؛ از جمله، باید دید چه تفاوتی بین دیپلماسی فرهنگی و انواع دیگر دیپلماسی (از جمله دیپلماسی سنتی و کلاسیک) وجود دارد. به طور کلی، دیپلماسی فرهنگی در رده دیپلماسی‌های جدید قرار می‌گیرد که با مؤلفه‌هایی چون آشکار بودن و چندجانبه بودن قابل شناسایی است و در عین حال با مشارکت دولت‌های بسیاری انجام می‌گیرد؛ حال آنکه دیپلماسی قدیم با ویژگی‌هایی چون پنهان‌کاری، غیرمردمی بودن، دوجانبه بودن، عمل‌گرا بودن، و در نهایت وضعیتی که از طرف عده کمی از دولت‌های بزرگ اجرا و هدایت می‌شود قابل شناسایی است.^۱

همچنین، در نگاه سنتی، دیپلماسی، به عنوان مهم‌ترین عامل قدرت ملی، سایر عوامل تعیین‌کننده قدرت ملی (نظیر موقعیت جغرافیایی، خودکفایی در منابع و مواد خام، تولیدات صنعتی، آمادگی نظامی، و جمعیت) را به صورت مجموعه‌ای منسجم ترکیب می‌کند و به آن‌ها جهت و وزن می‌دهد؛^۲ اما دیپلماسی فرهنگی می‌تواند عرصه ظهور همه ظرفیت‌های بالقوه و قابلیت‌های تاریخی و علمی و هنری یک کشور در حوزه‌هایی از قبیل

۱. کشاورز شکری، عباس و دیگران (۱۳۹۲). «دیپلماسی فرهنگی ایران در خاورمیانه، تحول ارتباطات و لزوم کاربرد ابزارهای نوین»، مطالعات فرهنگ-ارتباطات، سال ۱۴، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۱.

۲. مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴). سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ص ۲۴۶.

ادبیات و شعر و سینما و موسیقی و سایر زیرشاخه‌های فرهنگ و هنر شود؛^۱ در ضمن، در بسیاری از حوزه‌ها، دیپلماسی فرهنگی می‌تواند خلاقانه‌تر، انعطاف‌پذیرتر، و حتی فرصت‌طلبانه‌تر و خطرناک‌تر از دیپلماسی کلاسیک و سنتی طراحی و اجرا شود.^۲

در حالی که دیپلماسی سنتی بر قدرت سخت مبتنی بود، در عصر کنونی از فرهنگ به عنوان قدرت نرم در سیاست خارجی یاد می‌شود و به معنای استفاده از ابزارها و مکانیسم‌های فرهنگی تحت عنوان معرفی و انتقال فرهنگ و تمدن یک سرزمین به سرزمین و فرهنگ دیگر است.^۳ به باور بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران علم روابط بین‌الملل، فرهنگ و مؤلفه‌های فرهنگی رکن چهارم سیاست خارجی را تشکیل می‌دهد؛ که در بسیاری از موارد، لایه‌های زیرین سه حوزه دیگر (یعنی سیاست، اقتصاد، و امنیت) از آن منبعث می‌شود.^۴

به لحاظ کارایی، دیپلماسی فرهنگی به کشورها اجازه می‌دهد که با استناد به عناصر کلیدی و نفوذ دولت‌های خود، به طور مستقیم با مخاطبان خارجی و مردم عادی و رهبران افکار در ارتباط باشند؛^۵ همچنین، دیپلماسی فرهنگی اصول راهنمای کارگزاران فرهنگی و نوعی دستورالعمل فرهنگی است که روشنگر حرکت است.^۶

دیپلماسی فرهنگی آشکار، چندجانبه، و قابل شناسایی است.

به لحاظ اهداف، هدف اساسی دیپلماسی فرهنگی ارائه دیدگاه روشن و موجه نسبت به فرهنگ ارزشی و رفتاری نظام برای بازیگران مختلف عرصه بین‌الملل (شامل دولت‌ها، سازمان‌های دولتی بین‌المللی و غیردولتی، نهادهای جوامع

۱. گوهری مقدم، ابودر؛ جعفری هرنیدی، امیررضا (۱۳۹۳). «مؤلفه‌های دیپلماسی فرهنگی ایالات متحده در عراق جدید»، جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۳، ص ۱۲۲.
۲. خانی، محمدحسن (۱۳۸۴). «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، دانش سیاسی، دوره یکم، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۳۶.
۳. سلیمی بنی، صادق؛ مجاور شیخان، محمد (۱۳۹۲). «جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی کشورها»، پژوهش در تاریخ، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۷۷.
۴. خانی، محمدحسن (۱۳۸۴). «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، دانش سیاسی، دوره یکم، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۳۶.
۵. خرازی، محمد؛ وندی آذر، زهرا (۱۳۸۸). «تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها»، مدیریت فرهنگی، سال سوم، شماره ششم، زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۰۷.
۶. کشاورز شکری، عباس و دیگران (۱۳۹۲). «دیپلماسی فرهنگی ایران در خاورمیانه: تحول ارتباطات و لزوم کاربرد ابزارهای نوین»، مطالعات فرهنگ-ارتباطات، سال ۱۴، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۱.

مدنی، و افکار عمومی) است.^۱ هدف سیاسی و غیرمستقیم دیپلماسی فرهنگی آمریکا نیز توسعه و گسترش مناسبات و روابط سیاسی میان ملت‌ها و کشورها از طریق ابزارهای فرهنگی به منظور تأمین منافع ملی و مطامع جهانی آمریکاست؛^۲ اما به طور کلی، می‌توان چندین هدف برای دیپلماسی فرهنگی برشمرد که شامل موارد زیر هستند: (۱) تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی و شهروندان جامعه هدف؛ (۲) ارائه چهره مطلوب به جهانیان و تغییر تدریجی برداشت‌ها و نگرش‌ها؛ (۳) فراهم کردن شرایطی برای توسعه نفوذ و استیلا بر کشور یا کشورهای هدف در عرصه بین‌المللی؛ (۴) کسب اعتبار و پرستیژ بین‌المللی؛ (۵) تنش زدایی و حل و فصل اختلافات



آمریکا به وسیله دیپلماسی فرهنگی می‌خواهد در عراق نفوذ پایدار داشته باشد.

۱. سلیمی بنی، صادق؛ مجاور شیخان، محمد (۱۳۹۲). «جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی کشورها»، پژوهش در تاریخ، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۷۷.
 ۲. شیخ الاسلامی، محمد حسن و دیگران (۱۳۹۳). «الزامات و مبانی قرآنی دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در عرصه گفتمان وحدت اسلامی»، مهندسی فرهنگی، سال نهم، شماره هشتاد و یکم، پاییز ۱۳۹۳، ص ۲۲.

به صورت‌های مسالمت‌آمیز،^۱ با اغوای رقبا و فریب آن‌ها و کشاندن آن‌ها پای میز مذاکره و گرفتن تعهدات الزام‌آور از آن‌ها.

به لحاظ ابزاری، ابزارهای اصلی دیپلماسی فرهنگی شامل آموزش زبان، مبادلات آموزشی، و شیوه‌های دیگر تماس مستقیم فرهنگی است. هدف دیپلماسی فرهنگی کشوری مانند آمریکا، در کشورهای خارجی، آماده ساختن جوانان و نخبگان آینده این کشورها برای تکلم به زبان کشور آمریکا و شناخت ادبیات و فرهنگ آن، و به عبارت دیگر، ایجاد زمینه‌های لازم برای درک و ارج گذاری بیشتر گزارش‌ها و تصویرهای انعکاس یافته از سوی وسایل ارتباط جمعی کشورهای انتقال دهنده زبان و ادبیات و فرهنگ است.^۲ زبان در شکل‌گیری گفتمان‌های مختلف نقش اساسی دارد. اصولاً، معنا از طریق نشانه‌ها و گندهای گوناگون، به‌ویژه زبان، تولید می‌شود. زبان سازنده معناست. این معنا به وسیله شکل‌گیری گفتمان‌ها که تولید می‌شود. نظریه



از جمله اهداف

دیپلماسی فرهنگی آمریکا

در عراق، تأثیرگذاری در

افکار عمومی، ارائه چهره

مطلوب از آمریکا، توسعه

نفوذ آمریکا در عراق،

افزایش اعتبار بین المللی

آمریکا، و اغوا و فریب

رهبران عراق است.



گفتمان بر نقش زبان در بازنمایی و نیز ایجاد واقعیت اجتماعی تأکید می‌کند. براساس این نظریه، دسترسی به واقعیت به وسیله زبان میسر است. در این نظریه، زبان صرفاً گذرگاه انتقال اطلاعات و بازنمایی واقعیت نیست؛ بلکه ماشینی است که روابط اجتماعی را می‌سازد و معنادار می‌کند.

انتشار کتاب و تأسیس کتابخانه‌ها، پخش رادیویی و تلویزیونی بین‌المللی، برنامه‌های مبادلات آموزشی و فرهنگی، آموزش زبان، برگزاری نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های هنری، و اعزام هنرمندان نمایشی و اجرایی به خارج از کشور از دیگر برنامه‌های دیپلماسی فرهنگی در پیشبرد سیاست خارجی کشورهاست.^۳

در مجموع، دیپلماسی فرهنگی روایت داستان یک قدرت استیلاگر برای سایر ملّت‌ها با استفاده از ابزارهایی از جنس اندیشه و فرهنگ است. از این دید، دیپلماسی فرهنگی آنگاه معنا و مفهوم واقعی خود را پیدا می‌کند که کشوری برای انتقال چارچوب نظری نهفته در فرهنگ و تمدن خود،

۱. یوسفی جویباری، محمد و دیگران (۱۳۹۶). «جهانی شدن ارتباطات و تحول در مفهوم دیپلماسی»، مطالعات جامعه‌شناسی، سال ۹، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۹۶، صص ۳۰-۳۳.

۲. خرازی، محمد؛ وندی آذر، زهرا (۱۳۸۸). «تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها»، مدیریت فرهنگی، سال سوم، شماره ششم، زمستان ۱۳۸۸، ص ۱۰۹.

۳. سلیمی بنی، صادق؛ مجاور شیخان، محمد (۱۳۹۲). «جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی کشورها»، پژوهش در تاریخ، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۸۵.

با استفاده از ساز و کارها و ابزارهایی از همان جنس، به تحمیل آن به سایر ملل پرداخته و آن را در سیاست خارجی خود لحاظ کند.^۱

ارزیابی دیپلماسی فرهنگی آمریکا در فضای ناامنی و بی‌ثباتی عراق پس‌اصدام و متغیرهای تأثیرگذار بر آن

برای ارزیابی دیپلماسی فرهنگی آمریکا در عراق پس‌اصدام، باید یک متغیر مهم و تأثیرگذار را در نظر گرفت و آن اینکه چه حزبی در این کشور قدرت را در اختیار داشته‌است. این موضوع از آن جهت



انتشار کتاب، پخش برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، مبادلات آموزشی و فرهنگی، آموزش زبان انگلیسی، و برگزاری نمایشگاه‌ها و جشنواره‌های هنری از جمله ابزارهای دیپلماسی فرهنگی آمریکاست.

ضروری است که نگاه و رویکرد دو حزب رقیب دموکرات و جمهوری خواه در قبال بعضی از مسائل بین‌المللی و ساختار نظام بین‌الملل در دوره پس‌جنگ سرد تا حدی متفاوت بوده‌است. در

۱. خانی، محمدحسن (۱۳۸۴). «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، دانش سیاسی، دوره یکم، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۴، ص ۱۳۷.

مواقعی که حزب جمهوری خواه بر سر کار بوده، سیاست خارجی آمریکا در مسیر استفاده از قدرت سخت گام برداشته؛ و برعکس، در مواقعی که حزب دموکرات قدرت را به دست گرفته، سیاست خارجی آمریکا به سمت استفاده از قدرت نرم چرخش پیدا کرده است. با این توضیح دیپلماسی فرهنگی (با توجه به مؤلفه های آن که بر جذابیت، انگاره های فرهنگی و تمدنی، و ارزش های مورد ادعای سیاست خارجی آمریکا مبتنی است) بیشتر با سیاست های حزب دموکرات هم خوانی پیدا می کند. اساساً، قدرت نرم در دوره اوباما نظریه پردازی شده و جایگاه اساسی در ادبیات روابط بین الملل پیدا کرده است.

با این معیار، دو دوره متفاوت را می توان برای بررسی و ارزیابی دیپلماسی فرهنگی آمریکا در عراق جدید در نظر گرفت: اول، دوره ای که جمهوری خواهان قدرت را در دست داشته اند (که به طور

مشخص از سال ۲۰۰۳ م. یعنی زمان اشغال عراق تا ۲۰۰۸ م. را شامل می شود و آغاز دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ را نیز می توان به آن اضافه کرد)؛ دوم، دوره ای که دموکرات ها قدرت و حاکمیت را در دست داشته اند (که به طور مشخص، دوره هشت ساله ریاست جمهوری باراک اوباما را شامل می شود).

♦ ♦ ♦ دموکرات ها در آمریکا بیشتر بر دیپلماسی فرهنگی تأکید می کنند.

نامانی و هرج و مرج، که با سرنگونی و فروپاشی رژیم بعثی صدام در عراق حاکم شد، اساساً اجازه دیپلماسی فرهنگی را به دولت وقت آمریکا نمی داد. در آن مقطع، آمریکا، با توجه به اوضاع حاکم بر عراق، در کنار اعزام نیروهای نظامی، چندین هزار نیروی امنیتی خصوصی را نیز در قالب شرکت های خصوصی (از جمله بلک واتر) به عراق اعزام کرد. اگرچه مسئولیت تعریف

شده آن ها حفاظت از مراکز دیپلماتیک و کنسولگری یا شرکت های آمریکایی بود، اما با توجه به تعدد این نیروها (تعداد آن ها طبق برخی منابع تا صد هزار نفر نیز می رسید) و نیز اینکه آنان دارای مصونیت قضایی بودند، به نظر می رسد مأموریت اعلام نشده ای نیز بر عهده این نیروها بود.

با وجود فضای ناامن، چند عامل باعث شد که دولت وقت (بوش)، به خصوص در اواخر اولین دوره چهار ساله خود، نیاز به اتخاذ دیپلماسی فعال را درباره عراق احساس کند و وزارت امور خارجه را مکلف کند تا نماینده ویژه ای برای پیگیری این موضوع تعیین کند. از جمله این عوامل می توان به موارد زیر اشاره کرد: (۱) خاتمه یافتن پرونده تبلیغاتی سلاح های کشتار جمعی مورد ادعای آمریکا در عراق که مشروعیت اشغال عراق را زیر سؤال برد، (۲) انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ م. آمریکا که شکست در آن موجب می شد راهبرد نو محافظه کاران حاکم بر دولت بوش

برای اشغال عراق نیمه تمام بماند، ۳) خدشه دار شدن اعتبار و وجهه جهانی آمریکا بخصوص در جهان اسلام.

نگرانی‌های فزاینده مقامات آمریکایی از تصویر مشوش ایالات متحده نزد افکار عمومی در جهان عرب و جهان اسلام توجه آنان را به استفاده از فرهنگ به مثابه یک ابزار دیپلماتیک معطوف ساخت.^۱ در دوره دوم ریاست جمهوری جرج بوش پسر، آمریکا نیاز و انگیزه بیشتری برای اتخاذ دیپلماسی فرهنگی پیدا کرد. آمریکا در ۲۰۰۵ م، در یک برنامه ۱۰ ساله، ۱۲۵ میلیون دلار برای برنامه‌های مربوط به تبادل دانشجو پیش بینی کرد.^۲



آمریکا پس از اشغال عراق سعی به تثبیت اشغال این کشور کرده است.

۱. گوهری مقدم، ابوذر؛ جعفری هرنندی، امیررضا (۱۳۹۳). «مؤلفه‌های دیپلماسی فرهنگی ایالات متحده در عراق جدید»، جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۳، ص ۱۲۳؛ به نقل از:

Mazzetti, Mark (2005, Dec). Los Angeles Times, No. 1

2. Besso, Michele (2005, 25 Nov). The News Journal.

جدا از ترمیم وجهه خدشه دار شده آمریکا، نشانه‌ها و شاخص‌ها نیز حاکی از تصمیم این کشور برای اقامت طولانی در عراق بود. در این راستا، دولت وقت، در اولین گام برای دولت سازی در عراقی پسا صدام، جی گارنر- سرهنگ بازنشسته ارتش- را مأمور تشکیل دولت عراق کرد. حتی این ایده نیز در محافل سیاسی و رسانه‌ای مطرح می‌شد که گویا آمریکا می‌خواهد عراق را به ایالت پنجاه و یکم خود تبدیل کند. هرچند هدف اعلامی از توافق نامه تعیین وضعیت نیروهای موسوم به سوف (Status Of Forces Agreement) یا توافق نامه چارچوب استراتژیک (Strategic Framework Agreement) خروج نیروهای نظامی آمریکایی از عراق و پایان دادن به وضعیت اشغال در این کشور بود، اما برخی از کارشناسان از آن به قرارداد اجاره ۹۹ ساله عراق به آمریکا تعبیر کردند.^۱ رایان کروکر- سفیر وقت آمریکا در عراق- در جریان حضور در کنگره به وجود این دو توافق نامه اذعان کرد و شورای روابط خارجی آمریکا قرارداد دوم را در برگیرنده



یکی از برنامه‌های آمریکا در عراق تربیت رهبران آینده این کشور است.

همه مفاد باقی مانده می‌داند که در قرارداد اول (SOFA) به آن اشاره نشده است.^۲ ایاد علاوی- معاون رئیس جمهور وقت عراق- در پاسخ به این سؤال روزنامه الشرق الاوسط که «به توافق نامه امنیتی میان عراق و آمریکا چگونه می‌نگرید؟»، از وجود یک توافق نامه جامع دیگر درباره همکاری های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی میان دو کشور خبر داد و گفت: «این توافق نامه صرفاً توافقی سازمان یافته برای خروج نیروهای آمریکایی از عراق است. ما توافق نامه استراتژیکی با کاخ سفید داریم که در آن جوانب مختلف مطالبات آمریکا در حوزه های اعتماد سازی، فرهنگی، و اقتصادی نیز لحاظ شده است» و



برای توجیه این اقدام گفت: «این بسیار خوب است. من دولت عراق را تشویق می‌کنم که مشابه چنین توافق نامه هایی را با دیگر کشورها، بدون استثنا، امضا کند.»^۳ البته نگاهی به مفاد توافق نامه چارچوب استراتژیک میان آمریکا و عراق نشان می‌دهد که دست کم دو بند آن به لزوم همکاری های فرهنگی و آموزشی میان دو کشور و حمایت آمریکا از آن تأکید و

۱. روستایی، فرزانه (بی تا). «اجاره ۹۹ ساله عراق به آمریکا»، روزنامه اعتماد، قابل دسترسی در:

<http://vista.ir/article/319579>

۲. همان.

۳. علاوی، ایاد (۱۳۸۷). «سیاست آمریکا در عراق سرشار از اشتباه بود»، دیپلماسی ایرانی، قابل دسترسی در:

irdiplomacy.ir/fa/page/3608

تصریح دارد: (۱) بند ۷ از بخش «همکاری‌های دیپلماتیک و فرهنگی» که به «ترغیب مبادلات فرهنگی، آموزشی، و علمی بین دو کشور» اشاره دارد؛ (۲) بند ۳ از بخش «همکاری‌های اقتصادی میان دو کشور» که به تعهد آمریکا در «پایبندی به حمایت از جمهوری عراق از طریق فراهم کردن زمینه کمک‌های مالی و فنی به این کشور در ساخت مؤسسات اقتصادی و زیرساخت‌های آن و در زمینه آموزش و نیز توسعه توانمندی‌های مختلف مؤسسات زیربنایی و اصولی» تصریح دارد.^۱ با به قدرت رسیدن حزب دموکرات، با برنده شدن باراک اوباما در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر سال ۲۰۰۸ م، که با برجسته شدن قدرت نرم و سپس قدرت هوشمند در اجرای اهداف سیاست خارجی همراه بود، بسترهای جدیدی برای استفاده از دیپلماسی فرهنگی در عراق جدید فراهم شد که می‌توان آن‌ها را به دو بخش برنامه‌های علمی-آموزشی و هنری تقسیم کرد.

در بخش برنامه‌های علمی-آموزشی، چهار برنامه در دستور کار اجرایی قرار گرفت: (۱) برنامه تبادل رهبران جوان عراقی (Iraqi Young Leadership Exchange Program: IYLEP)، (۲) آموزش زبان انگلیسی در عراق، (۳) تأسیس دانشگاه آمریکایی در شهر سلیمانیه عراق (AUIS: The American University of Iraq in Sulaimani)، (۴) توانمندسازی زنان عراقی برای مشارکت‌های اجتماعی.

در بخش هنری نیز اجرای کنسرت‌های موسیقی و حتی آموزش رقص نیز دیده می‌شود.^۲

در چارچوب برنامه «تبادل رهبران جوان عراقی»، جوانان ۱۵ تا ۱۸ ساله عراقی که در مقاطع آموزشی دبیرستان و کارشناسی

مشغول به تحصیل اند فرصت می‌یابند تا علاوه بر کسب آموزش‌های لازم برای تأثیرگذاری در جامعه خود، از نزدیک با محیط فرهنگی آمریکا و نیز سبک زندگی غربی آشنایی پیدا کنند. از دیگر اهداف اعلام شده این برنامه، «تربیت رهبران جوان برای آینده عراق تحت نظر مستشاران آمریکایی، تقویت ارتباط بین دولت ایالات متحده با ملت عراق، ایجاد یک کادر از جوانان عراقی در ایالات متحده آمریکا که واجد حس قوی از [گرایش‌های آمریکایی تحت عنوان] مسئولیت مدنی باشند، تعهد به توسعه اجتماعی، آگاهی از مسائل جاری و جهانی، مهارت‌های رهبری

۱. متن کامل توافق‌نامه امنیتی آمریکا و عراق، ۱۳۸۷، قابل دسترسی در: payam-aftab.com/fa/doc/news/3207
 ۲. گوهری مقدم، ابوزر؛ جعفری هرنیدی، امیررضا (۱۳۹۳). «مؤلفه‌های دیپلماسی فرهنگی ایالات متحده در عراق جدید»، جستارهای سیاسی معاصر، سال پنجم، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۲۴-۱۳۳.

فردی، تمایل به پرورش روابط در میان جوانان از گروه‌های مختلف قومی و مذهبی و ملی در عراق^۱ است. سالانه، به طور متوسط، ۲۳۰ جوان عراقی با گرایش‌های مختلف قومی-مذهبی در برنامه تبادل دانشجو شرکت می‌کنند که به مدت چهار هفته برای دانش‌آموزان و شش هفته برای دانشجویان است. بخشی از این برنامه به صورت سخنرانی علمی در چهار دانشگاه برگزار می‌شود و بر محورهای کارآفرینی، توسعه ارتباطات، فناوری اطلاعات و رسانه‌ها، رهبری، رعایت قانون، عدالت اجتماعی، و سیاست عمومی استوار است.^۲

آموزش زبان انگلیسی در عراق نیز به چند طریق صورت می‌گیرد. بخشی از آن به واسطه سفارت آمریکا در عراق صورت می‌گیرد که قرار بود به بزرگ‌ترین سفارت این کشور در جهان تبدیل شود. در این راستا، سفارت آمریکا در بغداد اقدام به تأسیس شبکه‌ای از معلمان انگلیسی عراقی کرده و آن

را به انجمن بین‌المللی تی.ای.اس.ال (TESOL: Teachers of English to Speakers of Other Languages) متصل کرده است؛ علاوه بر این، سفارت آمریکا در بغداد بسته‌های نوین آموزشی را در اختیار معلمان زبان انگلیسی در مقاطع مختلف تحصیلی قرار می‌دهد و آن‌ها را با شیوه‌های نوین تحصیلی آشنا می‌کند.

اما بخش دیگری از آموزش زبان انگلیسی یا به واسطه مؤسسات و نهادهای آمریکایی-از جمله مؤسسه امیدست (Amideast) - صورت می‌گیرد، یا در پوشش برنامه زبان آموزی اکسس (Access) دنبال می‌شود که آموزش و تقویت مهارت‌های زبان انگلیسی را برای نوجوانان ۱۴ تا ۱۸ ساله فراهم می‌آورد.

این برنامه کمک می‌کند تا توانایی افراد برای مشارکت موفق در برنامه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی مربوط به همکاری کشورهایشان با آمریکا افزایش یابد؛ در عین حال، افراد شرکت‌کننده می‌توانند در آینده از بورسیه‌های تحصیلی و برنامه‌های مربوط به فرصت‌های مطالعاتی در آمریکا بهره ببرند.^۳

دانشجویان دانشگاه آمریکایی سلیمانیه نیز، آن گونه که مدیر اجرایی دانشگاه به صراحت از آن یاد می‌کند، آموزش‌های سیاسی خود را بر اساس مبانی فکری و اعتقادی پدران لیبرالیسم

۱. همان، ص ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۷.

**هرچه از حضور نظامی
آمریکا در عراق کاسته
شود، بر حضور فرهنگی
آن افزوده می‌شود.**

(همچون جان لاک و مدیسون) فرامی گیرند. از دیگر مأموریت های اعلامی این دانشگاه، ارائه دانش و مهارت های لازم برای کسب توانمندی های رهبری به دانشجویان، آماده شدن برای ورود به جامعه غرب گرا و مدرن، کسب مشاغل موفق در عراق، تقویت قدرت تفکر انقیادی نسبت به غرب در دانشجویان، و برقراری ارتباطات به صورت عالی است.^۱

درباره تقویت زنان عراقی، یکی از برنامه هایی که آژانس توسعه بین المللی ایالات متحده انجام می دهد تلاش برای «آگاه سازی زنان و مشارکت» آن هاست. در این برنامه، زنان در کلاس های سواد آموزی شرکت می کنند و طی دوره یک ساله، سواد اولیه و آموزش های ریاضی کسب



آمریکا در عراق داعش را تجهیز کرده است.

می کنند. در خلال این دوره، جلسات تکمیلی با هدف افزایش آگاهی از تئوری های فرهنگی و اجتماعی (در قالب موضوعاتی تحت عناوین دموکراسی، حاکمیت، انسان، حقوق زن، شناسایی

۱. همان، ص ۱۲۸.

و اولویت بندی نیازها) برگزار می‌شود، تا از این طریق، همه ابزارهای ضروری را که زنان برای تبدیل شدن به رهبران قدرتمند در جوامع خود نیاز دارند به آن‌ها بدهد^۱

در بخش هنری نیز با سفارت آمریکا در بغداد به طور مستقیم وارد عمل می‌شود و چهره‌های سرشناس موسیقی را برای برگزاری مراسم کنسرت دعوت می‌کند (که از جمله این چهره‌ها می‌توان به ماری مک براید و دوبز اشاره کرد)، یا اینکه شرکت‌های مثل Battery Dance را برای برپایی مراسم رقص و آموزش آن به جوانان عراقی به کار می‌گیرد. در این آموزش‌ها، معیارهای جنسیتی شرکت کنندگان و وابستگی آن‌ها به مناطق جغرافیایی خاص و تعلقات مذهبی و اجتماعی در



سالانه دو میلیون نفر از ایران به عراق مسافرت می‌کنند.

نظر گرفته نمی‌شود و دختران و پسران شرکت کننده از گرایش‌های مختلف اعتقادی و مناسبات متفاوت اجتماعی حضور می‌یابند.^۲

۱. همان، صص ۱۲۹-۱۳۰.

۲. همان، صص ۱۳۰-۱۳۲.

در مجموع، از شواهد و قرائن موجود چنین برمی آید که با گذشت زمان، به میزانی که از سطح و عمق حضور نظامی و امنیتی آمریکا در عراق کاسته می شود، برگستره فعالیت های فرهنگی این کشور افزوده می شود و آمریکا تلاش های آهسته و پیوسته ای را برای تثبیت حضور فرهنگی خود در عراق پسا صدام به کار گرفته است که از نیات آن برای حضور بلندمدت در این کشور حکایت دارد. عراق به مدت چند دهه با سرکوب و اعمال رژیم پلیسی اداره شده بود و اکثریت جمعیت این کشور از مشارکت واقعی در قدرت محروم شده بودند. در چنین فضایی، سقوط رژیم بعثی به این مفهوم بود که ۸۰ درصد جمعیت خود را رها شده از بند چند دهه گذشته می دیدند. از طرف دیگر، حدود ۲۰ درصد دیگر، که اغلب پُست های حاکمیتی و امکانات دولت را در دهه های گذشته در انحصار خود نگه داشته بودند، به هیچ وجه حاضر به ترک این وضعیت نبودند و به هر طریق ممکن برای حفظ آن می کوشیدند؛ لذا، امنیت کالای بسیار نایابی بود که



کسب آن به سادگی امکان پذیر نبود.

مراودات علمی بین دانشگاه های ایران و عراق در حد مطلوب نیست.

در چنین وضعیتی، آن دسته از نیروهای مبارز عراقی که در زمان رژیم بعثی صدام به ایران پناهنده شده بودند هسته های اولیه نیروهای نظامی و امنیتی جدید این کشور را تشکیل دادند. حدود پنج هزار طلبه عراقی که در حوزه علمی قم تحصیل کرده بودند و در سپاه بدر با جمعیتی قریب به ۲۰ هزار نفر آموزش و سازمان دهی شده بودند، به همراه ده ها کادر سیاسی که در قالب احزاب (به ویژه، مجلس اعلا) آماده شده بودند، وارد عراق شدند. مهاجران و احزاب عراقی، پس از ورود به عراق، به کمک مرجعیت نجف توانستند نقش اساسی در نظام سیاسی جدید



عراق ایفا کنند. برگزاری انتخابات، تدوین قانون اساسی و برگزاری فراندوم آن، تشکیل مجلس، دولت، ارتش، پلیس، و... دستاوردهای این تلاش بود.^۱ از دیگر ساز و کارهایی که در خلأ ناشی از فروپاشی رژیم بعثی صدام برای تأمین امنیت به کار گرفته شد، تشکیل کمیته های مردمی و محلی بود که در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در ایران نیز به کار گرفته شده بود.

البته نباید از این واقعیت غافل شد که استفاده از ظرفیت های دینی و فرهنگی برای تأمین امنیت عراق تنها به سال های اولیه فروپاشی رژیم بعثی محدود نمی شود. ۱۱ سال بعد، وقتی داعش در سال ۲۰۱۴ م. ظهور کرد، دولت و نظام سیاسی جدید عراق، با وجود اینکه ساختارهای نظامی و

۱. جعفریان، رسول (۱۳۸۶). تشیع در عراق، مرجعیت و ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

امنیتی را بازسازی کرده بود، باز نتوانست با چالش‌های ناشی از ظهور داعش مقابله کند. اگر اقدام به موقع مرجعیت عراق (و در رأس آن، شخص آیت‌الله سیستانی) در صدور فتوای جهاد کفایی نبود، هیچ اطمینانی برای مقابله با خطر داعش در فرصت چند ساله وجود نداشت. مسئولان نظامی و سیاسی بلندپایه آمریکایی بارها در اظهارات خود تصریح و خاطرنشان کردند که مبارزه با داعش بلندمدت خواهد بود و چند سال طول خواهد کشید. آنان برای مبارزه با داعش یک ائتلاف منطقه‌ای و بین‌المللی بزرگ شکل دادند، ولی آمریکا به حیات داعش در عراق نیاز جدی داشت و در مواقع حیاتی عملاً از آن حمایت می‌کرد و آن را مجهز می‌ساخت.



اکثر طلاب حوزه علمیّه نجف فارسی زبان هستند.

ملت عراق در عرصه سیاسی نیز بارها از ظرفیت‌های فرهنگی و دینی برای پر کردن خلأهای ناشی از فروپاشی نظام گذشته و شکل‌گیری نظام سیاسی جدید استفاده کرد، و هر جا که مانعی بر سر راه آن ایجاد شد، از ظرفیت‌های دینی و فرهنگی برای برداشتن آن استفاده کرد. البته آغاز نقش‌آفرینی مرجعیت در تحولات سیاسی به میانجی‌گری آیت‌الله سیستانی در برقراری آتش‌بس بین ارتش المهدی و نیروهای آمریکایی در نجف بازمی‌گردد، بعدها، آمریکا، به رغم اصرار بر

برگزاری انتخابات غیرمستقیم که می‌توانست به راحتی به صورت اهرم سیاسی به نفع آمریکا عمل کند، هنگام مواجهه با مخالفت شدید آیت‌الله سیستانی از خواسته‌اش عدول کرد و به انتخابات مستقیم تن داد و پس از آن، نامزدهای ائتلاف عراق یکپارچه را در انتخابات پارلمانی تأیید کرد.^۱ آیت‌الله سیستانی در سال‌های بعد، ضمن مخالفت با اشغال عراق و اقدامات خصمانه آمریکایی‌ها و گروه‌های تروریستی مورد حمایت عربستان سعودی و آمریکا، خواستار خروج نیروهای بیگانه از خاک کشور عراق شد.^۲

اما در بخش دوم، یعنی آزاد شدن ظرفیت‌های فرهنگی در فضای پسا صدام، باید گفت که شاید اولین گشایشی که در این زمینه حاصل شد و در عین حال آثار سیاسی به همراه داشت بازگشایی مرزهای عتبات عالیات برای زوآر ایرانی بود. انباشت محرومیت سال‌های دوران رژیم بعثی صدام

چنان شور و شوقی در م‌حبان اهل بیت در ایران اسلامی ایجاد کرده بود که حتی منتظر بازگشایی مرزهای رسمی نماندند و به محض فروپاشی نظام رژیم بعثی، از راه‌های غیر رسمی خود را برای زیارت عتبات عالیات به عراق رساندند. در این مدت، سالانه بیش از دو میلیون زائر ایرانی برای زیارت عتبات عالیات به عراق سفر کردند و بیش از نیمی از این تعداد گردشگر و زائر عراقی برای مسافرت به ایران آمدند. این امر بیانگر اهمیت حیاتی گردشگری مذهبی در توسعه روابط سیاسی و اجتماعی دو کشور است. به دنبال سقوط رژیم بعثی در سال ۱۳۸۲، ستاد بازسازی عتبات عالیات و پشتیبانی عراق تشکیل شد. فعالیت‌های این ستاد بر بازسازی عتبات عالیات و اماکن

مذهبی عراق متمرکز شده و اکنون واحدهای اجرایی، فنی-مهندسی، و خدماتی در شهرهای کربلا، نجف، کاظمین، و سامرا مستقرند.^۳ بخش دیگری از فعالیت‌های فرهنگی-مذهبی را می‌توان در عملکرد سازمان حج و زیارت جستجو کرد که در عراق نمایندگی‌هایی دایر کرده است. این سازمان با زائران ایرانی مقیم کشورهای دیگر و شیعیانی که از مناطق مختلف جهان به این

۱. اکبری، حسین (۱۳۸۸). کابوس ژئوپلیتیک عراق: تأثیر اشغال عراق بر قدرت ایران، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، ص ۱۵۷.

۲. جوادی ارجمند و دیگران، «تأثیر تهاجم نظامی آمریکا به عراق بر قدرت هوشمند ایران در این کشور»، فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)، دوره چهل و چهارم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۳، ص ۷۸۸.

۳. همان.

کشور سفر می‌کنند ارتباط برقرار می‌کند و هر سال تعداد زیادی مبلغ دینی به شهرهای زیارتی عراق اعزام می‌کند.^۱

همچنین، حجم فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی در زمینه‌های مختلف (همچون ارتباطات رسانه‌ای، گردشگری مذهبی، تبادلات دانشگاهی و سمینارهای علمی، و گسترش ارتباطات در حوزه‌های علمیه) افزایش یافته است.^۲

دربارۀ دیگر مراودات فرهنگی (مانند زبان و مراودات علمی) نیز باید گفت که بعد از فروپاشی نظام بعثی صدام در این عرصه‌ها نیز گشایش‌هایی صورت گرفته است، هرچند که اقدامات صورت گرفته



آمریکا اقدام به تأسیس دانشگاه در شهر سلیمانیه عراق کرده است.

۱. احمدی، سید عباس (۱۳۹۰). ایران، انقلاب اسلامی، و ژئوپلیتیک شیعه، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، ص ۲۰۱.

۲. جوادی ارجمند و دیگران، «تأثیرتهاجم نظامی آمریکا به عراق بر قدرت هوشمند ایران در این کشور»، فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)، دوره چهل و چهارم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۳، ص ۷۸۵.

در حد انتظار نبوده است. یکی از گام‌های مثبت که در این راستا برداشته شده آموزش زبان‌های عربی و فارسی برای دانشجویان در دانشگاه‌های استان‌های مرزی ایران است. مالک هاشمی- رازین فرهنگی ایران در کنسولگری سلیمانیه عراق- در جلسه شورای روابط بین‌الملل دانشگاه کردستان و آیین افتتاح مرکز آموزش زبان فارسی در دانشگاه کردستان، با بیان اینکه ارتباطات با دانشگاه‌های ایران به‌ویژه در دو سال اخیر پیشرفت چشمگیر و قابل قبولی داشته است، می‌گوید: «از جمله مهم‌ترین اقداماتی که در پی گسترش همکاری‌های علمی انجام شده، آموزش زبان فارسی است. دانشگاه کردستان با استفاده از این فرصت می‌تواند نقش مهمی ایفا کند.»^۱

محمدعلی اکبری- رئیس دانشگاه ایلام- نیز در جمع دانشجویان عراقی دانشگاه، با تأکید بر تداوم دوره آموزش زبان فارسی تا تسلط کامل دانشجویان عراقی، تصریح کرد: «دانشگاه ایلام در نظر دارد با آموزش زبان فارسی به دانشجویان عراقی، از آن‌ها به عنوان همکار و راهنما در برنامه‌ها و آموزش‌های گروه دوم استفاده کند.»^۲

البته نباید فراموش کرد که زبان فارسی از دیرباز حضور محسوسی در عراق داشته و در دوره‌های مختلف تاریخی می‌توان رد پای آن را در سرزمینی که امروزه عراق خوانده می‌شود یافت. زبان فارسی در طول تاریخ به شیوه‌های مختلف به این کشور راه یافته است. هجرت‌های دو جانبه خانواده‌های ایرانی و عراقی و تلاقی دو طرف در نجف اشرف عاملی مهم در فراگرفتن زبان فارسی توسط قشر روحانی بوده است.^۳ در جنوب کشور عراق نیز گروهی از شیعیان فارسی‌زبان هستند که با ایران روابط استواری دارند که این روابط تاکنون هرگز گسسته نشده است.^۴ جلال طالبانی- نخستین رئیس‌جمهور عراق- که مدت‌ها در ایران زندگی کرده از جمله رهبران فارسی‌زبان جهان بوده است. خیل عظیمی از نوجوانان و جوانان عراقی در حال فراگیری زبان فارسی هستند و آن را به عنوان زبان دوم جایگزین انگلیسی کرده‌اند؛^۵ همچنین، از ویژگی‌های بارز حوزه علمی نجف اشرف، فارسی بودن آن است؛ زیرا اکثر طلاب آن از ایران، پاکستان، افغانستان، و هند هستند و به زبان فارسی تسلط کامل دارند.^۶ وجود زبان فارسی در عراق و رواج یادگیری زبان فارسی در

۱. uok.ac.ir/fa/news/story.aspx?NewsID=30923

۲. http://snn.ir/fa/news/584271

۳. بیکی، مهدی (۱۳۸۹). قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی لبنان)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ص ۲۳۹.

۴. مار، فب (۱۳۸۰). تاریخ نوین عراق، ترجمه محمد عباسپور، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ص ۳۱.

۵. سنائی، اردشیر؛ عبدالله‌پور، محمدرضا (۱۳۷۷). «رویارویی ایران و آمریکا: رقابت در عرصه قدرت نرم و سخت»، فصلنامه دانشکده علوم سیاسی واحد تهران مرکز، سال دوم، شماره هشتم و نهم، پاییز ۱۳۷۷، ص ۱۷۷.

۶. پارساپور، روزبه (۱۳۸۵). «نقش ایران و عراق در تأمین امنیت خلیج فارس»، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، سال دهم، شماره ۱۰۴، فروردین ۱۳۸۵، ص ۵۳.

مناطق مرزی ایران بر تفاهم بین‌المللی می‌افزاید؛ زیرا با متکلمان زبان فارسی به راحتی می‌توان دیالوگ برقرار و پیام صلح و دوستی را مبادله کرد، و در عین حال، فرهنگ اسلامی را با زبان‌های فارسی و عربی بهتر می‌توان در میان مردم درونی کرد. زبان فارسی می‌تواند یک دروازه برای همکاری‌های دو ملت باشد.

به همین ترتیب، دربارهٔ مراودات علمی نیز- بخصوص در استان‌های مرزی- گام‌هایی برداشته شده است. مالک هاشمی- راینز فرهنگی ایران در کنسولگری سلیمانیة عراق- در جلسهٔ شورای روابط بین‌الملل دانشگاه کردستان و آیین افتتاح مرکز آموزش زبان فارسی در دانشگاه کردستان، از سفر چند هیئت علمی از ایران به منطقهٔ اقلیم کردستان برای برقراری ارتباطات علمی خبر داده و با اشاره به وجود ظرفیت‌های علمی در این منطقه گفته است: «دانشگاه سلیمانیة عراق فوق‌لیسانس و دکترا مشغول به تحصیل هستند. این وضعیت می‌تواند فرصت خوبی برای جذب دانشجویان عراقی در مقاطع بالای تحصیلی باشد»^۱

در جریان سفر هیئت علمی از منطقهٔ اقلیم کردستان به ایران نیز تفاهم‌نامه‌ای برای گسترش همکاری‌های علمی و فرهنگی میان دانشگاه صلاح‌الدین اربیل و سازمان جهاد دانشگاهی امضا و دفتری برای این همکاری در جهاد دانشگاهی تأسیس شد.

البته در خصوص همکاری‌های علمی میان ایران و عراق در خارج از منطقهٔ اقلیم نیز تلاش شده است. رهبر معظم انقلاب در دیدار با رئیس و اعضای اصلی تحالف ملی شیعیان عراق فرموده‌اند: «تقویت دانشگاه‌ها و استحکام بخشیدن به پایه‌های علم و تحقیق در عراق حتماً باید مورد توجه جدی قرار گیرد، به خصوص که آمریکایی‌ها و دیگر دشمنان ملت عراق بسیاری از دانشمندان این کشور را به قتل رسانده‌اند»^۲

ایشان در سال ۱۳۹۱ نیز در دیدار با نخست‌وزیر عراق، فرموده بودند: «اقتدار هر کشور نیازمند پیش‌زمینه‌ها و ابزاری است که مهم‌ترین آن‌ها پیشرفت علمی و سازندگی و خدمت‌رسانی به مردم است... باید در عراق، که مرکز استعداد‌های علمی دنیای عرب است، یک نهضت علمی آغاز شود و دانشگاهیان و نخبگان به سمت جهاد علمی سوق داده شوند.» ایشان در دیدار با رئیس‌جمهور وقت عراق نیز بر آمادگی همه‌جانبهٔ جمهوری اسلامی ایران برای انتقال تجربیات و توانایی‌های علمی، فناوری، دفاعی، و خدماتی خود به عراق تأکید کردند.^۳

1. uok.ac.ir/fa/news/story.aspx?NewsID=30923

2. farsnews.com/13951201001742

۳. همان.

اکنون عمده دانشجویان دانشگاه بین‌المللی جامعة المصطفی از کشورهای همسایه هستند^۱ و بیشترین درصد دانشجویان دانشگاه بین‌المللی اهل بیت نیز مربوط به عراق است که نزدیک به ۲۰ درصد دانشجویان این دانشگاه را تشکیل می‌دهد.^۲

از دیگر مؤلفه‌های همکاری فرهنگی میان ایران و عراق، تشکیل انجمن دوستی میان دو کشور است. این انجمن یک مؤسسه غیردولتی و غیرانتفاعی مردم‌نهاد است که، ضمن رعایت قوانین جمهوری اسلامی ایران و طبق اساسنامه، فعالیت خود را در سطح ملی و بین‌المللی تعقیب می‌کند. اعضای این انجمن را اغلب فرهیختگان علمی و فرهنگی، سیاستمداران، دانشگاهیان، و اصحاب هنر و قلم که عموماً به مسائل عراق آشنا و دوستدار این کشورند تشکیل می‌دهند. تحکیم و گسترش روابط فرهنگی و دوستانه بین مردم دو کشور جهت پیشبرد اهداف مشترک در زمینه‌های فرهنگی، علمی، ادبی، هنری، آموزشی، اقتصادی، اجتماعی، ورزشی، و رسانه‌ای هدف این انجمن است. باید اذعان داشت که فعالیت‌های انجمن دوستی ایران و عراق زمینه‌های همکاری دوجانبه را افزایش می‌دهد و بر تحکیم روابط دو کشور تأثیر مثبتی دارد و میزان همبستگی‌های سیاسی و فرهنگی را ارتقا می‌دهد.

البته باید قبول کرد که همکاری‌های علمی و فرهنگی ایران و عراق، در مقابل تهاجم فرهنگی عظیمی که آمریکا و غرب به این دو کشور آغاز کرده، ممکن است نتواند تأثیر چندان جدی و راهبردی داشته باشد؛ مگر آنکه در این زمینه به یک چاره‌جویی گسترده دست زده شود. این همکاری‌ها می‌تواند بر تصویرسازی مثبت متقابل از ایران و عراق تأثیر مثبت گذاشته و اخبار دو کشور را دائماً در رسانه‌های بین‌المللی زنده نگاه دارد. این امر جمهوری عراق و ایران را کشورهایی فعال و پویا در عرصه دیپلماتیک معرفی می‌کند.^۳

در مجموع، همچنان که از قراین و شواهد موجود برمی‌آید، بعد از شکل‌گیری نظام سیاسی جدید در عراق، روابط فرهنگی ایران و عراق نیز دچار تحول اساسی شده است؛ به‌گونه‌ای که در این مدت تلاش شده هم از ذخایر فرهنگی گذشته برای پاسخ به چالش‌های سیاسی و امنیتی و عبور از بحران‌های سیاسی و امنیتی پسا صدام استفاده شود، و هم اینکه زمینه‌های جدید برای

۱. احمدی، سید عباس؛ سادات موسوی، الهام (۱۳۸۹). «جغرافیای شیعه و فرصت‌های ایران در قلمروهای شیعی جهان اسلام»، در: مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافی دانان جهان اسلام، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان، ص ۱۲.

۲. احمدی، سید عباس (۱۳۹۰). ایران، انقلاب اسلامی، و ژئوپلیتیک شیعه، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، صص ۱۷۲-۱۷۱.

۳. نک: جعفری، علی اکبر؛ نیک‌روش، ملیحه (۱۳۹۴). «منابع فرهنگی قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در عراق نوین»، در: فصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال پنجم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۴۱.

گسترش روابط و همکاری فرهنگی میان ایران و عراق فراهم شود. البته هنوز هم خلأهای اساسی (به خصوص در بخش تولیدات علمی و اسلامی) احساس می‌شود و نیاز است تا گام‌های عملی در این زمینه برداشته شود.

نتیجه‌گیری

هر دو کشور آمریکا و انگلستان به اهمیت دیپلماسی فرهنگی برای پیشبرد اهداف و منافع خود در عراق و خاورمیانه جدید پی برده‌اند و هریک به شیوه‌های خاص خود در صدد تحکیم پایه‌های دیپلماسی فرهنگی خود در این منطقه هستند. در این راستا، آمریکا به شیوه‌های متعارفی چون ترویج و گسترش آموزش زبان انگلیسی، برگزاری دوره‌های آموزشی برای معلمان زبان انگلیسی و ارائه تسهیلات به آن‌ها، برپایی کارگاه‌های آموزشی برای دانشجویان و دانش‌آموزان و ارائه تسهیلات به آن‌ها، و از همه مهم‌تر تأسیس دانشگاه در شهر سلیمانیه منطقه اقلیم کردستان عراق با نزدیک به ۲۰ هزار دانشجو اقدام کرده است. این موارد نشان می‌دهد که آمریکا برای حضور بلندمدت در عراق (به خصوص در منطقه کردستان) برنامه‌ریزی و از هم‌اکنون برای آینده کادرسازی می‌کند. در مقابل، انگلستان بیشتر تلاش می‌کند از ظرفیت‌های سنتی خود در میان روشنفکران عراقی استفاده کند و سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی خود را عمدتاً بر این حوزه‌ها متمرکز کرده است. با توجه به سرمایه‌گذاری گسترده آمریکا در عرصه دیپلماسی فرهنگی، هیچ تضمینی برای حفظ استقلال عراق از نظر فرهنگی و سیاسی وجود ندارد و عراق و ایران امروز هر دو هدف تهاجم فرهنگی آمریکا و غرب قرار گرفته‌اند.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها

- اکبری، حسین (۱۳۸۸). کابوس ژئوپلیتیک عراق: تأثیر اشغال عراق بر قدرت ایران، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- احمدی، سید عباس (۱۳۹۰). ایران، انقلاب اسلامی و ژئوپلیتیک شیعه، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- بیکی، مهدی (۱۳۸۹). قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی لبنان)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- جعفریان، رسول (۱۳۸۶). تشیع در عراق، مرجعیت و ایران، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

- مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴). سیاست میان ملت‌ها: تلاش در راه قدرت و صلح، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مار، فب (۱۳۸۰). تاریخ نوین عراق، ترجمه محمد عباس پور، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

مقالات

- احمدی، سید عباس؛ موسوی، الهام سادات (۱۳۸۹). «جغرافیای شیعه و فرصت‌های ایران در قلمروهای شیعی جهان اسلام»، مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافی دانان جهان اسلام، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- پارساپور، روزبه (۱۳۸۵). «نقش ایران و عراق در تأمین امنیت خلیج فارس»، ماهنامه خلیج فارس و امنیت، شماره ۱۰۴، فروردین ۱۳۸۵.
- جواد ارجمند و دیگران (۱۳۹۳). «تأثیر تهاجم نظامی آمریکا به عراق بر قدرت هوشمند ایران در این کشور»، فصلنامه سیاست (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی)، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۳.
- جعفری، علی اکبر؛ نیک‌روش، ملیحه (۱۳۹۴). «منابع فرهنگی قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در عراق نوین»، دوفصلنامه مطالعات قدرت نرم، شماره ۱۲، بهار و تابستان ۱۳۹۴.
- خانی، محمدحسن (۱۳۸۴). «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، دانش سیاسی، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۴.
- خرازی، محمد؛ وندی آذر، زهرا (۱۳۸۸). «تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها»، مدیریت فرهنگی، شماره ششم، زمستان ۱۳۸۸.
- سنائی، اردشیر؛ عبدالله پور، محمدرضا (۱۳۷۷). «رویارویی ایران و آمریکا: رقابت در عرصه قدرت نرم و سخت»، فصلنامه دانشکده علوم سیاسی واحد تهران مرکز، شماره هشتم و نهم، پاییز ۱۳۷۷.
- سلیمی بنی، صادق؛ مجاور شیخان، محمد (۱۳۹۲). «جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی کشورها»، پژوهش در تاریخ، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۹۲.
- شیخ‌الاسلامی، محمدحسن و دیگران (۱۳۹۳). «الزامات و مبانی قرآنی دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در عرصه گفتمان وحدت اسلامی»، مهندسی فرهنگی، سال نهم، پاییز ۱۳۹۳.
- کشاورز شکری، عباس و دیگران (۱۳۹۲). «دیپلماسی فرهنگی ایران در خاورمیانه: تحول ارتباطات و لزوم کاربرد ابزارهای نوین»، مطالعات فرهنگ-ارتباطات، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۲.

- گوهری مقدم، ابوذر؛ جعفری هرنندی، امیررضا (۱۳۹۳). «مؤلفه‌های دیپلماسی فرهنگی ایالات متحده در عراق جدید»، جستارهای سیاسی معاصر، شماره یازدهم، بهار ۱۳۹۳.
- یوسفی جویباری، محمد و دیگران (۱۳۹۶). «جهانی شدن ارتباطات و تحول در مفهوم دیپلماسی»، مطالعات جامعه‌شناسی، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۹۶.

منابع اینترنتی

- روستایی، فرزانه (بی‌تا). «اجاره ۹۹ ساله عراق به آمریکا»، روزنامه اعتماد، قابل دسترسی در: <http://vista.ir/article/319579>
- علاوی، ایاد (۱۳۸۷). «سیاست آمریکا در عراق سرشار از اشتباه بود»، دیپلماسی ایرانی، قابل دسترسی در: irdiplomacy.ir/fa/page/3608
- متن کامل توافق‌نامه امنیتی آمریکا و عراق (۱۳۸۷). قابل دسترسی در: payam-af-tab.com/fa/doc/news/3207-
- farsnews.com/13951201001742
- <http://snn.ir/fa/news/584271>
- uok.ac.ir/fa/news/story.aspx?NewsID=30923

منابع انگلیسی

- Amideast (2013). "English Language Programs", retrieved from: <http://amideast.org/our.work/elt/english-language-programs/english-language-programs>.
- Besso, Michele (2005). The News Journal.
- Embassy of the United States in Baghdad, Iraq (a) (2013). "Iraqi Young Leaders Exchange."
- Embassy of the United States Baghdad, Iraq (b) (2013). "Cultural Ambassador Mary McBride."
- Program IYLEP, retrieved from: <http://iraq.usembassy.gov/ileyp.html>.
- Revs It Up in Iraq, retrieved from: <http://iraq.usembassy.gov/may2312mcbride.html>.
- Mazzetti, Mark (2005). Los Angeles Times, No. 1.

ایران و افغانستان، یک هویت و دو سرنوشت گفت‌وگو با محمد محسن سعیدی، شاعر افغانستانی

فرهنگ اسلامی: شما یکی از چهره‌های ادبی افغانستان هستید. لطفاً در مورد زندگی، تحصیلات، و فعالیت‌های ادبی‌تان برای ما بگویید.

سعیدی: اجازه بدهید با این سخن پیربزرگ بلخ شروع کنم که گفت: «حاصل عمرم سه سخن بیش نیست / خام بُدم، پخته شدم، سوختم.» اگر بخواهم به این سبک از زندگی‌ام بگویم خواهم گفت حاصل عمر من و هم‌نسلان من دو سخن بیشتر نیست: اینکه خام بودیم و سوختیم! من و نسل من - و شاید چندین نسل دیگر پس از ما - نسل‌های خام سوخته‌ایم. خام بودیم و بسیار خام، که احساس کردیم در حال سوختنیم و هرچه تلاش کردیم نتوانستیم از سوختن رها شویم. ما نسل خام سوخته‌ایم و شما صدای ما را از درون خاکستری شنوید. صدای من امروز خاکستری است هرچند روزگاری آتشین بود.

من در بهار ۱۳۶۴، که هنوز کودکی بیش نبودم، آواره شدم. من و برادر بزرگ‌ترم را برای تحصیل فرستادند، اما در عمل آواره شدیم. در اصل قرار بود با خانواده بیاییم؛ ولی مردم منطقه از کوچیدن پدرم، مرحوم شیخ عوض‌علی، جلوگیری کردند. آن زمان در کنار جبهات جهاد در مقابل نیروهای متجاوز و دولت مزدور، یک جبهه جنگ داخلی بین سازمان‌های مجاهدین هم به شدت شعله‌ور شده بود. مردم، به علت وابستگی روحی خاصی که داشتند و اینکه پدرم به نحوی ریش سفید و کلان قوم شمرده می‌شد، از هجرت خانواده من ممانعت کردند. ما همه دار و ندار خود را به قصد هجرت از وطن فروخته بودیم.

من پیدا شده اول دهه پنجاه‌ام. تصور کنید که با چه حالی از وطن و خانواده‌ام دل بریده‌ام و پس از آن ۱۰ سال تمام در آن اوضاع و تقریباً با کمترین ارتباط با وطن و خانواده‌ام زیسته‌ام. تصور کنید در آخر بر سر من چه‌ها آمده است! همین قدر بگویم که وقتی در زمستان ۱۳۷۴ به خانه‌ام برگشتم، مادرم، پدرم، برادر بزرگ‌ترم، و بسیاری از عزیزانم را که دل در گرو مهرشان داشتم ندیدم... تا امروز و برای همیشه. این داستان نه یک نسل، که چندین نسل از امثال من است.

کاش داستان به همین جا ختم می‌شد. در بهار ۱۳۷۹ باز هم به بهانه تکمیل تحصیلاتم آوارگی مجدد را اختیار کردم و این آوارگی تا امروز ادامه دارد.

فرهنگ اسلامی: چگونه به تحصیلات خود ادامه دادید؟

سعیدی: من فقط یک سال مدرسه دولتی رفته بودم که انقلاب شد. پیش از آن و پس از آن هم در شیوه مکتب‌خانه‌ای، نزد پدر، برادران، یا ملای قریه به درس‌های ابتدایی مشغول بودم. مقدمات



سعیدی: وقتی به خانه‌ام [در افغانستان] برگشتم، مادرم، پدرم، برادر بزرگ‌ترم، و بسیاری از عزیزانم را ندیدم. این داستان نسل من و چند نسل از امثال من است.

صرف‌ونحو عربی و سواد فارسی را اغلب نزد پدرم فرا گرفته‌ام، اما تکمیل مقدمات از پاییز ۱۳۶۴ در قم شروع شد. در این دوره که ۱۰ سال را فرامی‌گیرد دروس حوزوی را تقریباً تا پایان سطح، با یک مقدار تجربه شعری ادبی و نیز خوشنویسی، فرا گرفتم. البته توفیقات ارزشمندی به‌ویژه در زمینه کسب فیض و آشنایی با بزرگانی مانند مرحوم استاد شیخ محمدعلی مدرس (معروف به مدرس افغانی) نصیبم شد و این روی دیگر این آوارگی است که مایه دل‌خوشی من و هم‌نسلانم است.

فرهنگ اسلامی: از دوره دوم هجرت هم بگویید.

سعیدی: در دوره دوم، کمی با چشم بازتر و آگاهی و البته اختیار بیشتر عمل کردم. من در مدرسه شهید سید محمدحسن (واقع در منطقه علاءالدینی غزنی) چهار سال تجربه تدریس کسب کرده و با نیازهای مردم - خاصه در زمینه علوم و فنون کاربردی - بیشتر آشنا شده بودم. این بار که آمدم، به طور جدی به فراگیری علوم انسانی آکادمیک فکر کردم و از ابتدای دهه ۸۰ به تحصیل هم زمان در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^(ع) در رشته مدیریت پرداختم. یک سال شده که رساله سطح چهار حوزه را دفاع کرده‌ام. (سطح چهار معادل دکترا در علوم و معارف اسلامی است). از آن طرف، به تازگی مشغول دوره دکترای رشته مدیریت با گرایش اسلامی در مؤسسه علوم انسانی جامعه المصطفی^(ص) شده‌ام.



فرهنگ اسلامی: تاکنون تألیفاتی هم داشته‌اید؟ در چه زمینه‌هایی؟

از محمد محسن سعیدی
مجموعه شعر غم عزیز
منتشر شده است.

سعیدی: تاکنون فکر می‌کردم که به فرموده خواجه شیراز، «چون جمع شد معانی، گوی بیان توان زد.» این البته سخنی است که نمی‌توان نقدی بر آن زد! خاصیت سخنانی که در حدّ اعلای انتزاع و ذهنیت قرار دارند این است که قابل تکذیب نیستند، ولی گاهی این‌گونه باورهای کلی باعث فریب اذهان‌اند و این بهانه ناموجهی برای تنبلی انسان می‌شود.



احساس می‌کنم من هم گرفتار پیامدهای ناموجه این سخن شده‌ام. از زمانی که با کتاب و قلم و حتی رسانه و اهل رسانه آشنا شدم مدت زیادی می‌گذرد. اما کارنامه مکتوب و ثبت شده من بسیار کم حجم و اندک است.

تنها اثری که از من به صورت کتاب چاپ شده مجموعه‌ای از سروده‌هایم با نام غم عزیز است که ۱۰ سال پیش از سوی انتشارات عرفان در تهران نشر شد. از آن پس، شعرهایم در مجلات یا مجموعه‌های مشترک با دیگران چاپ شده. همین‌طور، تحقیقات یا مقالاتی از نوع نقد کتاب‌ها یا مجموعه‌های شعری یا برخی یادداشت‌های اجتماعی در مجلات منتشر کرده‌ام. در حدود یک سال است که برای نشر کارهایم فکری می‌کنم. در قدم اول، سعی کرده‌ام رساله‌های رسمی‌ام را چاپ کنم. پایان‌نامه سطح سه (کارشناسی ارشد) من در زمینه

انسان‌شناسی قرآنی است، برای چایش اقدام کرده‌ام و در دست انتشار است. رساله سطح چهارم که در موضوع فقه اجتماعی (معاملات) است، همین‌طور، قرار است از سوی انتشارات بین‌المللی المصطفی چاپ شود. تلاش می‌کنم پایان‌نامه ارشدم در مؤسسه امام هم، که بحث‌های خوب و عمیقی در زمینه روش‌شناسی تحقیق در علوم انسانی دارد، در خود مؤسسه چاپ شود یا حداقل اجازه چاپ آزادش را بدهند.

موضوعات متعددی هم هستند که گمان می‌کنم لازم است درباره آن‌ها بنویسم و برای برخی از آن‌ها طرح‌های اولیه و منابع و یادداشت‌هایی گردآوری کرده‌ام؛ همچنین، مجموعه‌ای از سروده‌هایم را در دست گردآوری و آماده‌سازی برای نشر دارم. اهمیت علمی یک موضوع و نیاز اجتماعی دو عنصری است که باید باید اولویت اقدامات یک پژوهشگر و نویسنده را تعیین کند، اما بسیار اتفاق می‌افتد که ضرورت‌های ناشی از شرایط محیطی بر هر دو آن‌ها غلبه می‌کند.



فرهنگ اسلامی: شما وضعیت ادبیات مهاجرت را در ایران چگونه می‌بینید؟ به طور کلی، دغدغه شاعران مهاجر چیست؟

کتاب انسان‌شناسی قرآن
از سعیدی وارد بازار نشر
می‌شود.

سعیدی: قصه ادبیات مهاجرت در اینجا طولانی است. در مجموع، باید عرض کنم که اوضاع سیاسی و امنیتی داخل کشور بر افت و خیز ادبیات مهاجرت تأثیر شگفتی داشته است. در آغاز کار که مقارن با اواخر دهه ۶۰ شمسی است با جریان مردمی مقاومت هم‌نوایی می‌کردیم؛ اما شرایط دشوار



جنگ‌های داخلی که نخست به پیدایش ادبیات اعتراض منجر شد، با تشدید نومیدی عمومی و هم‌زمان با سلطه طالبان بر کشور، باعث یک نوع سکوت سنگین و سخت در حوزه خلاقیت هنری شد. در همین دوره بود که تعدادی از شاعران و نویسندگان به رویکرد عاشقانه رسیدند و آثار آن هنوز باقی است. این رویکرد از یک سو فضای سنگین و نومیدانه آن روزگار را تلطیف می‌کرد، اما از سوی دیگر گاهی به سمت افراط متمایل می‌شد و نوعی از تخدیر فکری و روانی را موجب شد که تأسف آور بود.

دردوره نسل سوم و جوان‌ترها با یک دنیای بسیار متفاوت روبه‌رو شده‌ایم؛ از یک طرف، از نظر فنی، زبانی، و ساختاری با پختگی قابل قبولی کار می‌کنند و به انواع و گونه‌های تازه‌ای رسیده‌اند؛ از جانب دیگر، به دغدغه‌های مهاجرت که درد مباشر و مستقیمشان است بهتر و بیشتر توجه دارند؛

کلی‌گویی و شعارزدگی را کنار گذاشته‌اند؛ با ادبیات پیشرو جهان آشنایی خوبی پیدا کرده‌اند. از شعرهای پراکنده و داستان‌های کوتاه به سمت خلق موج‌های ادبی با رویکردهای ویژه موضوعی و آفرینش کارهایی با حجم بزرگ و چشم‌گیر (از قبیل رمان نویسی) نزدیک‌تر می‌شویم و این‌ها مزدهای خوبی برای این نسل و نسل‌های آینده است.

اما در این میان، دغدغه وطن و بازگشت و بازسازی وطن، به موازات این گرایش، رو به کاهش است. نسل جوان مهاجر نسبت به وطن اجدادی خود بیشتر وحشت و نفرت دارد تا عشق و دلبستگی. از همین روست که هنرمند جوان یا نسبت به وضع داخل سکوت می‌کند، یا ابراز



سعیدی: نسل جوان مهاجر نسبت به وطن اجدادی خود بیشتر وحشت و نفرت دارد تا عشق و دلبستگی!

نفرت، یا با توجهی نه چندان درخور از کنارش می‌گذرد. این خود یک هشدار بزرگ نسبت به آینده نسل‌های مهاجر است که باز هم از شرایط نومید کننده داخلی متأثر است.

فرهنگ اسلامی: حضور نویسندگان و شاعران مهاجر در ایران و ارتباط آن‌ها با شاعران ایران چه تأثیری در تقویت ادبیات دو کشور دارد؟

به نظرم امروز به شرایطی نزدیک شده ایم که سخن از دوگانگی میان ما نادرست است. این چیزی است که همه ما به دنبالش بودیم. «هرکسی کو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش». این وضعیت به طور عمومی ناشی از گسترش راه های ارتباطات و مواصلات و یک وضعیت جهانی است، اما یک عامل بسیار مهم در این منطقه ویژه فرهنگی همین حضور مهاجران به طور کلی و هنرمندان به صورت خاص است. فاصله ها بسیار کم شده اند و ادبیات نسل آینده ما از یکدستی و هماهنگی بیشتری برخوردار خواهد بود.

حضور نویسندگان و شاعران مهاجر در اینجا و ارتباط خوب و مستمر با همگنان خود به یک پل ارتباطی گسترده فکری و فرهنگی تبدیل شده و داد و ستدهای ارزشمندی در این میان رخ داده است. مهاجران در عرصه های خاصی بخشنده بوده اند و چشم میزبانان را به سمت چیزهای

نادیده و به یک تعبیر به سمت پاره های گم شده فرهنگ و هویت خودشان گشوده اند. به لحاظ فنی و زبانی، ستانده های مهاجران بسیار بیشتر و ارزنده تر است، اما از همه مهم ترین است که هر دو طرف نسبت به این داده ها و گرفته ها احساس بیگانگی نمی کنیم و همه را از خود می دانیم. «آنچه از دریا به دریا می رود / از همانجا کآمد آنجا می رود». روزگاری این باران از بلخ و غزنه و هرات و خوارزم به این سو می آمد و می بارید، امروز از این سو با عطر و آهنگی به ظاهر متفاوت به آن سمت می رود و می بارد. پس از این، در شرایط متحول و با فرصت ها و امکانات امروزی، این سیر و سلوک به صورت دایره وار و با سرعت برق و باد تکرار خواهد شد.

سعیدی: به نظر می رسد روزگار ملی بازی در این اقلیم متحد فرهنگی به سر آمده است.

فرهنگ اسلامی: اوضاع شعر و ادبیات در داخل کشور از نظر شما چگونه است؟

سعیدی: وضع ادبیات در داخل هم به طور طبیعی متأثر از اوضاع سیاسی و امنیتی است و این اثرپذیری نسبت به ادبیات مهاجرت شدیدتر و سریع تر است. در دوره جدید، یعنی از ابتدای دهه ۸۰ تاکنون، خوشبختانه عده ای از پیشگامان به کشور برگشتند و کارهایی انجام دادند. یک عده جوان مستعد هم وارد کار شدند و می توانم گفت که به مرحله رشد و بالندگی رسیدند. برخی از این استعدادها فوق العاده و شگفت انگیز بودند.

اما همچنان که اشاره کردم، اوضاع سیاسی و امنیتی تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر ادبیات دارد. گزارش‌های کنونی از اتفاقات خوشایندی خبر نمی‌دهند: تعدادی از جوانان پُر توان به مهاجرت رو آورده‌اند و آن‌هایی که مانده‌اند هم از وضع نومید کننده سیاسی و امنیتی مستأصل‌اند و نمی‌دانند عاقبت چه وضعی خواهند داشت.

این ابهام نسبت به آینده، وقتی استمرار پیدا می‌کند، برای اراده جوانان - به ویژه هنرمندان که به طور فطری حساسیت بیشتری دارند- بسیار آزاردهنده و زیانبار است؛ با این حال، خودم شخصاً به جوانان و توانایی‌شان در عبور از این بحران بسیار باورمند و خوش بینم و امیدم این است که سمت و سوی ادبیات کشور را همین‌ها از داخل کشور تعیین کنند.

فرهنگ اسلامی: ادبیات انقلاب اسلامی ایران چه اندازه بر ادبیات مقاومت و پایداری در افغانستان تأثیرگذار بوده است؟

ادبیات انقلابی و روشنگرانه از ایران بر افغانستان اثرگذار بوده است.

سعیدی: چنان که عرض کردم، امروز سخن از دوگانگی، خاصه در عرصه فرهنگ، زبان، و هویت ما، نادرست است. البته به نظر می‌رسد اهل سیاست و قدرت هنوز به این دوگانه‌پنداری نیاز دارند و دوست دارند فاصله‌ها را نگاه دارند یا حتی به زعم خود بیشتر کنند. مرزهای فرهنگی و هویتی با هیچ زور و ضربی بر مرزهای سیاسی و امنیتی منطبق نمی‌شوند. به نظر می‌رسد روزگار ملی‌بازی در این اقلیم متحد فرهنگی به سر آمده است. با این حال و برای تاریخ‌نگاری ادبیات، خوب است که بدانیم

از حدود ۳۰۰ سال به این سو - یعنی از زمان قتل نادرشاه افشار و تشکیل دولت درانی در قندهار تا امروز - رونق و رشد فرهنگی در سمت غربی این اقلیم بیشتر بوده و این وضع تا امروز ادامه داشته است. ادبیات انقلابی و روشنگرانه هم اغلب در همین سمت پا گرفته و به طور طبیعی در آن سو اثرگذار بوده و اندازه این تأثیر بسیار وسیع و عمیق است. ادبیات پایداری و مقاومت که شما از آن پرسیدید ریشه چند صد ساله دارد، حداقل به سال‌های آغاز حضور استعمار غربی برگشت می‌کند.

ردیابی تأثیرات ادبی از تهران به طرف کابل از زمان مبارزات مشروطه‌طلبی که اسناد و مدارک بیشتری دارد امکان‌پذیر به نظر می‌رسد. به هر حال، شرایط رشد ادب و هنر در این سمت بیشتر و بهتر فراهم بوده است. در عصر انقلاب هم، همچنان که رهبران انقلاب در هر دو کشور همسو

و هماهنگ و مرتبط بودند، تبادل فکری و ادبی به طور مستمر جریان داشته و سهم بخشندگی بیشتر از این طرف بوده است.

ادبیات انقلابی، به طور عام، در کشور ما متأثر از امواج ادبی فعال در قلمرو تهران بوده است. حتی آشنایی ادیبان و نویسندگان ما با ادبیات عرب و جهان غرب نیز از همین مسیر و بالواسطه صورت می گرفته است. این وجهه غالب روند ادبی و هنری بوده، البته استثناهای اندکی هم در این میان هست. از نظر من، مهم آینده‌ای است که در آن ما به حتم و یقین، ان شاء الله، سهم بیشتر و عادلانه‌تری در آفرینش فکری و هنری در این حوزه فرهنگی مشترک خواهیم داشت. شرایط و قرائن بسیاری گواه این اتفاق است.

فرهنگ اسلامی: بابت وقتی که در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

سعیدی: من هم از بابت حسن نظرتان ممنونم و موفقیت بیشتر شما را از پیشگاه خداوند می خواهم.

میزگرد معادلات جدید قدرت در منطقه خاورمیانه



با حضور: علی اکبر اشعری، فؤاد ایزدی، حسن بهشتی پور، عباس خامه یار، سعدالله زارعی،
محمد حسن زورق، حسین شیخ الاسلام، احمد کاظم زاده، ابراهیم متقی، احمد مؤمنی راد،
محمد علی مهتدی، عباس نوریان

بهشتی پور: تحولات جدید در معادلات قدرت در منطقه خاورمیانه موضوع بحث این جلسه است. چالش‌هایی که در خاورمیانه وجود دارد هرکدام یک بحث مفصل را می‌طلبد؛ به عنوان مثال، پرونده مسائل و مصائبی که ابرقدرت‌ها- به ویژه، آمریکا- در سوریه به وجود آوردند پرونده مفصلی است. ما پیش از این درباره برنامه‌های آمریکا برای تسلط بر خاورمیانه و به اسارت درآوردن مردم خاورمیانه بحث کرده‌ایم و به همین دلیل درباره داعش و تحولات پس از داعش و نقش آمریکا در ایجاد داعش صحبت کرده‌ایم.

انتخابات مهمی در عراق برگزار شده است. اینکه عراق در آینده چه مسیری را پیش روی خود خواهد یافت بحث بسیار مهمی است. آمریکا به صورت جدی می‌کوشید تا یک دولت مرعوب، که به تدریج مغلوب سیاست‌های آمریکا شود، روی کار بیاید؛ در حالی که نیروهای مترقی کوشیدند دولتی روی کار بیاید که نماینده اراده عمومی در عراق باشد



بهشتی پور: آمریکا کوشید

یک دولت مرعوب

که به تدریج مغلوب

سیاست‌های آمریکا شود

در عراق روی کار بیاید،

ولی نیروهای مترقی

کوشیدند که دولتی روی

کار بیاید که نماینده اراده

عمومی در عراق باشد.



و از منافع مردم عراق در مقابل دست‌درازی‌های دشمنانشان حمایت کند؛ و این همان چیزی است که امپریالیسم با آن به شدت مخالفت می‌کند.

یکی دیگر از مسائل منطقه مسئله یمن است. در یمن، مردم با ترکیبی از نیروهای اهریمنی که با رهبری آمریکا شب و روز شهرهای یمن را بمباران می‌کنند درگیر هستند. در این میان، نقش روسیه نیز محل سؤال است. آیا روسیه کنار نیروهای مترقی به رهبری جمهوری اسلامی ایران می‌ماند یا به سوی امپریالیسم آمریکا چرخش پیدا می‌کند؟ پرسش دیگر این است که تعارضات با عربستان سعودی به کجا می‌انجامد. نیروهای

مترقی و پیشرو در منطقه با ترکیبی از نیروهای اهریمنی روبه‌رو هستند که در میان آن‌ها اسرائیل و رژیم سعودی نیز قرار دارند.

تحركات اخیر رژیم صهیونیستی علیه مردم سوریه و جهت‌گیری آن علیه محور مقاومت مسئله مهم دیگری در عرصه خاورمیانه است. خشم آشکار اسرائیل از تمایل افکار عمومی لبنان به محور مقاومت و حزب الله و شخص سید حسن نصرالله پدیده غیرقابل کتمان در صحنه سیاست خاورمیانه است. مسئله در خاورمیانه فراوان است و هر مسئله در جای خود احتیاج به بحث و بررسی و گفت‌وگو دارد.

تحولات در خاورمیانه در دو سطح قابل گفت‌وگوست: نخست در سطح خاورمیانه به طور عموم، و دوم در سطح رابطه با ایران به طور خاص. هریک از دوستان به یک یا چند مسئله خاص

علاقه‌مند هستند و در آن زمینه تخصص بیشتری دارند. مسائل عراق در این میان جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا عراق امروز لولای دو صفحه و دو دوره متفاوت است: دوره‌ای که متعلق به گذشته است (یعنی دوره سلطه ابرقدرت‌ها بر خاورمیانه) و دوره‌ای که مربوط به آینده است (یعنی دوره حکمرانی ملت‌ها و مردم و بیداری اسلامی در خاورمیانه). عراق حد فاصل این دو دوره معین است. اینکه پیش‌بینی می‌شود که حرکت آینده عراق چه حرکتی باشد و احتمالاً از نیروهایی که حد اکثر کرسی‌ها را در پارلمان عراق به دست آورده‌اند چه روند و چه برآیندی شکل خواهد گرفت و آمریکایی‌ها برای آینده عراق چه نقشه‌ای کشیده‌اند و چه دندان طمعی تیز کرده‌اند و جمهوری اسلامی ایران به عنوان کانون مقاومت اسلامی چه برنامه‌ای برای دفاع از حقوق مردم منطقه دارد مسائل پیش‌روی ماست.



مهدی: مسائل عراق دو بخش است: یکی مسائل داخلی و دیگری خارجی. محور مقاومت اسلامی با آمریکایی‌ها در عراق روبه‌روست؛ بنابراین، بررسی وضعیت عراق بسیار قابل اهمیت است. مسائل داخلی عراق خیلی پیچیده و طولانی است. بحث را با بررسی مسائل خارجی آغاز می‌کنم که بر مسائل داخلی عراق نیز اثرگذار است. انتخابات عراق نقطه گره خوردن مسائل داخلی عراق به مسائل خارجی آن است. روند دولت‌سازی و ساخت قدرت و آینده روابط عراق با بازیگران خارجی و قدرت‌های مسلط بین‌المللی فی حد ذاته یک مسئله تعیین‌کننده برای منطقه است.



نیروهای مترقی و پیشرو در منطقه با ترکیبی از نیروهای اهریمنی روبه‌رو هستند.

انتخابات عراق به طور طبیعی با بازیگران داخلی و با همان رویکردهای دیرین و تمایلات حزبی و گاه قبیله‌ای شکل گرفت. در انتخابات عراق، معمولاً بازیگران خارجی کوشش می‌کردند که به دو شیوه تأثیرگذار باشند: مستقیم و غیرمستقیم. در انتخابات اخیر، بازیگران خارجی—که در رأس آن‌ها آمریکا و سعودی‌ها هستند—کمتر مستقیماً دخالت کردند؛ در حالی که در انتخابات سال‌های ۲۰۰۴، ۲۰۰۵، ۲۰۰۶، ۲۰۱۰، و ۲۰۱۴ م. صریحاً و مستقیماً دخالت کردند. شاید متوجه شدند که عملکرد تروریست‌ها آبرویی برای آمریکایی‌ها و سعودی‌ها در منطقه باقی نگذاشته است و دخالت مستقیم آن‌ها نه تنها رغبتی در رأی دهندگان ایجاد نمی‌کند که موجب نفرت آنان از کاندیداهای مورد علاقه آمریکا و سعودی‌ها می‌شود. شاید این جمع‌بندی نیز در ذهن آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها باشد که هرکه در عراق در رأس دولت قرار بگیرد نهایتاً باید با آن‌ها تعامل داشته باشد.

غول آمریکا و پول عربستان هر دو در منطقه نقش آفرین است. البته این تصور ممکن است در ذهن سایر بازیگران منطقه‌ای نظیر ترکیه وجود داشته باشد. به هر حال، مشت آهنین ترکیه بود که سوریه را ویران ساخت و قاعدتاً سیاستمداران عراقی باید این نکته را در نظر داشته باشند؛ کما اینکه محور مقاومت اسلامی بود که فرشته نجات سوریه و عراق و لبنان شد.

به طور طبیعی، چون اکثریت مطلق جمعیت کشور عراق شیعه هستند، هر دولتی که با انتخابات در عراق روی کار بیاید از میان شیعیان خواهد بود. روند فعالیت دولت‌های عراقی در طول سال‌های اخیر روشن و معین است. نسبت آرای به دست آمده به وسیله گروه‌های عراقی به



مشت آهنین ترکیه بود که سوریه را ویران ساخت، کما اینکه محور مقاومت اسلامی بود که فرشته نجات سوریه، عراق، و لبنان شد.

گونه‌ای نیست که یک گروه به تنهایی بتواند دولت آینده را تشکیل دهد؛ بنابراین، دولت عراق یک دولت ائتلافی است. این افق و چشم‌انداز تا حدی برای دولت‌های خارجی (که سلطه بین‌المللی دارند) و عوامل محلی آن‌ها نظیر عربستان سعودی و ترکیه روشن است و تا حدی از مداخله آشکار و علنی در فرآیند انتخابات جلوگیری کرده است. در نگاه آن‌ها، قطار تحولات عراق روی ریل‌های موجود به سوی آینده حرکت می‌کند. در انتخابات ۲۰۱۰ م، مداخلات غرب از طریق آمریکا و عوامل

محلی نظیر عربستان سعودی و ترکیه بسیار جدی‌تر و صریح‌تر بود. در طول سال‌های اخیر، تعامل آمریکا با دولت‌های عراق کمابیش شبیه هم بوده است؛ بنابراین، چه مالکی باشد و چه عبادی باشند، شرایط برای آمریکا چندان تفاوت نمی‌کند و افق استراتژیک ممکن است خیلی دچار تحول و تغییر نشود. اگر در این انتخابات مداخلات خارجی خیلی آشکار نبود، اختلافات درون بخشی خیلی بیش از گذشته رخ نمود و همین شرایط فضا را برای مداخلات خارجی-مخصوصاً به صورت پنهان-آماده‌تر می‌ساخت. اختلافات در میان جوامع قومی (نظیر کردها) و جوامع مذهبی (نظیر اهل سنت و...) قابل مشاهده است و همین اختلافات فرصت‌هایی را برای



اگر در انتخابات اخیر عراق مداخلات خارجی خیلی آشکار نبود، ولی اختلافات درون بخشی بیشتر از گذشته رخ نمود.

مداخله پنهان و زمینه‌ای عوامل خارجی فراهم می‌سازد. در گروه‌های متعلق به برادران اهل سنت اختلافاتی به چشم می‌خورد، کما اینکه در گروه‌های متعلق به برادران اهل تشیع نیز همین شرایط وجود دارد. تنها نگرانی آمریکا پیروزی فتح در انتخابات است که موجب نگرانی دولت آمریکا شده است. به طور کلی، آمریکایی‌ها از قدرت گرفتن شیعیان-که اکثریت مطلق جمعیت کشور عراق متعلق به آنان است-وحشت دارند و مترصدند از هر فرصتی برای آسیب رساندن به

آن‌ها استفاده کنند. مخصوصاً، از وجود اختلاف و رقابت میان گروه‌های شیعه می‌توانند بسیار استفاده کنند. شیعیان عراق در زمان صدام بیشترین قربانی‌ها را در راه آزادی مردم عراق و مبارزه با نظام صدام داده‌اند؛ آن‌ها طرفدار استقلال عراق هستند و اگر بتوانند حتی به آمریکا نیز «نه» می‌گویند، چه رسد به دیگران.

پیش‌بینی می‌شود که روابط دولت عراق با بازیگران داخلی و خارجی بهتر خواهد شد. این روابط آرام آرام از حوزه امنیتی به سوی حوزه سیاسی حرکت می‌کند. سخن آخر اینکه رویکردها آرام آرام در عراق از حالت نظامی خارج می‌شود. فعلاً بعید می‌دانم که تحول امنیتی بزرگی در عراق رخ دهد؛ برعکس، نیازها و مطالبات اجتماعی و اقتصادی افزایش خواهد یافت. در این صورت باید دید که توانایی‌های دولت عراق در حوزه تأمین نیازهای اقتصادی اجتماعی و فرهنگی مردم تا چه میزان خواهد بود. ممکن است



**آمریکایی‌ها از قدرت
گرفتن شیعیان، که اکثریت
مطلق جمعیت کشور عراق
هستند، وحشت دارند.**

در شرایط اضطراری دولت عراق دست کمک به سوی دیگران دراز کند؛ بدین منظور، باید متوجه تنگناهای عراق بود و با کمک به عراق آن را از غلتیدن به سوی یک فاجعه - که ممکن است همه دستاوردهای ملت عراق را به باد دهد - بازداشت. عربستان سعودی در این شرایط برای بلعیدن عراق دندان تیز کرده است. نیازمندی دولت عراق به کمک‌های اقتصادی و مهندسی و بازسازی در آینده روزافزون است و دشمنان مردم عراق و امپریالیسم می‌توانند از همین نیازمندی‌ها برای بسط سلطه مجدد خود بر مردم عراق استفاده کنند. آن‌ها با اختلاف افکنی بین مردم عراق و مردم ایران و ارائه بسته‌های اقتصادی



اغواکننده می‌کوشند تسلط مجدد خود بر کشور عراق را به دست آورند. در این حالت، ما باید فکر کنیم چگونه می‌توانیم به مردم عراق کمک کنیم و آن‌ها را از این پرتگاه هولناک نجات دهیم. آمریکایی‌ها در گذشته کوشیدند یک مهره وابسته به خود را روی کار آورند و شکست خوردند و نهایتاً اراده مردم عراق پیروز شد. امروز آن‌ها در بسته‌های اقتصادی و اجتماعی کار می‌کنند و می‌کوشند از بستر مطالبات اجتماعی تسلط نظامی خود بر عراق را با یک ساختار سیاسی استحکام بخشند. آمریکا، که نتوانست ملت عراق را با طناب داعش حلق آویز کند، فردا خواهد کوشید با زنجیری از پیوندهای اقتصادی و امنیتی، به وسیله متحدان آمریکا، دولت و ملت عراق را به انقیاد خود در آورد.

زورق: به نظر شما آقای عبادی در مسند قدرت می ماند؟

مهدتی: به نظر من گزینه بهتری ندارند، اما عرضم این است که هر کس در عراق بخواهد در قدرت بماند باید تعامل کند. به باور من، شرایط عراق باعث می شود هر کسی که مدیر عراق بشود با سایر بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای روابط بسیار گسترده داشته باشد؛ خصوصاً رابطه اقتصادی.

کاظم زاده: با توجه به اینکه ما به سمت تحریم های بیشتری پیش می رویم، عراق چه سهمی در شکستن این تحریم ها می تواند داشته باشد؟



مطالبات اجتماعی و اقتصادی در عراق رو به افزایش است.

مهدتی: عراق از دیدگاه نظری خیلی کار می تواند بکند: از لحاظ اقتصادی، بانکی، تبادل تجاری؛ ولی در عمل، به دلیل فشار آمریکایی ها هیچ نمی تواند!

بهشتی پور: هم می تواند هم نمی تواند؟

میهندی: یعنی جایگاهی دارد که خیلی کارها می‌تواند بکند، ولی در شرایطی قرار دارد که با محدودیت‌های جدی در رابطه با ایران روبه‌روست. عراق محکوم به مدارا با آمریکا است چون تحت اشغال نظامی آمریکا است. ظرفیت‌های عراق، جغرافیای عراق، ارتباطات عراق بسیار زیاد است؛ اما وضعیتش به گونه‌ای است که به سختی می‌تواند در مقابل آمریکا مخالفت کند.

زورق: لطفاً از آخرین وضعیت داعش در عراق بگویید.

میهندی: می‌شود گفت ۹۰ درصد داعش رفته، فرمانده‌ها رفته‌اند، آن‌ها که باقی مانده‌اند آدم‌های رده پایین هستند. عوامل دشمنان عراق هنوز در عراق وجود و حضور دارند، در کرکوک مجدداً دارند ناامنی ایجاد می‌کنند؛ بنابراین، در آینده هم در عراق شاهد ناامنی خواهیم بود. نقطه‌های آلودگی امنیتی در عراق هست، اما شاهد پیدایش شرایط پیشین نخواهیم بود. متأسفانه، بیشترین یارگیری داعش از میان جوانان ناآگاه و فریب خورده اهل سنت بوده است.

عربستان سعودی برای بلعیدن عراق دندان تیز کرده است.

نوریان: در مورد روابط فعالان سیاسی عراق با آمریکا باید گفت روابط آن‌ها با آمریکا در ارتباط با نفوذ و قدرت آمریکا در عراق است. دوران کدخدایی آمریکا در عراق در حال سپری شدن است. من فکر می‌کنم که الآن تغییری پدید آمده که آمریکا دیگر نمی‌تواند آن نقش را در عراق بازی کند. شکست بزرگ آمریکا

در حقیقت شکست داعش است. آمریکا به خاطر نجات داعش نیروهای حشد الشعبی را بمباران کرد. در حقیقت، آمریکا روی اسبی شرط‌بندی کرده که نه تنها برنده نیست که جنازه آن را امروز از سوریه و عراق بیرون می‌اندازند. اگر اسرائیل اهدافی را بمباران می‌کند و آمریکا بر سر مردمی که برای دفاع از کشورشان با داعش می‌جنگند آتش دوستانه می‌ریزد، همه این‌ها حکایت از این واقعیت دارند که آمریکا، که دشمن ملت‌ها در سوریه و عراق است و به تروریست‌ها کمک می‌کند، در این منطقه در شرایط تنگنا قرار گرفته است.

آمریکا دارد عملاً علیه ملت عراق عمل می‌کند، الآن آمریکا داخل عراق به طور بی‌پرده و آشکار از داعش حمایت می‌کند. دولتی که در عراق تشکیل می‌شود در چنین فضایی است که تشکیل می‌شود. در حقیقت، مردم عراق نیاز دارند که خود را از سلطه آمریکا آزاد کنند. خلاص شدن از

حضور یا نفوذ آمریکا می‌تواند یک نقطه عطف خیلی مهم برای عراق باشد. نخبگان سیاسی عراق که به کشورشان عشق می‌ورزند به این ضرورت پی برده‌اند و به امید رهایی عراق از نفوذ آمریکا زندگی می‌کنند.

مهمتی: نیاز امنیتی عراق کم شده ولی نیاز نظامی آن کاهش پیدا نکرده؛ به همین دلیل، رابطه عراق با آمریکا تحت تأثیر این نیاز قرار دارد و این رابطه خصمانه نیست. اما عرض من این است که نیاز عراق به آمریکایی‌ها در حوزه امنیتی کاهش پیدا کرده و- به باور من- نیازهایش در حوزه‌های



آمریکا، که نتوانست با طناب داعش ملت عراق را حلق آویز کند، می‌کوشد عراق را با زنجیر پیوندهای اقتصادی و امنیتی به انقیاد خود درآورد.

سیاسی کماکان پابرجاست؛ لذا، بعید می‌دانم در این شرایط بازیگران داخلی عراق به پتانسیل ضد آمریکایی تبدیل شوند.

نوریان: نکته‌ای که هست این است که عراق بعد از خلاص شدن از مشکلات داخلی باید موقعیت خودش را برحسب شرایط جغرافیای سیاسی پیدا کند. این خودیابی ژئوپلیتیک با توجه به

معادلات قدرت در منطقه شکل پیدا می‌کند. یک طرف آمریکا است و هم‌پیمانانش، یک طرف هم جمهوری اسلامی و محور مقاومت است. وقتی مسائل داخلی عراق حل شد و قدرت مردم در عراق نهادینه شد و دولت جدید قدرت گرفت، خواه‌ناخواه، عراق بایستی به مسائل ژئوپلیتیک خود برسد. آیا آمریکا می‌تواند از عراق به عنوان یک برده استفاده کند و بدین وسیله به محور مقاومت اسلامی فشار وارد کند؟ آمریکا دارد تمام تلاش خودش را می‌کند که مرز بین سوریه و عراق را ببندد و ارتباط بین مردم عراق و مردم سوریه را از لحاظ زمینی را قطع کند، چون از پیوند مقاومت اسلامی بین ملت‌ها وحشت دارد. اگر منطقه بوکمال را بی‌رحمانه بمباران می‌کند به همین منظور است. عراقی‌ها می‌کوشند در دوراهی انتخاب قرار نگیرند؛ ولی اگر بر خلاف میلشان در چنین موقعیتی قرار گرفتند، نمی‌توانند ایران را فراموش کنند.



شکست بزرگ آمریکا در عراق و سوریه شکست داعش است.

ایزدی: من فکر کنم نکاتی که گفته شد کلیدی است. آنچه که در عراق اتفاق می‌افتد باید با توجه به فضای اجتماعی و سیاسی موجود در عراق مورد مطالعه قرار گیرد. آنچه در تهران از دوستان ایرانی و عراقی می‌شنویم غیر از آن چیزی است که عملاً در صحنه عراق وجود دارد و در آنجا احساس می‌شود. قطعاً آنچه که اینجا گفته می‌شود با آنچه در عراق است متفاوت است؛ در نتیجه، تصمیم‌گیری‌ها هم متفاوت هستند. به هر حال، شیعیان عراق نمی‌توانند خود را از سایر شیعیان جهان - به ویژه، مردم ایران - جدا بدانند. چکمه سربازان آمریکا هنوز آغشته به خاک و خون عراق است.



تحریکات ناسیونالیستی در عراق فراوان است، ولی تشیع پولادی است که با تیشه ناسونالیسم خُرد نمی‌شود.

این واقعاً حرف درستی است که باید شرایط عراق را در نظر گرفت، نباید از یک کشور اشغال شده انتظار بیش از حد داشت، کشوری که در آن ارتش آمریکا حضور دارد. ما باید محدودیت‌های آن‌ها را در نظر بگیریم و صدای آن‌ها را نیز بشنویم. ممکن است آن‌ها هم نقد دلسوزانه‌ای داشته باشند. گروه‌های شیعه در عراق باید بکوشند خود را اثبات کنند. همگرایی و هماهنگی این گروه‌ها ضامن امنیت عراق است و مشکلات کشور عراق در چنین شرایطی می‌تواند حل شود. رابطه ایران با گروه‌های عراقی باید به گونه‌ای باشد که همه آن‌ها را به ایران دلگرم و امیدوار کند. تحولات در جامعه عراق در جریان است و بحث‌های طایفه‌ای به شدت گذشته نیست.

امروز آقای عمار حکیم، با شناخت عمیق جامعه عراق، در مراسمی که برگزار می‌کند توانسته است گروه‌هایی از اقلیت‌های مختلف نسل جوان را به خود جذب کند. بعضی‌ها در صورتی که با تحولات اجتماعی همراه نشوند جایگاه خود را از دست می‌دهند. آینده‌نگری آقای حکیم را واداشت تا تحولات آینده را تا حدی پیش‌بینی کند. امروز یک دید منفی نسبت به عملکرد دولت عراق به وجود آمده که نتیجه عملکرد دولت و تبلیغاتی است که علیه آن می‌شود. یک دید بسیار منفی نسبت به دولت عبادی در عراق وجود دارد و این مسئله یک بحث جدی است. در مباحث اعتقادی و نظری، یک شور و شوق شگفت‌آور در عراق دیده می‌شود. دو سال



تشیع پولادی است که باتیشه ناسیونالیسم خرد نمی‌شود.

پیش، در سفری که به عراق داشتم، به یک جمعه بازار کتاب رفتم. سرتاسر یک خیابان در چند کیلومتر بازار کتاب بود، ترجمه‌های آثار دکتر شریعتی در عراق فراوان دیده می‌شد، ولی بیشترین فروش را کتاب‌های رمان داشتند. به دلیل برخوردهای طائفی، جاذبه کتاب‌های مذهبی در عراق کم شده است.

تهاجم فرهنگی آمریکا در عراق یک امر محسوس و ملموس است، این تهاجم در نقاط مختلف از عراق تا آسیای مرکزی دیده می‌شود. آمریکایی‌ها در این کار بسیار موفق بودند و از فضای مجازی حداکثر استفاده را می‌کنند، تشکیلات و ان.جی.اوهای گسترده‌ای به وجود آورده‌اند، هزاران سازمان و ان.جی.او بسیار کوچک چند نفره ایجاد کردند، اتفاقاً هنگام انتخابات عراق همین‌ها برنامه‌ریزی‌هایی می‌کردند، آمریکایی‌ها برای جهت دادن به آرای مردم از همین‌ها استفاده می‌کردند. همین وضعیت هم در افغانستان وجود دارد.

عراق فردا قطعاً عراق دیروز و امروز نخواهد بود و تحولات فرهنگی و در نتیجه تحولات سیاسی در عراق تحولات جدی است. در این رابطه، به نظر من، اگر خواسته باشیم که عراق را به عنوان یک ظرفیت بزرگ و یک همسایه سرنوشت‌ساز برای امنیت ملی‌مان در نظر بگیریم، و همچنین به عنوان یک تهدید که احیاناً اگر دیگران خواسته باشند از آن



**ایران در مسیر توجه به
ابعاد سیاسی اسلام
پیش‌تاز همه است، ولی
تنهانگست.**

استفاده کنند، باید این مسائل و آینده عراق و فضای فرهنگی عراق را در نظر بگیریم. ضمن اینکه بحث اقتصادی در جای خود بحث مفصلی است. بالاخره مشکل عراق یک مشکل – در حد خود – اقتصادی است و این مشکل الآن بیش از مسئله امنیتی برای عراقی‌ها حائز اهمیت است. طبیعتاً وقتی توان ما محدود است، وقتی ما تحریم هستیم، قطعاً غرب از طریق ترک‌ها و سعودی‌ها و حتی اردنی‌ها وارد بازار عراق می‌شود و این بازار پرمصرف را در اختیار می‌گیرد. اگر ما زیرساخت‌های اقتصادی را از الآن محکم نکنیم، در آینده شرایط عراق یک تهدید جدی خواهد بود.



زورق: شما یک موج سکولاریسم را توصیف کردید که دارد در عراق به وجود می‌آید. این موج را ما در ایران می‌بینیم، در افغانستان هم می‌بینیم، در آسیای مرکزی هم می‌بینیم. نقش غرب در این موج‌آفرینی‌ها چیست؟

ایزدی: سکولاریسم عراق [چون صحبت ما درباره عراق است] با سکولاریسم در ایران فرق می‌کند، سکولاریسم عرب ضد دین نیست.

زورق: سکولاریسم تعریفش چیست؟

ایزدی: فاصله بین دین و سیاست است که در ایران یک حالت ضدّ مذهبی گرفته است. این مهم است. سکولار عراق نمازخوان هست، روزه گیر است، در مراسم اربعین و امام حسین شرکت می کند.

زورق: ما اینجا هم همین را داریم، خیلی ها هستند که نمازشان را هم می خوانند ولی معتقدند که دین از سیاست جداست، این یک موج فراگیر شده است.

ایزدی: ولی بحث عراق الآن کاملاً متفاوت است.



انسان عرب امروز راه حل مسائل خود را در اسلام جست و جوی می کند.

زورق: نوآوری ای که انقلاب اسلامی کرد این بود که گفت دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست، یعنی دین و سیاست قابل تفکیک نیستند. اتفاقی که دارد می افتد این است که می گویند نه، دیانت و سیاست دو ساحت کاملاً جدا از هم هستند.



**متفکران فراوانی در جهان
اسلام هستند که به طور
روزافزون به ابعاد سیاسی
اسلام توجه می‌کنند.**



ایزدی: جامعه عراق سنی و شیعه‌اش جامعه متدینی است، سنت‌گراست. باورهای دینی در جامعه موج می‌زند و در جاهایی مثل هیئت‌ها و مراسم عاشورا و محرم بروز پیدا می‌کند، در یک جاهایی هم بروز پیدا نمی‌کند و یک حالت آرام دارد. منتها باز به این نکته هم باید توجه کنیم که این مسئله مسئله بسیار مهمی است. الآن، به همین شکل که در جهان اهل سنت - مثلاً در مصر - تبلیغ می‌کنند، کارنامه بعضی از جریان‌های سیاسی را به حساب اسلام می‌گذارند و شکست جریان‌های اسلامی را به عنوان شکست بُعد سیاسی اسلام جا می‌اندازند، شکست بعضی از دولت‌ها را به حساب پیروزی اندیشه سکولاریسم و لیبرالیسم می‌گذارند. در این مورد مقالات زیادی نوشته شده

که شکست دولت عبادی یا شکست دولت مالکی شکست اسلام به روایت شیعی‌اش در عراق است و نتیجه می‌گیرند که ما باید به سمت سکولار شدن برویم؛ به خاطر اینکه اسلام سیاسی هم در میان اهل سنت (در مصر و در تونس و در کشورهای که بیداری اسلامی و تحولات عربی در آن‌ها اوج گرفت) و هم در عراق هم شکست خورد و این به معنای شکست دادن اسلام سیاسی در ایران و در جمهوری اسلامی ایران است. این این یک موج هدفمند و یک برنامه هدفمند است و این تئوری القا می‌شود و ما آثارش را در ایران هم می‌بینیم.

زورق: این موج در شمال آفریقا نیز دیده می‌شود.
ایزدی: همین طور است.

زورق: یکی از شاخص‌های تغییرات معادلات قدرت در منطقه همین تغییرات فرهنگی است که باید به آن‌ها توجه داشته باشیم. غرب دارد جنس زمان را و منطق زمان را دستخوش تغییر می‌کند. اگر برای این تهاجم فرهنگی چاره‌اندیشی نشود، قطعاً معادلات قدرت در منطقه دستخوش تغییر می‌شود.

بهشتی‌پور: آقای دکتر ایزدی! آمریکای ترامپ به خاورمیانه چگونه نگاه می‌کند؟ ما در مورد عراق بحث کردیم، ولی پرسش این است که تحولات در سوریه و یمن چه سمت و سویی خواهد داشت و اصولاً دولت ترامپ درباره این منطقه چگونه فکر می‌کند.

ایزدی: خوب شد شما این سؤال را در مورد آمریکا پرسیدید، چون من کارشناس منطقه نیستم. فقط یک نکته در مورد آنچه تحت عنوان اسلام سیاسی گفته می‌شود عرض کنم: البته تعریف اسلام سیاسی خیلی اهمیت دارد، تعریف‌های متعددی هم ارائه شده است. در متن‌هایی که ما از آمریکایی‌ها در مورد جریان اسلام سیاسی می‌خوانیم، بعضی می‌گویند که گرایش به اسلام سیاسی در کل منطقه رو به افزایش است، بعضی می‌گویند که در بعضی از نقاط رو به افزایش است، بعضی می‌گویند همه جا رو به افزایش است. تعریفشان هم از سکولاریسم یکی نیست و مدعی هستند که ضدّ دین نیستند. در زمان شاه بعضی از افراد سکولار که ضدّ دین بودند داشتیم، ولی این‌ها بعضاً ادعا می‌کنند که ضدّ دین نیستند یا حتی ادعا می‌کنند تعلقات دینی هم دارند. بعضی می‌گویند تأثیر تعلقات دینی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نوعی اسلام سیاسی

است، یعنی تعلقات شخصی دینی فرد در تصمیم‌گیری‌های سیاسی‌اش تأثیر می‌گذارد. این یک تعریف باز از اسلام سیاسی است. اگر این تعریف را بپذیرید، آن وقت می‌توانیم به این نتیجه برسیم که در جهان عرب که بازه‌های زمانی مختلفی را تجربه کرده (زمانی در آن ملی‌گرایی اوج گرفت، یک زمانی در آن تفکرات مارکسیستی اوج گرفت) الآن دوره اسلام سیاسی است؛ یعنی متوجه شده‌اند که ملی‌گرایی با آن ادبیات بعثی جواب نمی‌دهد، متوجه شدند مدرنیسم همه مشکلات را حل نمی‌کند، متوجه شدند گرایش به هماهنگی و همسویی با غرب سنتی - که در مصر یا در بعضی کشورهای دیگر بود - مشکلات جهان عرب را حل نمی‌کند. تفکر در انسان عرب به

ما اسلام سیاسی،
اسلام فرهنگی، اسلام
اجتماعی، و اسلام
اقتصادی نداریم؛ ولی در
دین اسلام ابعاد سیاسی
و فرهنگی و اجتماعی و
اقتصادی هست که باید
به آن‌ها توجه کنیم.

اینجا رسیده که باید از تاریخ و دین و ادبیات خودش استفاده کند. اگر این تعریف باشد، شاید بشود گفت اسلام سیاسی رو به افزایش است. در فرمایش شما هم بود که اگر طرف خودش مذهبی باشد و علاقه‌ای به وارد کردن دین به مباحث سیاسی نداشته باشد، چه بخواهد و چه نخواهد، تفکرات دینی‌اش در سیاستش تأثیر می‌گذارد؛ کما اینکه در زندگی‌اش و تصمیمات دیگرش تأثیرگذار است.

بهشتی‌پور: الآن تفکری هست که به جای جدایی دین از سیاست، جدایی دین از حکومت را مطرح می‌کند. این تفکر در عراق و ایران و جاهای دیگر مطرح شده است که بحث دین سر جایش، سیاست هم سر جایش، ولی حکومت نباید دینی بشود. می‌گویید گویند هیچ اشکالی

ندارد فرد دینی در مبارزات سیاسی هم شرکت کند، اما از دیدگاه مذهب نباید راجع به سیاست نظر بدهد. بحث جدایی دین از حکومت مطرح است، می‌گویند دین نباید وارد سیاست شود.

ایزدی: تعاریف هم تأثیر می‌گذارد. اگر مثلاً یک نگاه کمالیستی داشته باشید که نکند فلان حرکت دینی باشد، می‌شود وضعیت چند سال پیش ترکیه که اگر دختری تمام شرایط ورود به دانشگاه را داشت، چون روسری داشت در دانشگاه راهش نمی‌دادند. این تفکر دیگر خیلی تند می‌شود. ولی حالا اگر شما دارید حکومت می‌کنید و از متون اسلامی آنچه که به درد شما بخورد را استفاده



اشعری: هر جا که علیه امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم تظاهرات می‌شود، تصویر امام خمینی را در دست مردم می‌بینیم.

کنید، آن‌هایی که معنای اسلام سیاسی را استفاده از اسلام در سیاست می‌دانند با شما وارد جنگ می‌شوند. پس نوع تعریف در عملکرد تأثیر دارد و در نظر دادن راجع به اسلام سیاسی مؤثر است. اگر نگاه تاریخی و درازمدت داشته باشید، متوجه می‌شوید که امواج سیاسی که در جهان عرب حرکت به وجود می‌آورد در حال تحوّل هستند. انسان عرب امروز راه حل مسائل خود را در اسلام جست‌وجو می‌کند. این یک تحول جدید در دنیای عرب است.

در جهان عرب، در دهه‌های پیش، امواجی نیرومند بود که از غرب سرچشمه می‌گرفت؛ ولی شرایط تا حد بسیار زیادی تغییر کرده است. این حالت [الهام گرفتن از غرب] را ما ۸۰ سال پیش یا ۶۰ سال پیش داشتیم: کسانی را تحت عنوان روشنفکر داشتیم که می‌گفتند باید کپی بدل از اصل انسانی غربی شویم و از فرق سرتا نوک پا از غرب تقلید کنیم. بعد به تدریج دریافتند که مثل غرب شدن چندان چیز رضایت بخشی نیست و از حدود ۵۰ سال پیش در ایران گرایش به ابعاد سیاسی اسلام رواج پیدا کرد. به هر حال، جمهوری اسلامی براساس توجه به ابعاد سیاسی اسلام شکل گرفته است. ایران در مسیر توجه به ابعاد سیاسی اسلام پیشتاز همه است، ولی تنها نیست؛ متفکران فراوانی در جهان اسلام هستند که به طور روزافزون به ابعاد سیاسی اسلام توجه می‌کنند. در این پیشتازی، اگر ما احساس کنیم تنها شدیم نباید فکر کنیم که همه گذاشتند

رفتند؛ نه، برعکس، دیگران هم دارند با فرازو فرودهایی به این سو می‌آیند. اصطلاح اسلام سیاسی یک اصطلاح غربی و غلط است. ما اسلام سیاسی، اسلام فرهنگی، اسلام اجتماعی، و اسلام اقتصادی نداریم؛ ولی در دین اسلام ابعاد سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی وجود دارد که باید به همه آن‌ها توجه کنیم.

توجه به ابعاد سیاسی اسلام، همان طور که عرض کردم، روزافزون و رو به رشد است. جمهوری اسلامی ایران در توجه به ابعاد سیاسی اسلام پیشتاز است، ولی تنها نیست.

آمریکا عملاً بخش قابل توجهی را از خاک کشور سوریه را اشغال نظامی کرده است.

بهشتی پور: حالا به ترامپ بپردازیم، ترامپ سوژه جالبی است!

اشعری: حرف‌هایی که ما می‌زنیم بیشتر درباره نخبگان و زمامداران کشورهای مختلف است. در بحث‌های ما گاهی متن مردم کمتر مورد توجه واقع می‌شود، ولی در متن مردم نیز این جریان‌ها و حرکت‌ها قابل ملاحظه و قابل مشاهده است. امروز هر جا که علیه آمریکا و اسرائیل تظاهرات می‌شود (چه در کشورهایی که در شرق ایران هستند نظیر پاکستان و افغانستان، و چه کشورهایی که در غرب ایران هستند نظیر عراق و لبنان و...) می‌بینیم که در دست مردم تصویر امام هم هست. نگاه نخبگان جهان اسلام نسبت به ایران در بسیاری از موارد توأم با احترام و تکریم و ستایش است. من در تماس‌هایی که با چهره‌های مختلف داشته‌ام این واقعیت را دیده‌ام. در

کشور خود ما نیز یک جریان نیرومند انقلابی وجود دارد که حزب الهی است و از انقلاب اسلامی دفاع می‌کند.

این خط فکری و تمایل اجتماعی در نسل‌های سوم و چهارم هم وجود و حضور دارد. این‌ها جوانانی هستند حقیقت‌جو، اهل اندیشه و مطالعه، و پُرتحرک. می‌خواهم بگویم ما اگر ریزش داریم- که داریم- از سوی دیگر شاهد رویش‌های انقلابی نیز هستیم، هم فرسایش داریم و هم خیزش و پویش، کما اینکه هم ریزش و هم رویش در لایه‌های اجتماعی قابل مشاهده است. این گرایش‌ها محدود به مرزهای ما نیست، این روندهای انقلابی در افغانستان و عراق و سایر کشورها



آمریکا به ازای هر تجاوزی که به حقوق مردم سوریه می‌کند یک صورت حساب برای عربستان سعودی می‌فرستد.

نیز قابل پیگیری و مشاهده است؛ ولی مسلم است که غرب کوشش می‌کند اولاً در مقابل مسیر حرکت مردم در توجه به ابعاد سیاسی اسلام موانع جدی ایجاد کند؛ ثانیاً، ما را به اشتباه وادارد و در جریان‌های انقلابی نفوذ کند و آن‌ها را از مسیر اصلی خود منحرف کند؛ ثالثاً، به ما القا کند که اصولاً توجه به ابعاد سیاسی اسلام کار بی‌ثمر و بیهوده و بی‌نتیجه‌ای است. این حرکت القایی است که غرب در پیدایش و پرورش آن نقش عمده و مؤثر دارد.

ایزدی: نشانه‌هایی در ادبیات سیاسی آمریکا وجود دارد که تا حدی نشان می‌دهد که سیاست آمریکا در آینده نزدیک چیست؛ ولی به هر حال، پیش‌بینی سیاست آمریکا در آینده دور امر دشواری است. آمریکایی‌ها در خاک سوریه یک منطقه را عملاً اشغال نظامی کرده‌اند و می‌خواهند این منطقه را در دست خود نگاه دارند. حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که آن‌ها هنگامی از این منطقه خارج می‌شوند که بتوانند منافعی که برای خود تعریف کرده‌اند را تثبیت کنند یا از عربستان پولی بگیرند. داستان امروز آمریکا در سوریه با داستان دیروز آمریکا (۱۵ سال پیش) در عراق متفاوت است. آمریکا در سوریه در یک شرایط پیچیده قرار گرفته است. ترامپ در تبلیغات انتخاباتی خطاب به خانم کلینتون می‌گفت: «شما شش تا هفت میلیارد دلار پول در جنگ عراق صرف کردید.» البته اشاره‌ای به قربانی شدن مردم عراق نمی‌کرد، او نگران پول آمریکا بود نه جان مردم عراق. امروز هم به نظر می‌رسد دیدگاه‌هایش نسبت به جنگ در منطقه زیاد تغییر نکرده و نمی‌خواهد آمریکا بیش از این در باتلاق خاورمیانه فرو رود و دست و پا بزند.

آمریکایی‌ها هدفی جز مبارزه با محور مقاومت اسلامی-چه به وسیله داعش و چه تحت عنوان مبارزه با داعش-ندارند.

البته آمریکا در خاورمیانه اولویت‌هایی دارد که یکی از آن‌ها (در صدر همه آن‌ها) مقابله با مقاومت اسلامی و تضعیف جمهوری اسلامی ایران است.

البته آمریکا بیشتر اقدامات خود را در پوشش مقابله با داعش انجام داد؛ ولی آمریکا هم به وجود آورنده داعش است و هم به اسم مبارزه با داعش می‌کوشد با دشمنان داعش، یعنی ملت‌ها و محور مقاومت اسلامی، مبارزه کند. این است که وقتی یک فرمانده آمریکایی در کنگره مورد

سؤال قرار می‌گیرد که «در عراق و سوریه چه می‌کنید؟» می‌گوید: «با داعش مبارزه می‌کنیم و مسئولیتی جز مبارزه با داعش نداریم»، در حالی که آن‌ها هدفی جز مبارزه با محور مقاومت ضد صهیونیستی-چه به وسیله داعش و چه تحت عنوان مبارزه با داعش-نداشته‌اند. زدن ایران و محور مقاومت هدف آن‌هاست، منتهی در زدن ایران بیشتر بر فشارهای اقتصادی و تولید نارضایتی‌های اجتماعی و جنگ روانی علیه مردم ایران متمرکز شده‌اند. آمریکا می‌خواهد دست اسرائیل را برای حمله و تخریب در سوریه باز بگذارد و اسرائیل بتواند بی‌نیاز از آمریکا علیه سوریه اقدام کند.

طبق مقررات، دولت آمریکا برای حمله نظامی به کشورهای خارجی باید از کنگره اجازه بگیرد. دولت آمریکا با اجازه سال ۲۰۰۱ م. به افغانستان حمله ور شد و حالا با همان اجازه به عراق و

سوریه حمله ور شده است و برای حمله به سوریه اجازه کنگره را ندارد. امروز بعضی از اعضای کنگره- به ویژه دموکرات ها- به حمله نظامی آمریکا به عراق و سوریه معترض هستند و می گویند: «افغانستان کجا و سوریه و عراق کجا؟» دولت آمریکا می گوید: «آن مجوز برای مبارزه با تروریسم بود، حالا ما با همان مجوز داریم با تروریست ها می جنگیم. با آن مجوز، آمریکا می تواند در همه جای جهان تحت عنوان مبارزه با تروریسم مداخله نظامی کند.»

اگر بخواهیم چهار یا پنج شاخص اصلی برای سیاست های آمریکا در خاورمیانه ذکر کنیم، یکی از آن ها- و در صدر آن ها- مقابله با بیداری اسلامی و حمله به کشورهایی است که از مدار کنترل



آمریکا می خواهد دست اسرائیل را در حمله و تخریب در سوریه باز بگذارد.

آمریکا خارج شده اند. روابط آن ها با کشورهای دیگر نیز بر اساس همین اصل تعیین و تنظیم می شود، رابطه آن ها با دولت عراق هم بر اساس میزان دوری و نزدیکی آن به ایران تنظیم می شود. مسئله دوم رقابتی است که با روس ها دارند و این احساس که نفوذ روسیه دارد در منطقه رشد می کند. روسیه تا هنگامی که با حرکت های اسلامی در افغانستان و سایر مناطق مبارزه می کرد ضعیف می شد و از زمانی که دارد با جمهوری اسلامی ایران در سوریه همکاری می کند نیرومند

شده است. ترامپ می خواهد به توافقی با پوتین در خاورمیانه دسترسی پیدا کند. آمریکایی ها علاقه مندند روس ها بین ایران و آمریکا، آمریکا را انتخاب کنند. ترامپ هنگام امضای استراتژی امنیت ملی آمریکا گفت: «در حوزه امنیت، مبارزه با تروریسم دارد به سوی رقابت با قدرت های بزرگ تمایل پیدا می کند.» این حرف کمی نبود، یعنی دیگر مبارزه با تروریسم جزء اولویت های آمریکا نیست و امروز رقابت با دیگر قدرت ها برای آمریکا مطرح است. در متن استراتژی امنیت ملی آمریکا، بیش از ۷۰ مورد از کلمه «رقابت» استفاده شده است.

پیروزی در رقابت های منطقه ای برای آمریکا اهمیت پیدا کرده است. آمریکایی ها در مسئله فلسطین می خواهند یک قطعه زمین به فلسطینی ها بدهند و مسئله را تحت عنوان «معامله قرن» تمام کنند. ترامپ می خواهد بگوید کاری را که رؤسای جمهور پیشین آمریکا- اعم از جمهوری خواه و دموکرات- نتوانستند انجام دهند، من با توجه به روح سوداگری ام توانستم انجام بدهم و انجام دادم و آن معامله قرن است. معامله قرن هم یکی دیگر از اولویت های سیاست های آمریکا در خاورمیانه است.

در صدر اولویت های آمریکا، حمله به کشورهایی است که از مدار کنترل آمریکا خارج شده اند.

پس این هم یک شاخص دیگر است که در حوزه تعاملات آمریکا مطرح می شود. هدف دیگر آمریکا ایجاد نوعی هم پیمانی بین آمریکا، اسرائیل، و رژیم های عرب متحد با آمریکاست. روابط پنهانی و هم پیمانی رژیم های مرتجع عربی با اسرائیل، به تدریج، یکی پس از دیگری، آشکار و علنی خواهد شد و رسمیت خواهد یافت؛ مانند آشکار شدن سرویس آل سعود با اسرائیل. در نهایت، سیاست آمریکا این است که سلطه اسرائیل

را بر سراسر منطقه گسترش دهد و همه این مقدمات برای آن است که آمریکا و هم پیمانانش بتوانند توان رویارویی با بیداری اسلامی و محور مقاومت اسلامی را برای خود به وجود آورند. اگر این اتفاق بیفتد، آن ها می توانند برای مقابله با ایران همگرا شوند.

بهشتی پور: از زمان جیمی کارتر، این مطرح بود که جایی را برای اسکان فلسطینی ها به آن ها بدهند و مسئله را حل کنند؛ ولی حل نشد و فکر نمی کنم این طرح به جایی برسد. ترامپ کوچک تر از آن است که بتواند چنین طرحی را پیاده کند و به نتیجه برساند.

ایزدی: یک تفاوت وجود دارد: رؤسای جمهور قبلی آمریکا هیچ‌گاه نگفتند بیت المقدس پایتخت اسرائیل است، ولی ترامپ گفت. از این جهت، تیم ترامپ می‌گویند: «ما از قبلی‌ها متفاوتیم. ما همان کار را کردیم و می‌کنیم که دیگران نکردند.» بعضی از جمهوری خواهان به ترامپ توصیه می‌کردند که چنین کاری را نکند زیرا موجب خشم اعراب می‌شود و دنیای عرب به هم می‌ریزد، ولی او این کار را کرد و تا امروز اتفاق خاصی نیفتاده است.



روسیه تا وقتی با حرکت‌های اسلامی مبارزه می‌کرد ضعیف می‌شد، اما از زمانی که با محور مقاومت اسلامی همکاری می‌کند تقویت شده است.

بهشتی‌پور: البته دنیای عرب تا حدی هم به هم ریخته است. ظهور این تأثیر را ماه رمضان گذشته در تظاهرات روز قدس در جهان عرب مشاهده کردیم. برگزاری مراسم تظاهرات روز جهانی قدس در جهان عرب نسبت به سال‌های گذشته متفاوت بود.

ایزدی: همان هفته بعد، نه الان! نکته آخر را عرض می‌کنم و آن توجه به سیاست داخلی آمریکا و تصمیماتی است که در حوزه سیاست خارجی می‌گیرند ولی متأثر از مسائل داخلی است. یکی از دلایلی که آقای ترامپ از برجام خارج شد مسائل سیاسی داخل آمریکا بود. ترامپ احساسات

خاصی نسبت به اوباما داشت و دارد و می‌خواست کارهایی که در زمان اوباما صورت گرفته را زیر سؤال ببرد و سابقه اوباما را خراب کند. ترامپ فهرستی از برنامه‌ها را در دست دارد که از نظر سیاست داخلی می‌خواهد علیه اوباما انجام دهد. او نگران گرایش کنگره به سمت دموکرات‌هاست، زیرا در این صورت خطر استیضاح ترامپ جدی‌تر خواهد شد. انتخابات میان دوره‌ای برای ترامپ اهمیت ویژه پیدا کرده است. محدودیت‌هایی که برای ورود ایرانیان به آمریکا به کار می‌گیرند، برخلاف ادعای ترامپ که می‌گوید ما دشمن ملت ایران نیستیم، نشانه‌ای از تأثیر مسائل داخلی آمریکا بر سیاست خارجی آن است.

مؤمنی‌راد: الآن رویکرد ترامپ چنین است: خروج از معاهدات دوجانبه و چندجانبه بین‌المللی و

ارائه چهره واقعی سیاست آمریکا بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی.



رؤسای جمهور آمریکا پیش از این معمولاً چهره‌ای آراسته از آمریکا به جهانیان ارائه می‌کردند، در حقیقت سیمای آمریکا با نقاب به مردم دنیا معرفی می‌کردند؛ ولی ترامپ چهره آمریکا را عریان و بی نقاب در مقابل جهان آشکار کرده است. خروج از یونسکو، خروج از پیمان پاریس، خروج از تفتا، خروج از برجام، خروج از شورای حقوق بشر... این‌ها همه کنار زدن نقاب از سیمای آمریکاست. کارتر با شعار حمایت از حقوق بشر روی کار آمد. اصولاً شعار دموکرات‌ها حقوق بشر و دموکراسی بوده است، حتی آن‌ها مدعی صدور دموکراسی بودند؛ اما ترامپ کافه تبلیغات سیاسی آمریکا را به هم ریخته است؛ به جای ایفای

«معامله قرن» یکی از

اولویت‌های سیاست‌های
آمریکا در خاورمیانه است.



نقش دوگانه بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها صریحاً از اسرائیل حمایت می‌کند؛ با افتخار با پادشاه دیکتاتور عربستان رقص شمشیر می‌کند و با صراحت می‌گوید که «باید این گاو شیرده را هرچه بیشتر دوشید» و آل سعود را آشکارا می‌دوشد؛ اگر سازمان تجارت جهانی نیز به نفع او حرکت نکند آن را تحریم می‌کند؛ با کمال وضوح سخن از اولویت منافع آمریکا در برابر منافع و حقوق جهانیان به میان می‌آورد؛ در عوض، به مردم آمریکا قول داده که بیکاری را کم کند و از تولید ملی در مقابل محصولات خارجی حمایت کند. ما باید ببینیم که با توجه به این حرکات آمریکا چگونه می‌توانیم از حقوق بشر و دموکراسی و آزادی به نفع ملت ایران و مسلمانان منطقه در عراق و سوریه و لبنان و یمن و... دفاع کنیم؛ تعامل ما با کشورهای منطقه چگونه باید باشد تا بیشترین سود و کمترین زیان را برای ملت‌ها- به ویژه ملت ما- داشته باشد.

سخنی هم در مورد اوضاع عراق مطرح کنم. مردم عراق در مقام ثبوت مسلمان‌اند، ولی در مقام اثبات نگاه می‌کنند که دولت‌هایی که در سال‌های اخیر در عراق روی کار آمده‌اند تا چه اندازه توانسته‌اند به مطالبات مردم عراق جامه عمل بپوشانند. آرمان شیعه بازآفرینی دولت امام علی^(ع) در مراتب بسیار متفاوت در مقیاس واحدهای سیاسی موجود است، ولی آیا دولت‌های موجود اصولاً در جهت بازآفرینی دولت امام علی^(ع) عملی شایسته و مؤثر از خود نشان داده‌اند؟ اقبال یا ادبار مردم عراق در برابر دولت‌های مالکی و عبادی برای چیست؟ آیا این دولت‌ها اصولاً در راستای آن دولت متعالی و مترقی قابل یادآوری و ذکر هستند؟



روابط پنهانی رژیم‌های مرتجع عربی با اسرائیل دارد یکی پس از دیگری آشکار می‌شود.

شیعه تا اندازه‌ای به این دولت‌ها نزدیک می‌شود که این دولت‌ها به آرمان دولت علوی نزدیک شوند. این آرمان، نه تنها در ایران و عراق، که به طور کلی در منطقه و جهان عرب و جهان اسلام قابل ردیابی و پیگیری است. در کشور خودمان نیز کمابیش چنین وضعیتی قابل مشاهده است. هرکه به عدالت نزدیک می‌شود مردم به او نزدیک می‌شوند و هرکه از عدالت دور شود مردم از او دور می‌شوند. گویی عدل و عدالت از علی^(ع) و آرمان او تفکیک شدنی نیست.

در حقیقت، می‌خواهم بگویم آرمان دولت اسلامی در مقام ثبوت را باید از آرمان دولت اسلامی در مقام اثبات تفکیک کنیم. دولتی که نتواند معیارهای اسلام را پیاده کند و دچار فساد- به‌ویژه فساد اقتصادی- شود طبیعتاً نمی‌تواند اعتماد مردم را به خود جلب کند. به‌ویژه، امپراتوری رسانه‌ای غرب و امپریالیسم خبری عرصه را بر کسانی که می‌خواهند آرمان علوی رادر دنیای امروز پیگیری کنند بسیار تنگ می‌کند و از تبلیغات منفی و جنگ و عملیات روانی علیه آن‌ها خودداری نخواهد کرد.

زارعی: مقدمتاً، با توجه به این که محور بحث امپریالیسم آمریکاست، با یک سؤال شروع می‌کنم. سؤال این است که آنچه در آمریکا سبب روی کار آمدن ترامپ شد آیا یک اتفاق بود یا نه؛ یعنی یک حادثه‌ای بود که باید ظرف یک دوره چهار ساله تحلیل و بررسی شود یا اینکه این وضعیت استمرار پیدا می‌کند؟ پاسخ این سؤال خیلی دشوار نیست.



سرو سِرّ آل سعود با اسرائیل است.

انتخاب آقای ترامپ به وضع داخلی جامعه آمریکا برمی‌گردد. آیا جامعه آمریکا الآن به طور نسبی از آقای ترامپ رضایت دارد یا نه؟ سیستم فعلی آمریکا، کنگره، ارتش، باقی دستگاه‌ها آیا با ترامپ همکاری می‌کنند یا همکاری نمی‌کنند؟ پاسخ این سؤالات معلوم است، یعنی معلوم است که مقبولیت ترامپ در جامعه آمریکا کاهش پیدا نکرده است. طی یک سال و خُرده‌ای که از روی کار آمدن ترامپ گذشته، کم حادثه پیش نیامده؛ ولی مقبولیت ترامپ در آمریکا کاهش نشان نمی‌دهد.



ایزدی: موضوعی که سبب شد تا بعضی از دوستان در داخل

کشور به اشتباه گفتند کلینتون رأی می‌آورد همین بود که یک عده در انتخابات پای صندوق‌های رأی آمدند که قبلاً نمی‌آمدند و در نظرسنجی‌ها دیده نمی‌شدند. برای انتخابات بعدی، سؤال این است که آیا این‌ها به دنبال ترامپ خواهند آمد یا نه. این یک سؤال کلیدی است. اگر به نظرسنجی‌ها نگاه کنید، هیچ‌وقت محبوبیت ترامپ به ۵۰ درصد نرسیده؛ چه در روزی که انتخاب شد، چه در این یک سال و نیم گذشته، محبوبیت او ۳۶-۳۷ درصد بود و الآن بیشتر شده و به ۴۰ درصد افزایش پیدا کرده است؛ بنابراین، قاعدتاً نباید ایشان دوباره رئیس‌جمهور آمریکا شود. منتها اشتباهی که دفعه قبل اتفاق افتاد این بود که به این نظرسنجی‌ها نگاه می‌شد و می‌گفتند با ۳۸ درصد محبوبیت چه کار می‌خواهد بکند و چگونه می‌تواند رأی بیاورد؟ پس رئیس‌جمهور نمی‌شود.

زمانی که شما سیستم الكترال را وارد می‌کنید یک عده‌ای را از دست می‌دهید. البته در نهایت هم خانم کلینتون سه میلیون بیشتر رأی آورد، ولی این ویژگی دموکراسی آمریکایی است که گاهی اوقات آنکه بیشتر رأی می‌آورد مغلوب آن که کمتر رأی آورده است می‌شود. اگر رأی‌گیری مردمی بود خانم کلینتون رئیس‌جمهور می‌شد، منتها در سیستم الكترال وضع فرق می‌کند. در این سیستم مهم این نیست که شما چه قدر رأی آورده‌اید، مهم این است که رأی چه کسانی را به دست آورده‌اید. البته اتفاقاتی هم در این یک سال و نیم افتاده است، مثل کاری که اتحادیه اروپا و چین می‌کنند. این کار در جواب تعرفه‌های اقتصادی است که ترامپ وضع می‌کند. این‌ها



بهشتی پور: ترامپ کوچک‌تراز آن است که بتواند معامله قرن را به نتیجه برساند.

ایالت‌هایی را که اصطلاحاً می‌گویند بینابین هستند [و اتفاقاً این‌ها ترامپ را رئیس‌جمهور کردند] هدف قرار می‌دهند تا در این ایالت‌ها نارضایتی ایجاد کنند. نتیجه حرف‌های من این است که نظرسنجی‌ها را خیلی جدی نگیرید!

زارعی: به قول شما نمی‌شود خیلی روی آن‌ها حساب باز کرد. ولی بحث دیگری هم داریم و آن بحث این است که رئیس‌جمهوری که حالا حاکم است و مسئول خیلی چیزهاست قبل از انتخابات ۴۰ درصد آرا را دارد. پُر کردن ۱۰ درصد خلأ رأی در زمان تبلیغات انتخاباتی خیلی عجیب و غریب نیست. حداقل من گمانم این است که ترامپ دوباره احتمالاً رأی می‌آورد، یعنی با این اوضاعی که دارد پیش می‌رود احتمالاً رأی می‌آورد و به نظرم سیاست‌های ترامپ برای جامعه آمریکا دستاوردهایی هم خواهد داشت؛ چیزی که ما داریم می‌بینیم این است که به سیستم آمریکا خسارتی نزده است. اگر شرایط این باشد، یعنی اگر تصور من درست باشد و ما با یک حادثه در روی کار آمدن ترامپ مواجه نبودیم بلکه یک وضعیتی هست که نتیجه آن روی کار آمدن ترامپ است، هنوز همان وضعیت هست و در آینده هم همان دلایل برای انتخاب ترامپ وجود دارد. حتی ممکن است بعد از ترامپ کسانی از همین قماش بتوانند با همین شعارهای پوپولیستی و با یک سلسله اقدامات [نژادگرایانه] کارهایی انجام بدهند.

**رؤسای جمهور پیشین
آمریکا پیش از این چهره
آمریکا را با نقاب به دنیا
معرفی می‌کردند، ولی
ترامپ چهره بی‌نقاب
آمریکا را آشکار کرده است.**

به هر حال یک فرضیه این است. اگر فرضیه این باشد، پاسخ به این سؤال که آینده منطقه ما از این منظر [که سیاست آمریکایی‌ها چه خواهد بود] قابل پیش‌بینی است. پاسخ این سؤال هم خیلی دشوار نیست، جوابش این است که ما یک سال و نیم تجربه کردیم و سیاست‌های او در منطقه در سال‌های آینده در دوره ترامپ (دو سال، شش سال، یا بیشتر) استمرار پیدا می‌کند. ما شاخص‌ها و معیارهایی برای ارزیابی وضعیت آینده [که تا حدی قطعی است و دلایلی برای قطعیتش

وجود دارد] در دست داریم. اگر اوضاع با این روند جلو برود، چند عنصر شاخص تصمیم‌گیری در سیستم ترامپ وجود دارد که در آینده وضعیت منطقه تأثیرگذار است. به نظرم اگر بخواهیم تصویری کلی ارائه بدهیم، باید بگوییم منطقه آینده نسبتاً مغشوشی خواهد داشت. در آمریکا در دوران ترامپ تصمیمات بدون در نظر گرفتن تشریفات قانونی به اجرا گذاشته می‌شوند. در دوران بوش هم شاهد دور زدن قوانین به وسیله دولت او و شاهد کوتاه شدن فاصله بین تصمیم و اقدام بودیم؛ منتها باز در مقایسه با چیزی که در دوره ترامپ شاهدش هستیم، این وضعیت در دوران ترامپ وخیم‌تر است.

ما باید انتظار یک سری رخداد های غیر مترقبه و غیر قابل محاسبه در این منطقه باشیم؛ در عین حال، وقتی ما رفتار آمریکا را در بُعد نظامی ملاحظه می‌کنیم، متوجه میشویم که با نوعی

محافظه‌کاری توأم است؛ مثلاً، آمریکا در بعد برخورد نظامی در مواجهه با پیشرفت‌های اتمی کره نوعی خویش‌تنداری از خود نشان داد و بحران را به مسیر سیاسی هدایت کرد. در سوریه نیز کمابیش شاهد چنین حالتی هستیم: توپ و تشریاد می‌زنند، ولی هنگام عمل بسیار محافظه‌کار می‌شوند و سعی می‌کنند از خطوط قرمز تجاوز نکنند. کاری که آمریکا در سوریه انجام داد حمله به سه پادگان متروکه بود. اقدامات نظامی آمریکا در سوریه توأم با خویش‌تنداری بود تا همدستی پنهان آن با تروریست‌ها آشکار و آشکارتر نشود. در پرونده یمن همین ویژگی هست. الآن شما نگاه کنید، در تجاوز به کشور یمن، فرانسه و



آرمان شیعه بازآفرینی دولت امام علی (ع) در مقیاس واحدهای سیاسی موجود است.

انگلیس هستند، عوامل آن‌ها یعنی عربستان و امارات هم هستند. آمریکا در یمن به وسیله شرکت بلک واتر (Black Water) حضور مستقیم دارد، ولی خودش رسماً به یمن لشکرکشی نکرده است. این نوع خویش‌تنداری و محافظه‌کاری دلایلی دارد. به نظرم بزرگ‌ترین دلیلش این است که آمریکایی‌ها، به دلیل اینکه بسیار گسترده در منطقه پخش هستند و جمعیت زیادی از نظامیان آمریکایی در اطراف ما هستند، آسیب‌پذیرند؛ یعنی می‌ترسند که اوضاع جوری شود که

به پایگاه‌های آمریکا آسیب برسد. برای حفظ پایگاه‌های خود، خیلی دست به عصا راه می‌روند. در حالی که انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها این وضعیت را ندارند.

نکته دیگری که در اینجا هست این است که ما در رفتار نظامی آمریکا در سوریه و در بعضی جاهای دیگر یک نوع اقتدارنمایی می‌بینیم؛ یعنی تلاش برای اینکه نشان دهند که «ما مقتدریم، ما در بعد نظامی مقتدریم، ما تعیین‌کننده‌ایم.» وقتی تبلیغات نظامی این‌ها را مرور می‌کنیم، این نتیجه به دست می‌آید. این واقعیت به ما چه می‌گوید؟ به ما می‌گوید که آمریکایی‌ها تا آنجا که بحث ژست و پرستیژ و جنگ روانی باشد جلو می‌آیند، اما آنجا که کار به جای باریک کشیده می‌شود محافظه‌کار می‌شوند و دست به عصا راه می‌روند. مطلب آخری که می‌خواهم عرض کنم این است که به نظر می‌رسد آمریکا منطقه ما را به طور کلی به سه قسمت تقسیم کرده‌اند و برای هر قسمت یک استراتژی دارند. این سه قسمت را به سفید و خاکستری و



**هرکه به عدالت نزدیک
می‌شود مردم به او نزدیک
می‌شوند، و هرکس از
عدالت دور شود مردم از او
دور می‌شوند.**

قرمز می‌توان نام‌گذاری کرد. ایران در کانون منطقه قرمز آمریکا قرار دارد، جایی که آمریکایی‌ها احساس می‌کنند که باید در ابعاد امنیتی حداکثر ملاحظه و خویشتنداری را داشته باشند. ایران و منطقه ایران برای آمریکایی‌ها منطقه خطر به حساب می‌آید. آمریکایی‌ها تحت فشار اسرائیلی‌ها ممکن است گارد قوی‌تری در برابر ایران بگیرند؛ ولی در بُعد نظامی به این سمت نیامدند و نمی‌آیند، چون می‌دانند در صورت حمله به خطوط قرمز ایران، ایران بلافاصله عکس‌العمل لازم را نشان می‌دهد. یک نگاه دیگر این است که این وضعیت قرمز است، اما این خط قرمز به مفهوم منطقه خطر است؛ یعنی آمریکا این منطقه



را قرمز می‌بیند، نه اینکه این منطقه برای ما هم قرمز است، برای اینکه سپاه پاسداران وجود دارد که اگر لازم باشد عملیات می‌کند. آمریکایی‌ها همین وضعیت را در بحث حزب‌الله هم دارند و می‌دانند اگر به حزب‌الله آسیب بزنند حزب‌الله حتماً عمل می‌کند. پس این وضعیت قرمز برای آمریکایی‌هاست، برای اینکه آن‌ها با واحدهای نظامی در این منطقه طرف‌اند و این واحدها در طول زمان گسترش پیدا کرده‌اند. حالا دیگر در عراق حشد الشعبی هم پیدا شده، انصارالله هم آن طرف در یمن پیدا شده که برای خودش انگیزه دارد، گروه‌های دیگری هم هستند که در سوریه شکل گرفتند و دارند مانور می‌کنند. آمریکا هر قدر جلوتر می‌آید می‌بیند وضعیت منطقه برای او قرمزتر می‌شود. این وضع او را وادار به اقدام نظامی نمی‌کند، بلکه وادار به احتیاط بیشتر می‌کند.

ما تا حالا وضع آمریکا را این طور دیدیم. یک منطقه قمرز برای آمریکا وجود دارد. یک منطقه خاکستری هم هست که منطقه‌ای است که به نظر آمریکایی‌ها مشکل وجود دارد، ولی مشکلی که قابل مدیریت و قابل گفت‌وگو و قابل حل و فصل است؛ یعنی روسیه و ترکیه و پاکستان. واقعاً می‌شود تجزیه و تحلیل کرد که آمریکایی‌ها با این سه واحد در مراتبی مشکل دارند. در برخورد با این سه واحد، آمریکایی‌ها سیاست تغییر تدریجی را پیش گرفته‌اند، سیاست استفاده از فرصت‌ها و لحظه‌ها را در پیش گرفته‌اند؛ در عین حال، اگر نتوانند در جاهایی وارد گفت‌وگو و مذاکره شوند، وضعیت را کنترل و مهار می‌کنند.

یک منطقه برای آمریکایی‌ها منطقه سفید است، یعنی عربستان و مصر و... این‌ها منطقه سفید آمریکا محسوب می‌شوند. آمریکایی‌ها معتقدند که ما باید از منطقه سفید استفاده کنیم. معتقدند که هزینه‌های سیاست‌های آمریکا در مناطق قمرز و خاکستری را باید بر دوش کشورهای که از نظر آمریکا سفیدند قرار بدهند و این استعداد و وضعیت را هم در این‌ها به نوعی می‌بینند.

**امپریالیسم خبری عرصه را
بر کسانی که آرمان عدالت
و دولت علوی را مطرح
می‌کنند تنگ می‌کند.**

اجمالاً، من اگر بخواهم با همین جمع بندی وارد بحث سوریه بشوم، به نظرم می‌آید که پرونده نظامی سوریه در حال بسته شدن است؛ یعنی شعله‌های امنیتی و نظامی مخالف نظام و بحران‌زا در سوریه در حال کاهش هست، ما وضعیت را رو به کاهش می‌بینیم. عملیات جنوب، که یک مقدار با سرو صدای آمریکایی‌ها هم مواجه شد، تا آخر ادامه پیدا کرد و منطقه جنوب پاکسازی شد. عملیات در منطقه ادلب - دیر یا زود -

احتمالاً شروع می‌شود و ما ممکن است شاهد حرکت به این سمت باشیم. به نظرم، آمریکایی‌ها همان کاری که تا حالا کردند با همین اندازه و حدود انجام می‌دهند و من فکر نمی‌کنم ما با بحران جدیدی مواجه شویم.

مبتهدی: من یک نکته کوچک در بحث سوریه عرض کنم. به باور من، سیاست‌های دولت ترامپ و اوباما در سوریه تفاوتی با هم ندارند. ما روندی نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که این دو طیف که آمدند سیاست‌های آن‌ها در مورد سوریه هیچ تغییری نکرد. سیاست اصلی آمریکا حفظ جغرافیا است: جغرافیایی که به صورت نیابتی تصرف کرده را باید با هر وسیله‌ای حفظ کرد. سیاست آمریکا حفظ جغرافیا است. این جغرافیا اولویت‌هایی دارد. بنده از کسانی بودم که روی شرق سوریه خیلی

تأکید داشتیم، اما بعد دیدم آنجا خط قرمز نیست. وقتی روس‌ها به سمت پایگاه‌ها و منابع نفتی می‌روند، آمریکایی‌ها مواضع آن‌ها را به شدت بمباران می‌کنند و ۱۵۰ کشته از شرکت‌های روسی می‌گیرند.

باید ببینیم خط قرمزهای آمریکا چیست. در بحث نظامی کاملاً مشهود است: آمریکا یک جغرافیایی را در سوریه گرفته و نمی‌خواهد آن جغرافیا را از دست بدهد. چه آمریکای اوپاما و چه آمریکای ترامپ در خصوص این جغرافیا از لحاظ سیاسی تفاوت سیاست ندارند. یک جایی خط قرمز است، آنجا وارد می‌شوند و جدی ضربه می‌زنند و مقاومت می‌کنند. من باورم این است



در سیستم اکثرال انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، مهم این نیست که شما چه قدر رأی آورده‌اید، مهم این است که شما رأی چه کسانی را به دست آورده‌اید.

که آمریکایی‌ها در موضوع نظامی جز این جغرافیا حرفی ندارند که اتفاق خاصی بیفتد. در سایر حوزه‌ها، این دعوای بقیه بازیگران است.

خامه‌پاز: عجله‌ای در کار آمریکایی‌ها نیست. تجربیاتی که ما داریم می‌گوید که در گذشته هم حرکت آمریکایی‌ها نسبت به کشورها و مناطق مختلف تدریجی بوده‌است؛ به عنوان مثال، تجزیه

سودان چند سال طول کشید، عجله‌ای وجود نداشت، یک پروژه کلی بود. مثل بازی شطرنج، مهره به مهره قدم می‌گذارند و حرکت می‌کنند.

مهدی: من حرکت در طول زمان را قبول دارم، ولی نداشتن عجله خودش نشان می‌دهد برنامه خاصی برای اینکه اتفاق مشخصی به سرعت انجام بشود ندارند.

خامه‌یار: من به شدت با این نظر مخالفم. شما درباره طرح‌های پنتاگون راجع به تسخیر منطقه و سناریوها یا مطالعات و پروژه‌هایی که انجام شده و در طی سالیان دراز اجرایی شده تحقیق کنید. در سال‌های اخیر، طرح‌های آمریکا کاملاً آشکار و مشخص است و هیچ نیازی هم به

پنهان‌کاری نیست. آمریکا برای همه این منطقه طرح‌های ویژه و پروژه‌های متعدد دارد و مطالعات گسترده‌ای انجام شده است. این فرایند ممکن است طی نیم قرن صورت بگیرد، طی چند دهه صورت بگیرد. شما انتظار دارید در سوریه که هفت سال درگیر جنگ است یک مرتبه در طی یک سال یک منطقه کردستان سوری اعلام شود؟ خب چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. تشکیل کردستان عراق جداً چه قدر طول کشید؟ بارزانی چند سال دنبال این قضیه بود؟ خود این درس عبرتی برای جاهای دیگر است.

مهدی: در منطقه گردنشین سوریه، طی هفت سال گذشته،

به اندازه یک صدم حرکت در اقلیم کردستان عراق حرکت کردند؟ باور من این است که آمریکایی‌ها برای مدیریت سیاسی این جغرافیا که می‌شود گفت یک چهارم خاک و سرزمین کشور سوریه است در طول این چند سال اقدام جدی نکردند. آمریکا، چه از نظر نظامی و چه از نظر سیاسی، طرح کاملی برای سوریه ندارد. حفظ جغرافیا درست است، اما برای بازی با بازیگران سیاسی آینده اقدامی نکردند. در یک جمله، باور من این است که آمریکایی‌ها در سوریه برای ماندن برنامه دارند، اما برای ترکیبات سیاسی و جمعیت و جغرافیا و احزاب برنامه ندارند. در عراق هم این موضوع که می‌فرمایید دقیقاً درست است.

با ما در سوریه رویارویی جدی نکردند و وارد جنگ و درگیری نشدند، در جاهایی که برای ما خط قرمز بود وارد نشدند. در عراق هم آمریکایی‌ها تلاش می‌کنند تنگنای رقابتی ما را در حوزه نرم

ایجاد کنند. به باور من، نه دولت اوپاما نه دولت ترامپ [که با این همه سرو صدا آمده] با ما حتی به صورت نیابتی درگیری سخت انجام نداده‌اند.

شیخ الاسلام: هیچ چیز مخفی نبوده. آمریکا علنی آمده و گفته و فکر می‌کرده که می‌تواند بگوید، وگرنه نمی‌گفت. زورش را هم زده، هفت سال زور زده، نه تنها خودش بلکه انگلیس و فرانسه و عربستان و ترکیه و هر نیرویی که می‌توانسته آورده؛ اما شکست خورده و نتوانسته به اهداف خودش - که سقوط رژیم سوریه بود - برسد. نه تنها آمریکا که کل غرب از نظر راهبردی در سوریه



امروز حزب الله با تمام قدرت در لبنان به حیات سازنده خود ادامه می‌دهد.

باختند، اما روس‌ها به دلیل همکاری با محور مقاومت اسلامی بردند. روسیه، در مشارکت با ایران، می‌تواند از دریای خزر هر جا را بزند؛ ناو آمریکایی که در خلیج فارس است، اگر ایران موافقت کند، روسیه می‌تواند از دریای خزر آن را بزند.

دنیا به نظر من این جور اداره می‌شود. قدرت‌ها به هم تفهیم قدرت می‌کنند تا قدرت طرف مقابل را در نظر داشته باشند. قدرت خودش را به طرف مقابل تفهیم می‌کند و براساس این

تفهمیم امتیاز می‌گیرد. اینکه می‌گویید آمریکا می‌خواهد در این جغرافیا بماند برای این است که می‌فهمد الآن در سرنوشت سیاسی سوریه اگر این یک ذره جا را هم رها کند دیگر چیزی ندارد. آمریکا سرمایه‌گذاری زیادی روی کرده‌ها کرده، ولی می‌بیند نمی‌تواند از آن‌ها آن‌طور که می‌خواهد استفاده کند.

به نظر من، ما منطقه خودمان را به سوی استقلال بیشتر پیش بردیم. آمریکا می‌خواست با فشار زیاد مقاومت حزب الله را ناکارآمد کند. مگر نمی‌خواست این کار را به نفع اسرائیل انجام دهد؟ نتوانست! امروز حزب الله با قدرت تمام در لبنان به حیات سازنده خود ادامه می‌دهد. آمریکا در لبنان و سوریه و عراق در حال عقب‌نشینی است. البته از نظر تبلیغاتی به گونه‌ای رفتار می‌کند که گویی سر رشته امور را در دست دارد. نقطه قوت آمریکا و نقطه ضعف ما تبلیغات است. آمریکا به طور جدی در تجاوز نظامی به خاک یمن و قتل عام مردم یمن مشارکت دارد، انگلستان در این زمینه به صورت فعال حضور دارد.

آمریکا در سوریه و عراق در حال عقب‌نشینی است.

متقی: جناب آقای شیخ الاسلام گفتند ما پیروزی‌های محور مقاومت را باور نمی‌کنیم. خدا رحمت کند بازرگان را که می‌گفت: «آقا این انقلابی که ما انجام دادیم یک امر بزرگی بود که نفهمیدیم که این امر بزرگ را ما شکل دادیم»، می‌گفت: «مثل این بود که کسی رفته بود در جنگل یک شیر را شکار کرده بود، پایش را گرفته بود آورده بود دم قهوه‌خانه. داشت جای می‌خورد که یک نفر گفت این شیر را چه کسی شکار کرده،

گفتند فلانی. گفت: "تو می‌دانی چه چیزی شکار کردی؟" گفت: "نه". گفت: "این شیر است!" طرف از ترس شیری که شکار کرده بود غش کرد! «ما این وضعیت را داریم که حوزه تحلیل ما با حوزه کنشمان کاملاً دو نتیجه با دو قالب متفاوت دارد. علت این است که مجموعه‌های کنشگر ما از اراده قوی برخوردارند؛ ولی دیپلمات‌ها، روشنفکران، استادان، و دانشگاهیان متأسفانه معادله قدرت را در یک فضای شبه‌ارباب درک می‌کنند. به همین دلیل است که این فضا وجود دارد. پرسش اصلی این است که آمریکا امروز در خاورمیانه چه وضعیتی دارد. امروز آمریکا در منطقه حضور دارد و حضورش برای بقاست ولی نه برای درگیر شدن با جمهوری اسلامی ایران. سیاست آمریکا در ارتباط با ما چیست؟ سیاست آمریکا یک نوع جنگ کم‌شدت است. جنگ کم‌شدت آمریکا چه ویژگی‌هایی دارد؟ این ویژگی را دارد که معادله کاهش قدرت را در ارتباط با ساختار

داخلی ما تنظیم می‌کند: یعنی گسترش بحران‌های اجتماعی و گسترش بحران‌های اقتصادی و تقاطع دادن بین بحران‌ها. مسئله آمریکا در رابطه با ایران این نیست که با ایران در سوریه درگیر بود، مسئله آمریکا خیلی اساسی‌تر است، آمریکا دارد در داخل ایران فتنه‌انگیزی می‌کند. سوریه و عراق و یمن و لبنان همه به جمهوری اسلامی متصل هستند. اگر آمریکا خواسته باشد یک جا درگیر شود زمینه برای یک نوع جنگ تصاعدیابنده گسترده به وجود می‌آید.

سیاست آمریکا امروز این است که مغزها را در ایران تضعیف کند. این بحث نفوذ که مقام معظم رهبری بر آن تأکید داشتند به این معنا نیست که مثلاً آقای الف در تیم مذاکره‌کننده حضور یابد. بحث نفوذ این است که یک قالب اندیشه‌ای ایجاد شود که این قالب اندیشه‌ای مقاومت و اراده و کنشگری را از یادها ببرد. این فرایند در ایران امروز شکل گرفته است، میدان جنگ از زمین به ذهن منتقل شده است.



نقطه قوت آمریکا و نقطه ضعف ما تبلیغات است.

ایران یک عرصه دیگر هم دارد که حوزه قلب است. این حوزه به قلب عاطفی مربوط می‌شود (یعنی میزانی که جامعه به حکومت عشق بورزند). با توجه به فرایندی که وجود دارد، این سرمایه اجتماعی روز به روز تضعیف می‌شود. من صریح بگویم: در یک کلاس ۱۵ نفره دانشگاه تهران ۱۳ نفر به نهادهای رسمی کشور نقد دارند. در فضایی که شما قبلاً الگوی رفتاری ات حاشیه‌ای و غیرمستقیم بود، امروز ناچار مستقیم بیایی، تمام قد بایستی، و فضاها را شکل بدهی. پس این ارتباط قلبی و عاطفی دارد تضعیف می‌شود.



نگاهی که من دارم این است که راهبرد آمریکا راهبرد زدن مقاومت مردم ایران بر اساس الگویی است که دکتر ایزدی به آن اشاره داشت. مقام معظم رهبری راهبرد دشمن را مطرح کردند. متأسفانه ما از این بحث درک عملیاتی و اجرایی نداریم. بحث مقام معظم رهبری این بود که امروز وظایف پنتاگون و وزارت خزانه‌داری آمریکا متحول شده است. یعنی چه؟ چندین بار بر این مسئله تأکید داشتند که آمریکا در ارتباط با ما کنش نظامی ندارد. متأسفانه، بعضی از افراد در داخل ایران از همان حوزه فکری سعی کردند الگوهای رفتاری خودشان را که مبتنی بر مماشات و سازش بود توجیه کنند؛ گفتند نزدیک بود درگیر جنگ شویم. جنگ از نظر آمریکایی‌ها اولین گزینه نیست، کنش آن‌ها عقلانی است و جنگ گام آخر است. همه بحث‌هایی که دکتر زارعی و دکتر نوریان مطرح می‌کنند به لحاظ تاکتیکی همین منطق را در حوزه راهبردی نشان می‌دهد.

بنابراین، از فضای دیگری به راهبرد آمریکا نگاه می‌کنم و آن فضا چنین است: امروز جمهوری اسلامی ایران هارت‌لند (heartland) منطقه شده است و آمریکا می‌خواهد این هارت‌لند را بزند، آن هم براساس یک الگوی کم‌هزینه. مشابه این کار را آمریکایی‌ها در دهه ۱۹۸۰ م. در رابطه با اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی انجام دادند. اروپای شرقی چه وقت در وضعیت بحران قرار گرفت؟ زمانی که در سال ۱۹۸۷ م، اراده در اتحاد شوروی در چارچوب کنگره ۲۷ حزب کمونیست شوروی فرو ریخت. متأسفانه آن زمان هم وزارت خارجه ما درک دقیقی نسبت به تحولات آن منطقه نداشت.

امروز جمهوری اسلامی ایران هارت‌لند خاورمیانه است. سیاست آمریکا زدن این هارت‌لند است، ولی زدن هارت‌لند در قالب نظامی که مبتنی بر تصاعد بحران باشد انجام نمی‌گیرد، با متحدان ایران هم در فضای منطقه‌ای وارد درگیری نظامی نمی‌شوند.



متقی: آمریکا در ایران فتنه‌انگیزی می‌کند.

آمریکا در افغانستان ۱۷ سال است که درگیر جنگ است و این طولانی‌ترین جنگی است که آمریکا در تاریخش با آن روبه‌رو بوده است. حالا سؤالی که وجود دارد این است که در وضعیتی که افغانستان در این شرایط دارد، آیا حتی کشورهای اروپایی با آمریکا در یک ائتلاف قرار خواهند داشت که در یک جنگ مردمی گسترده ایفای نقش کنند. امید آمریکایی‌ها این است که مشروعیت ساختار سیاسی در ایران متزلزل شود، آنگاه مسائل خودبه‌خود برای آن‌ها حل خواهد شد. من فکر می‌کنم این یک استراتژی عقلانی هم محسوب می‌شود؛ بنابراین، درک ما- چه درک تاکتیکی مان و چه درک راهبردی مان- باید در یک مسیر صحیح قرار بگیرد.



آخرین کلام: در هر حوزه‌ای که آمریکایی‌ها بدانند ما در فضای تزلزل قرار داریم، چه تاکتیکی باشد و چه راهبردی، میزان فشارشان افزایش پیدا می‌کند. کنترل فشارها از طریق مقاومت است، یعنی پرس آمریکا را باید نه در زمین خودت که در زمین خودش یا در خط میانی انجام دهی. پرس را خواسته باشی در خط ۱۸ قدم زمین خودت انجام بدهی، گل می‌خوری.

ابزدی: منتها سؤالی هست که به نظرم می‌تواند سؤال مهمی باشد. اگر ما فقط یک پرونده با آمریکا داشتیم و پرونده منطقه بود، این تحلیل‌هایی که ما می‌کنیم (و بنده هم سعی کردم همین حرف‌ها را بزنم و حرف‌های خوبی زده شد) صحیح بود؛ ولی ما یک پرونده دیگر به اسم پرونده

هسته‌ای هم با آمریکا داریم. سابقه‌ای که در دوره اوباما داشتیم چنین بود که یک عده در آمریکا آقای اوباما را متهم می‌کنند که «شما با ایران در منطقه خوب برخورد نکردید؛ چون می‌خواستید در حوزه هسته‌ای مشکل خاصی پیش نیاید، اجازه دادید که این‌ها برنامه‌های خودشان را در جهت مقاومت ضد امپریالیستی پیگیری کنند.» ترامپ هم کم‌وبیش ذیل همان تفکر به برنامه‌های خود ادامه داد تا اینکه از برجام خارج شد. سؤال این است: اگر در رابطه با پرونده هسته‌ای دعوا بالا بگیرد، آیا ما از برجام خارج می‌شویم یا کار دیگری انجام خواهیم داد؟ آیا در نگاه آمریکا این دو پرونده جدا از هم است یا این‌ها را به هم متصل می‌بیند؟ ترامپ، اگر این دو پرونده را متصل به هم ببیند، ممکن است دست به اقداماتی بزند که در گذشته سابقه نداشته است.

متقی: نگاه من این است که آمریکایی‌ها این مسائل را به هم متصل می‌دانند.



ایزدی: در بودجه پیشنهادی ۲۰۱۹ م. آمریکا، بودجه مباحث مربوط به کارهای فرهنگی و ترویج دموکراسی [بخوانید ترویج گرایش سیاسی به امپریالیسم آمریکا] حدود ۳۰ درصد کاهش پیدا کرده است؛ به خاطر اینکه اصلاً بودجه کل وزارت خارجه آمریکا ۳۰ درصد کاهش پیدا کرده و بر خلاف فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها، شاید الان ترامپ خیلی معتقد به این قبیل کارها نیست. نگاه ترامپ حمایت آشکار از حکومت‌های دیکتاتور منطقه است، دیگر نیازی به تبلیغ ریاکارانه دموکراسی نیست. ترامپ اصلاً از

میدان جنگ امروز از زمین به ذهن منتقل شده است.



آدم‌های دیکتاتور بیشتر خوشش می‌آید. خیلی عجیب است: کنگره آمریکا بودجه تبلیغات برای دموکراسی را تصویب کرد، دولت می‌گوید: «من این پول را نمی‌خواهم.» کنگره می‌گوید: «نه، تو می‌خواهی!» افزایشی که کنگره معمولاً می‌دهد روی این قبیل بودجه‌هاست، چون معتقدند برای فریب افکار عمومی جهانیان کارهای فرهنگی باید انجام شود. برای سال ۲۰۱۸ م، همین ۳۰ درصد کاهش بود که شد ۱۵ درصد، چون کنگره زیر بار کاهش با آن شدت نرفت.

کاظم زاده: در دوران ترامپ خیلی بی‌پرده از مقاصد سیاسی آمریکا سخن گفته می‌شود. من حدود ۲۲ سال است که در صدا و سیما به صورت روزمره اخبار خارجی را دنبال می‌کنم. آمریکایی‌ها هیچ وقت مثل دوره ترامپ لخت و عریان و دریده علیه انقلاب اسلامی مردم ایران حرف نمی‌زدند، به

خاطر ماهیت مردمی انقلاب ایران یک مقدار حرمت نگه می‌داشتند. بالاخره ما در رابطه با غرب دوره‌های مختلفی داشتیم، ولی هیچ وقت آمریکایی‌ها- و به طور کلی، غربی‌ها- مثل الآن حرف نمی‌زدند. به نظر می‌رسد غربی‌ها- به ویژه آمریکایی‌ها- پل‌های پشت سر خود را خراب کرده‌اند و مثل قماربازی که دارایی‌های خود را باخته و ریسک‌های بیشتری را می‌پذیرد، در ستیز با اسلام و دموکراسی دست به ریسک‌های خطرناک‌تر می‌زنند. آیا این‌ها می‌توانند تصور کنند که در آینده اسلام یا ایران وجود نخواهد داشت که روزی با آن‌ها مقابله کند؟ این مسئله جای تأمل دارد. نکته مهم در سیاست خاورمیانه‌ای ترامپ چیزی است که آن را به عنوان «معامله قرن» مطرح



متقی: امروز جمهوری اسلامی ایران هارت‌لند منطقه شده است.

کرده است. اگر آمریکا بتواند این طرح خود را عملیاتی کند، آنگاه سیاست آمریکا در مقابل ایران دیگر محافظه‌کارانه نخواهد بود. گذشته از آمریکا، سعودی‌ها، اماراتی‌ها، و اسرائیلی‌ها از طرح معامله قرن حمایت می‌کنند. به نظر می‌رسد معامله قرن طرحی نیست که فقط برای آینده فلسطین باشد، بلکه طرحی برای مقابله با انقلاب اسلامی است.

یمن و چالش‌های فرا روی آن

گفت‌وگو با دکتر عبدالرحمن ناجح و دکتر حسین رویوران

فرهنگ اسلامی: بسم الله الرحمن الرحيم. با تشکر از اینکه در این مصاحبه شرکت فرمودید، لطفاً خودتان را برای مخاطبان ما معرفی کنید.

راجح: من دکتر عبدالرحمن راجح هستم، اهل کشور یمن، دارای دکترای جامعه‌شناسی سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس. الآن هم رئیس یک مرکز علمی- پژوهشی در یمن و همچنین کارشناس و سردبیر میز یمن در شبکه العالم هستم. مقاله‌های زیادی در اینترنت و روزنامه‌ها منتشر کرده‌ام و مصاحبه‌های بسیار زیادی از من منتشر شده است. موضوع مقالات و گفت‌وگوهای من معمولاً در مورد یمن و جهان اسلام بوده است. این آثار در مطبوعات یمنی انتشار وسیعی داشته و در کشورهای عربی بازنتاب داشته است. متأهل هستم و دو فرزند دارم: یک پسر به نام حسین که شش ساله است و یک دختر که یک سال و هفت ماه دارد.

فرهنگ اسلامی: شما متخصص جامعه‌شناسی سیاسی هستید. آیا ممکن است یک تصویر کلی از وضعیت جامعه‌شناختی یمن و روابط یمن با همسایگانش- که عبارت‌اند از عربستان سعودی و عمان- ارائه کنید.

راجح: یمن، با تقریباً ۲۵ میلیون جمعیت، کشوری در جنوب شبه جزیره عرب است و با دو کشور عمان و عربستان هم‌مرز است. یمن در کنار دریای سرخ قرار گرفته است و از طریق این دریا به آفریقا و اقیانوس هند و خلیج عدن و دریای عرب متصل می‌شود. از لحاظ جامعه‌شناختی، جامعه یمن یک جامعه سنتی است و در مقایسه با سایر کشورها- به ویژه کشورهای عربی و منطقه خاورمیانه- تقریباً هنوز چارچوب‌های سنتی خودش را حفظ کرده است. هرچند بافت قبیله‌ای و نقش‌های قبیله‌ای در یمن کم‌رنگ شده است، ولی هنوز عشیره و قبیله نقش پُررنگی دارد. امروز یمن با مشکلات عدیده‌ای روبه‌روست، نظیر: توسعه نیافتگی، فقر آموزشی، فقر اقتصادی، و فقر منابع مالی.

راجع به عملکرد دولت گذشته در یمن و عدم اصلاحات بنیادین انتقادات جدی وجود دارد. بافت اجتماعی و رقابت‌های قبیله‌ای و موقعیت استراتژیک و مداخلات خارجی از طریق عربستان سعودی و امارات باعث پیدایش جنگ داخلی و تهاجم و تجاوز خارجی به صورت هم‌زمان شده است؛ جنگی که سال‌ها طول کشیده و خسارات جانی و مالی سنگینی را بر جای گذاشته است. این نکته را هم باید بگویم که یمن از اولین کشورهای عربی است که موفق به کسب استقلال شده است. در سال ۱۹۱۹ م، بخش شمالی توانست استقلال خود را به دست آورد. در آن هنگام، جنوب یمن تحت اشغال نظامی ارتش و نیروهای مسلح کشور انگلستان قرار داشت، انگلیسی‌ها در مقابل آزادی‌طلبی و استقلال‌طلبی مردم یمن مقاومت می‌کردند، تا بالاخره در سال ۱۹۶۰ م. جنوب یمن از زیر سلطه نظامی انگلستان آزاد شد. اختلافات قومی، قبیله‌ای، مذهبی، و حزبی در جامعه یمن بسیار شدید بود و ۳۰ سال حکومت دیکتاتوری به اختلافات دامن می‌زد؛ در نتیجه، شرایط بحرانی در یمن تداوم یافت. با فروپاشی نظام دیکتاتوری علی عبدالله صالح، استعمار کوشید از طریق عربستان سعودی و امارات به سرکوب مردم یمن ادامه دهد.

فرهنگ اسلامی: گفته می‌شود که کشور یمن با فقر منابع روبه‌روست. آیا هیچ نوع منابع طبیعی- نظیر نفت و گاز- در یمن وجود ندارد؟

راجع: یمن منابع بسیاری دارد، ولی به دو دلیل از آن‌ها به نفع مردم یمن استفاده نشده است: یکی به دلیل دیکتاتوری عربستان که نفت یمن را می‌دزدید و به فروش می‌رساند، و دیگری اختلافات قبیله‌ای و جنگ‌های متعدد داخلی و خارجی؛ بنابراین، در یمن سرمایه‌گذاری‌ای برای استخراج این معادن انجام نشده که بشود از این منابع استفاده کرد.

فرهنگ اسلامی: پس میدان‌های نفتی مشترک بین عربستان سعودی و یمن وجود دارد؟

راجع: بله، در استان مأرب وجود دارد.

فرهنگ اسلامی: و عربستان سعودی یک طرفه این میدان‌های نفتی را مورد بهره‌برداری قرار داده است؟

راجح: بله. با ایجاد جنگ داخلی در یمن، مانع سرمایه‌گذاری یمن و بهره‌برداری از این منابع به نفع مردم یمن می‌شوند. عربستان دارد بیشترین منافع را می‌برد، به قبایل مختلف پول می‌دهد و تحریکشان می‌کند تا علیه دولت مرکزی شورش کنند و دولت نتواند از این منابع استفاده کند. تا ۱۰ سال، پیش یمن ۴۰۰ هزار بشکه در روز نفت تولید و صادر می‌کرد؛ اما سال هاست که این منابع از دسترس خارج شده‌اند.

یمن از نظر کشاورزی نیز بسیار غنی است، ولی جنگ داخلی مانع رونق کشت و زرع در یمن شده است. شب و روز، یمن به وسیله جنگنده‌های ائتلاف آمریکایی-سعودی-صهیونیستی



بافت قبیله‌ای در یمن کم‌رنگ شده است.

بمباران می‌شود. منابع و معادن دیگر نیز در یمن وجود دارد، مثل معادن سنگ‌های ساختمانی که همان ائتلاف به وسیله جنگ‌های داخلی مانع بهره‌برداری از آن‌ها می‌شود. حتی به دلیل محاصره نظامی، ما از منابع دریایی هم نمی‌توانیم استفاده کنیم. یمن دارای جزایر متعدد در دریای سرخ، خلیج عدن، و اقیانوس هند است؛ ولی ائتلاف آمریکایی-صهیونیستی-سعودی مانع بهره‌برداری یمن از این امکانات می‌شود. یمن سه هزار کیلومتر ساحل دارد.

فرهنگ اسلامی: به سرمایه اجتماعی یمن بپردازیم. مردم یمن سلحشور، فداکار، و جنگ آزموده هستند. چند درصد آن‌ها تحصیلات کلاسیک دارند؟

راجح: کمتر از ۵۰ درصد.

فرهنگ اسلامی: بیشتر از ۵۰ درصد بی‌سوادند. در یمن دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی چه قدر توسعه پیدا کرده‌اند؟

راجح: ۱۰ دانشگاه دولتی و تعداد زیادی دانشگاه غیردولتی در یمن وجود دارند. دانشگاه‌های غیر دولتی در سال‌های اخیر تأسیس شده‌اند. سابقه تأسیس دانشگاه‌های دولتی به ۳۰ سال یا حتی ۴۰ سال می‌رسد، اما این دانشگاه‌ها توسعه زیادی پیدا نکرده‌اند. در سال‌های اخیر، با سقوط دیکتاتوری و علی‌رغم وجود جنگ، پیشرفت داشته‌ایم؛ هرچند جنگ و اختلافاتی که به وجود آمده از جهاتی موجب تضعیف آموزش عالی شده و سیستم آموزشی را بیش از گذشته ضعیف کرده‌است.

فرهنگ اسلامی: دلیل حمله اخیر نظامی رژیم عربستان سعودی به مردم یمن چه بود؟

راجح: دلایل ظاهری و غیرظاهری وجود دارد. به دلیل نفوذ اندیشه انقلابی و دموکراسی خواهی، که از طریق انقلاب اسلامی ایران به یمن نفوذ کرده و می‌تواند موجب بیداری مردم عربستان سعودی نیز بشود، به یمن حمله کرده‌اند. عربستان این مفهوم را تحت عنوان «نفوذ ایران در یمن و نقش منطقه‌ای ایران» اعلام می‌کند؛ ضمناً، عربستان مدعی حمایت از دولت مستعفی قبلی نیز هست که دوران حکومتش قانوناً سپری شده‌است.

می‌دانید که در یمن در سال ۲۰۱۱ م. یک انقلاب رخ داد. انقلابیون مشکل‌های یمن را از لحاظ اقتصادی و سیاسی و عقب ماندگی‌های دیگر را به بحران‌هایی نسبت می‌دهند که رژیم سعودی به طور پیوسته در یمن به وجود آورده‌است و می‌گویند که این مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی با دخالت‌های عربستان برای مردم یمن به وجود آمده‌است؛ در حالی که مردم یمن هیچ گناهی ندارند، جز اینکه می‌خواهند آزاد و مستقل باشند و زیر سلطه آمریکا و اسرائیل نباشند. هدف اول انقلاب یمن آزادی و استقلال و هدف دوم آن کوتاه کردن دست عربستان سعودی و امارات از منابع، امکانات، و سرزمین یمن است. انقلابیون یمن تا حدودی به اهداف خود نزدیک شده‌اند، ولی آمریکا و اسرائیل از طریق عربستان و امارات مانع پیروزی انقلاب یمن می‌شوند.

و می‌خواهند دوباره دست‌نشانندگان خود را بر این کشور حاکم کنند. آن‌ها تنها به این اکتفا نکردند، بلکه می‌کوشند دست‌نشانگانِ تا بن مسلح خود را بر مردم بی‌دفاع یمن حاکم کنند، بلکه کوشیدند یمن را به شش پاره تقسیم کنند و برای رسیدن به این منظور جنگ داخلی در یمن به وجود آورند.

فرهنگ اسلامی: قبل از اینکه دولت منصور هادی روی کار بیاید، عربستان از دیکتاتوری علی عبد الله صالح حمایت می‌کرد؛ ولی ناگهان تصمیم به حذف او و روی کار آوردن منصور هادی گرفت. در جریان یک ترور، علی عبدالله صالح زخمی و به ریاض منتقل شد. در آنجا، عربستان سعودی از او خواست با طرح تقسیم یمن به دو کشور یمن شمالی و یمن جنوبی موافقت کند و او ناگزیر به قبول این خواسته سعودی شد. وقتی که تجزیه یمن را پذیرفت، اجازه خروج از عربستان را به او دادند؛ بنابراین، تجزیه یمن از ابتدا جزء برنامه‌های عربستان سعودی بوده است. ظاهراً اهمیت سوق الجیشی باب المندب باعث شد تا آمریکا طرح تجزیه یمن را به عربستان و عربستان نیز آن را به علی عبدالله دیکته کند. غرب دوست ندارد که باب المندب دست یک کشور قدرتمند بیفتد. در شرق باب المندب و دریای سرخ یمن است و در غرب آن سومالی. در هر دو طرف، الآن یک دولت مستقل و مستقر و مستحکم که بتواند اعمال حاکمیت کند و بر باب المندب تسلط داشته باشد وجود ندارد. تمام ماجرا، در حقیقت و به یک معنا، مسئله باب المندب است. آیا با این نظر موافقت؟

راجح: تا حدی موافق و تا حدی هم مخالف هستم. در طرح ترور صالح، معلوم نیست که عربستان نقش اصلی را داشته باشد. درست است که علی عبدالله صالح با عربستان هم مشکلاتی داشت، ولی در سال ۲۰۰۰ م. این علی عبدالله صالح بود که آن توافق را با عربستان انجام داد و خطوط مرزی عربستان و یمن را طبق نظر عربستان تعیین کرد. عربستان سعودی در مواردی هم به طور جدی از علی عبدالله صالح حمایت کرد، شاید از ترس قدرت گرفتن اخوان المسلمین در یمن. اخوان المسلمین یمن از طریق قطر حمایت می‌شدند و با علی عبدالله صالح دشمن بودند. البته هدف اصلی عربستان سعودی تجزیه یمن بوده است. همیشه عربستان سعودی تنها دشمن اتحاد یمنی‌ها بوده است. هدف اصلی عربستان جلوگیری از پیدایش یک دولت مستقل و ملی و مردمی و قدرتمند در یمن و تضعیف و تجزیه یمن است. طرح تقسیم کشور یمن به شش ایالت خودمختار بر اساس همین سیاست تهیه و تنظیم شده است. همین حالا که مشغول گفت‌وگو هستیم، عملاً چهار قلمرو در داخل خاک کشور یمن ایجاد شده است.

فرهنگ اسلامی: آیا قسمتی از خاک یمن دست داعش است؟

راجح: ظاهراً گفته می‌شود که داعش را اخراج کردند، ولی گروه‌هایی که از نظر منش و روش خودشان داعش‌اند ولی می‌گویند ما داعش نیستیم و امارات آن‌ها را حمایت می‌کند در خاک یمن حضور و نفوذ دارند.



با فروپاشی نظام دیکتاتوری علی عبدالله صالح، غرب می‌کوشد از طریق عربستان سعودی و امارات به سرکوب مردم یمن ادامه دهد.

فرهنگ اسلامی: دکتر رویوران نظر شما چیست؟ در ترور علی عبدالله صالح کدام کشور نقش اصلی را داشت؟

رویوران: آن موقع یمن تحت تأثیر تحولات بهار عربی و بیداری اسلامی بود. مردم یمن ساختارهای قبلی را اساساً قبول نداشتند و شکافی در ساختار قدرت به وجود آمده بود، بین خانواده‌های عبدالله الاحمر و علی عبدالله صالح اختلافاتی به وجود آمده بود. بعضی معتقدند در تروری که اتفاق افتاد علی محسن احمر دست داشته است. به عبارت دیگر، زمانی که مردم

یمن علیه نظام قیام کردند، خاندان الاحمر تلاش داشتند از صالح فاصله گرفته و بر این موج جدید سوار شوند.

فرهنگ اسلامی: گفته می‌شود علی عبدالله صالح در ریاض بود که متوجه شد عربستان در ماجرای‌های سیاسی یمن نقش ویژه‌ای داشته‌است.

رویوران: علی عبدالله صالح می‌خواست به یمن برگردد، ولی عربستان سعودی اجازه بازگشت به او نمی‌داد تا اینکه یک طرح ویژه سیاسی را امضا کند. در حقیقت، یک گروکشی انجام شد.

فرهنگ اسلامی: چه طرحی را؟

رویوران: توافق سیاسی مبنی بر اینکه: (۱) علی عبدالله صالح استعفا بدهد، (۲) منصور هادی به قدرت برسد، (۳) گفت‌وگوهای ملی شروع و قدرت در یمن بر اساس یک ساختار جدید توزیع شود. علی عبدالله صالح گفت: «من به یمن برگردم امضا می‌کنم»، گفتند: «نه، همین جا باید امضا کنی و این طرح را بپذیری». او احساس کرد که در عربستان گروگان گرفته شده‌است و ناچار طرح را امضا کرد؛ ولی وقتی به یمن برگشت، گفت: «سعودی‌ها مرا مجبور کردند، آن‌ها مرا گروگان گرفته بودند» و به همین دلیل با عربستان زاویه پیدا کرد.

فرهنگ اسلامی: آیا دقیقاً مشخص شد ترور علی عبدالله صالح کار کدام دولت خارجی بوده‌است؟

رویوران: نه، دقیق نه، تا همین الان هم به طور دقیق مشخص نشده‌است.

راجح: ولی به احتمال زیاد کار محسن احمر بود.

رویوران: بله، احتمالاً کار علی محسن احمر بود که امیدوار بود جای صالح را بگیرد.

فرهنگ اسلامی: آن‌ها هم در کنگره صاحب نفوذ بودند.

رویوران: اصلاً او رئیس پارلمان بود. عبدالله الاحمر در گذشته رئیس پارلمان بود و نظام سیاسی بر اساس این شراکت شکل گرفته بود.

فرهنگ اسلامی: الآن اوضاع یمن چه طور است؟ منظور وضعیت میدانی است.

راجح: کشور یمن در حدود سه هزار کیلومتر در جنوب و غرب ساحل دارد. امروز، به دلیل تهاجمات دریایی، این سه هزار کیلومتر ساحل به صورت سه هزار کیلومتر جبهه درآمده است. مشخصاً می‌توان از ۶۲ جبهه مشخص و معین در طول این سه هزار کیلومتر یاد کرد. اماراتی‌ها و مزدوران آفریقایی آن‌ها گاهی می‌توانند منطقه کوچکی را تصاحب کنند، ولی مجدداً آن را از دست داده و ناگزیر از بازگشت می‌شوند. تکفیری‌ها و عناصر القاعده و داعش، با حمایت مستقیم و مؤثر عربستان سعودی و امارات، می‌کوشند به خاک یمن نفوذ کنند. هدف آن‌ها محاصره نیروهای انصارالله و سرکوب مردم یمن است. نیروهای انصارالله از امنیت مردم یمن دفاع می‌کنند. ۷۰ درصد جمعیت یمن در مناطق تحت کنترل نیروهای انصارالله و ارتش و کمیته‌های مردمی یمن زندگی می‌کنند. با حذف علی عبدالله صالح از صحنه سیاست یمن، آن‌ها اندک نفوذی که می‌توانستند در مناطق شمالی داشته باشند را از دست داده و به سوی جنوب کوچ کرده‌اند. مردم یمن در جنوب نیز از مداخلات عربستان سعودی و امارات به طور کلی خسته شده‌اند و خواهان خروج آن‌ها از جنوب هستند. به همین دلیل، ائتلاف آمریکائی-اسرائیلی-سعودی در تلاش‌اند بندر حدیده را اشغال نظامی کنند تا جایگاهی در شمال داشته باشند، ولی در تحقق این هدف درماندند و با تحمل تلفات عقب‌نشینی کردند؛ بنابراین، درست است که غرب تحت پوشش عربستان سعودی و امارات توانسته است زنان و کودکان و مردم بی‌دفاع را بیازارد و عده زیادی را بکشد؛ ولی نتوانسته به اهداف تعیین‌کننده‌ای برسد و در این جنگ جز آبروریزی و عقب‌نشینی و نمایش خشونت و تروریسم دستاورد دیگری نداشت. مقاومت انصارالله و ارتش و کمیته‌های مردمی به شدت ادامه دارد؛ از آن طرف، آمریکا و اسرائیل نیز حاضر نیستند دست از تجاوز و خون‌ریزی در یمن بردارند و به آزادی و حقوق بشر در یمن احترام بگذارند.

رویوران: از نظر ارتباط با دنیای خارج، حدیده مهم‌ترین منطقه است که در اختیار انصارالله و مردم یمن قرار گرفته است. اهمیت این منطقه به دلیل وجود بندر حدیده در دریای سرخ است. در شهر حدیده نزدیک به ۷۰۰ هزار نفر مردم غیر نظامی زندگی می‌کنند. آمریکایی‌ها تصور می‌کردند اگر بتوانند با پرچم امارات یا عربستان سعودی این منطقه را اشغال نظامی کنند، می‌توانند به سرکوب کامل مردم یمن بپردازند و کل کشور یمن را تصاحب کنند و کار جنگ را یکسره کنند. به همین دلیل، حجم ورود تسلیحات آمریکایی و انگلیسی به یمن به صدها برابر افزایش یافته است.

کشورهای هم پیمان آمریکا توانستند ۳۰ الی ۴۰ هزار نفر مزدور مسلح را برای حمله به مردم یمن و بندر حدیده آماده و مجهز کنند. نیروهای کشور یمن (یعنی انصارالله و کمیته‌های مردمی) در ارتفاعات مراقب صحنه بودند. هنگامی که نیروهای متحد آمریکا و مزدوران مسلح وارد سواحل یمن شدند، به آن‌ها از چند ناحیه حمله و آن‌ها را محاصره کردند. تلفاتی که به متحدان آمریکا وارد شد بسیار سنگین بود. رزمندگان غواص یمن این نیروها را در دریا مورد حمله قرار دادند و امکان پشتیبانی از مزدوران مسلح را از طریق دریا منتفی ساختند. مزدوران مسلح و نیروهای متحد آمریکا در سواحل یمن در چند ناحیه به محاصره نیروهای مدافع مردم یمن درآمدند.

سفیر امارات در آمریکا، آقای عتیبه، با صراحت اعلام کرد که نیروهای متحد آمریکا نتوانستند در یمن کاری از پیش ببرند. او حتی اظهار داشت که ادامه حضور نیروهای امارات و عربستان در

یمن مشروط به تداوم کمک‌های آمریکاست. این حرف بسیار مهم است؛ او دارد تهدید می‌کند و می‌گوید که «جنگ، جنگ آمریکاست و ما به نیابت از آمریکا می‌جنگیم؛ حالا آمریکا نباید ما را ول کند و خودش را پنهان کند.»

بین عربستان سعودی و یمن میدان‌های نفتی مشترک وجود دارد.

در نهایت، می‌خواهم این را بگویم که این جنگ، که آمریکایی‌ها تصور می‌کردند به سمت یکسره‌سازی به نفع سلطه آمریکا در یمن پیش می‌رود، عملاً شکست خورده. به همین دلیل، شرایط موجود یک پیروزی بسیار بزرگ برای مردم یمن است. به نظرم، در جنگ‌هایی که آمریکا در خاورمیانه آغاز کرد، این جنگ اهمیت زیادی دارد. این جنگ یک جنگ زمینی-دریایی بود و هست. آمریکا با امکانات بسیار وسیع

نظامی در این جنگ درگیر شده است، اما مقاومت یمنی در مقابل خشونت آمریکایی به پیروزی رسیده است. در حالی که مردم یمن با چنگ و دندان از موجودیت خود دفاع می‌کنند، دولت آمریکا همه تخم مرغ‌هایش را در سبد اسرائیل و آل سعود گذاشته است. آمریکایی‌ها می‌گویند اگر از طریق بندر حدیده سلاح برای مردم یمن و حوثی‌ها نرود، جنگ تمام می‌شود؛ در حالی که اگر سلاح از آمریکا و انگلیس به عربستان و امارات نرود و تجاوز این دو کشور به خاک یمن پایان یابد، جنگ خاتمه پیدا می‌کند.

شکست مکرر نیروهای ائتلاف در حدیده نشان داد که استفاده گسترده از پهباد، که آن‌ها هیچگاه به این شدت از آن‌ها استفاده نکرده بودند، نیز نتوانست باعث پیروزی ارتش‌های کشورهای عربستان سعودی، امارات، و متحدان در جنگ یمن شود و نهایتاً شکست خوردند.

راجم: نزدیک چهار سال است که در مقابل تجاوز آمریکا با پرچم عربستان و امارات به یمن مقاومت می‌کنیم و می‌جنگیم. از وقتی که حمله عربستان شروع شد، مقاومت مردم یمن در مقابل تجاوز ادامه یافت و با تمام سختی‌ها-از قبیل بمباران زیرساخت‌ها، سیل‌ها، بیمارستان‌ها، مساجد، معابر، بازارها، و مراکز پُرتراکم جمعیتی-بالاخره از سوی نیروهای مشترک غربی-عربی جنگ حالت فرسایشی به خود گرفته است.

حمله ۴۰ هزار نفر نیروی تابن دندان مسلح با پوشش هوایی سنگین به حدیده شکست خورد و نیروها در قسمت‌های مختلف به محاصره رزمندگان انصارالله درآمدند و چاره‌ای جز فرار یا تسلیم ندارند. نقشه نظامی‌ای که نیروهای یمن به کار گرفتند بسیار دقیق و حساب شده بود. انصارالله اجازه داد تا نیروهای متجاوز در دشت پخش شوند و بعد آن‌ها را به چند تکه تقسیم کرد و سپس همه آن‌ها را به محاصره خود درآورد. بسیاری از تروریست‌ها و مزدوران مسلح کشته، زخمی، و اسیر شدند و بقایای آن‌ها نیز فرار را بر قرار ترجیح دادند.

فرهنگ اسلامی: گفتید که شمال یمن در اختیار انصارالله است.

راجم: البته مناطقی از جنوب هم دستش هست.

فرهنگ اسلامی: چند درصد از شمال یمن در دست انصارالله است؟

راجم: تقریباً ۸۰ تا ۹۰ درصد.

فرهنگ اسلامی: از آن طرف گفتید ۷۰ درصد جمعیت یمن در قسمت شمالی است. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم اکثریت مطلق مردم یمن طرفدار انصارالله هستند. این نتیجه‌گیری درست است؟

راجم: در یمن مشکل طایفه‌ای و اختلافات طایفه‌ای وجود دارد، ولی می‌توان گفت که بیش از ۹۰ درصد مردم یمن طرفدار انصارالله هستند.

فرهنگ اسلامی: گفته می‌شود در حدود ۳۰ درصد جمعیت یمن در قسمت جنوبی است.

راجع: الآن جنوبی‌ها هم با انصارالله هستند. مناطقی که هدف حمله اماراتی‌ها و سعودی‌ها قرار می‌گیرند معمولاً از سکنه خالی می‌شود و مردمش فرار می‌کنند و به انصارالله پناه می‌برند. امروز بسیاری از مردم یمن از جنوب فرار کرده و به صنعا پناه برده‌اند.

رویوران: مردم یمن هم از زیدی‌ها، شیعیان، و شافعی‌ها همه در حمایت از انصارالله متفق القول هستند و در حمایت از انصارالله انشقاق وجود ندارد. به دلیل فعالیت‌های تکفیری عربستان سعودی، بخشی از سنی‌ها وهابی شده‌اند؛ ولی شافعی‌ها عموماً با انصارالله هستند، به جز اعضای حزب اخوان المسلمین؛ بنابراین، می‌توان با اطمینان کامل گفت که اکثریت مطلق تمام مردم یمن طرفدار انصارالله هستند. تظاهرات گسترده مردم جنوب ضد عربستان و امارات دلیل دیگری بر نارضایتی این مردم از جنگ عربستان است.

فرهنگ اسلامی: چند روز است که در یمن جنوبی علیه عربستان و امارات تظاهرات به راه افتاده است. آیا برای نجات مردم جنوب یمن از اسارت نیروهای مهاجم خارجی اقدام شده است؟

راجع: در مناطق جنوبی، نیروهای عربستان و امارات حامی گروه‌های تروریستی هستند و یک جنگ طایفی به راه انداخته‌اند. بسیاری از مردم از جنوب فرار کرده و به شمال گریخته‌اند. الآن در خود جنوب هم مردم بسیار زیادی با انصارالله هستند، یا به صنعا مهاجرت کرده و با متجاوزان می‌جنگند. متجاوزان برای مردم یمن جزویرانی و کشتار چیزی به جا نگذاشته‌اند. اختلافات طایفه‌ای در جنوب بسیار زیاد است و در تمام آن‌ها امارات و حتی عربستان سعودی دخالت دارند.

مردم یمن در جنوب دست به یک انقلاب و مبارزه علیه نیروهای متحد آمریکا (یعنی سعودی‌ها و اماراتی‌ها) زده‌اند. هر روز در خیابان‌ها علیه امارات تظاهرات به راه می‌افتد. در جنوب یمن، خون مردم از گلوی تفنگ اماراتی‌ها بر زمین می‌ریزد. اعتصاب و تظاهرات در جنوب دیده می‌شود، در حضرموت این شورش‌ها بیشتر دیده می‌شود. آن‌ها از ورود نیروهای خارجی، تروریست‌ها، و ارتش امارات به خاک یمن در جنوب، پشیمان، بیمناک، و خشمگین هستند و خطاب به هموطنان شمالی خود می‌گویند: «تا آخرین نفس دفاع کنید و ما را از چنگ این گرگ‌های درنده که به کشورمان ریخته‌اند نجات دهید.» نیروهای امارات در جنوب هر جنایتی می‌کنند؛ می‌گیرند، می‌کشند، زندان می‌کنند، و به نوامیس مردم تجاوز می‌کنند. این جنایت‌ها در گزارش‌های بین‌المللی نیز تأیید شده‌اند.

ارتش‌های امارات و عربستان از گروه‌های تکفیری، اراهابی، و تروریستی به طور کامل حمایت می‌کنند. فقط در طول یک سال، ده‌ها نفر در عدن حلق‌آویز و اعدام شدند که ۴۲ نفر آن‌ها ائمه جماعت مساجد عدن بودند.

رویوران: در جنوب [بر خلاف شمال که در آن یکدستی شدیدی وجود دارد] چندگانگی شدید وجود دارد، در جنوب رقابت بین عربستان و امارات هم دیده می‌شود که هزینه و خسارات آن را مردم بی‌دفاع یمن می‌پردازند و این دوگانگی خودش برای مردم کلی مشکلات درست



عربستان سعودی مانع استفاده یمن از منابع نفت خود شده است.

کرده است. شکست دیگر از بابت سلفی‌های مورد حمایت عربستان است که ریش می‌گذارند، جیغ می‌زنند، و تیغ می‌کشند... امارات بیشتر از مزدوران خارجی استفاده می‌کند، کسانی که می‌خورند تا بکشند و می‌کشند تا بخورند. در مناطق جنوبی، بنادر در دست امارات است؛ اما امارات مانع می‌شود تا کالاهای مورد نیاز مردم از این بنادر وارد شود. چاه‌های نفت در دست عربستان است، اما مردم یمن از درآمد آن‌ها بهره‌مند نیستند. مردم جنوب احساس می‌کنند که

برنامه‌ای در حال اجراست که مردم یمن دچار گرسنگ، وبا، و ناامنی شوند و این علت اعتراضات رو به گسترش کنونی است.

راجع: البته از سلفی‌های امارات هم استفاده می‌کنند.

رویوران: ولی ساختارهای محلی و روابط قبیله‌ای به گونه‌ای است که امارات ناگزیر می‌شود بیشتر از نیروهای مزدور استفاده کند و عربستان، با سرمایه‌گذاری سنگینی که در امر آموزش و بسیج و تجهیز سلفی‌ها کرده، بیشتر از نیروهای تکفیری سود می‌گیرد. در هرج و مرجی که بر جنوب یمن حاکم است، قبیله محکم‌ترین ساختاری است که مردم به آن پناه می‌برند. مزدوران خارجی، که عمدتاً از فقرای آفریقا هستند، ذخیره پایان‌ناپذیری هستند که امارات آن‌ها را با پول نفت به استخدام خود درمی‌آورد و از آن‌ها در جهت تخریب پایه‌های حرکت انقلاب اسلامی در یمن استفاده می‌کند.

امپریالیسم آمریکا می‌داند که وحدت مسلمانان نیاز باور و حمایت انقلاب اسلامی است. مسلمانان برای اینکه یک امت جهانی را به وجود آورند باید با هم متحد شوند. این قرآن مجید است که می‌گوید: «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا.» (به رشته پیمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.) اصولاً حرکت به سوی عدالت و امامت و وحدت‌آفرین است. امروز مردم یمن به سوی این راه اصلی حرکت کرده‌اند و این حرکت موجب پیدایش شهروندی براساس برادری دینی می‌شود و این برادری می‌تواند دست دشمنان اسلام را از فلسطین، افغانستان، عراق، سوریه، بالکان، میانمار، و یمن کوتاه کند. سیاست آمریکا در یمن پراکندن بذرففاق و تفرقه در میان مردم مسلمان و جلوگیری از وحدت مردم و ایجاد الگوهای جدید برای سرکوب مردم یمن است. امارات بدین منظور حتی جزیره سقراط-در نزدیکی سومالی-را اشغال کرده تا به عنوان مبارزه با انصارالله، زمینه توسعه سرکوب مسلمانان در یمن و سومالی و... را فراهم آورد. در حقیقت، امارات نیست که چنین تصمیماتی می‌گیرد؛ آمریکا با پرچم امارات و عربستان سعودی در این منطقه به سرکوب ملت‌ها پرداخته است. جنگ در یمن فرسایشی شده و متجاوزان به حقوق مردم یمن برای پیروزی بر این مردم به هر جنایتی دست می‌زنند.

فرهنگ اسلامی: چه قدر احتمال دارد که انصارالله بتواند همراه با مردم جنوب یمن یک حرکت مشترک علیه آمریکایی‌ها و عربستان و امارات انجام دهد؟

راجح: روابط انصارالله با مردم جنوب یمن بسیار نزدیک و خوب و صمیمی بود. متأسفانه، از وقتی که تجاوز عربستان سعودی و امارات به یمن شروع شد، مردم جنوب یمن به نوعی تحت انقیاد نیروهای مهاجم درآمدند، سعودی‌ها کوشیدند بسیاری از نخبگان جنوب را با پول بخرند و به طرف خود ببرند. امروز ماهیت تجاوز نظامی به یمن آشکار شده و میزان همدلی با انصارالله در میان مردم کوچه و بازار در جنوب یمن افزایش یافته است. امروز همه متوجه شده‌اند که تمام ادعاهای عربستان سعودی و امارات دروغ محض بوده است و همه می‌دانند که در افاق جنگ، افسران آمریکایی و اسرائیلی هستند که برای افسران سعودی و اماراتی نقشه جنگ طراحی و به آن‌ها مأموریت‌هایی را محول می‌کنند. امروز صدای اعتراض مردم جنوب یمن علیه متجاوزان خارجی بلند شده است و در خیابان‌های شهرهای جنوب علیه متجاوزان تظاهرات پراکنده‌ای صورت می‌گیرد و نیروهای متجاوز دست به سرکوب مردم می‌زنند.

مردم در جنوب یمن خواهان اخراج متجاوزان از کشور یمن هستند. اعتراضات مردمی در جنوب یمن باعث شده که بعضی از رهبران ساکت و خاموش نیز صدای اعتراض خود را بلند کنند و خواهان پایان تجاوز و گفت‌وگوی گروه‌های مختلف بایکدیگر شوند. کاسه صبر مردم جنوب یمن لبریز شده و آن‌ها خواهان پایان جنگ هستند و می‌گویند از متجاوزان به یمن انتظار هیچ خیری برای مردم یمن نمی‌توان داشت. ایستادگی انصارالله و ارتش و کمیته‌های مردمی یمن درس رشادت و مقاومت به همه و به مردم جنوب داده است و نقشه آمریکا در یمن را نقش بر آب کرده است.

فهرنگ اسلامی: پس زمینه اجتماعی برای وحدت مجدد یمن فراهم شده است؟

رویوران: مدعیان تجزیه طلبی در جنوب یمن از هیچ پایگاه اجتماعی برخوردار نیستند. خود منصور هادی که از جنوب است نیز در جنوب یمن فاقد پایگاه اجتماعی است. او یک نظامی بلند پایه است که در انگلستان و نیز در مصر و شوری تحویل کرده، ولی فاقد محبوبیت و وجاهت اجتماعی است؛ به ویژه که امروز آشکار شده که او همدست نیروهایی نظیر داعش و القاعده و سایر تروریست‌ها در ایجاد فجایی است که در یمن به وجود آمده است.

بحث دوم این است: قبل از حمله عربستان به یمن، انصارالله به سمت جنوب حرکت کردند و وارد استان‌های جنوب یمن و وارد عدن شدند. این واقعیت نشان می‌دهد که آن‌ها در جنوب یمن دارای پایگاه اجتماعی هستند. تنها جایی که نرفتند حضرموت بود، و الا جنوب را کامل گرفتند.

این نشان می‌دهد که در جنوب نسبت به انصارالله حساسیتی نیست، ولی نسبت به نظام سیاسی علی عبدالله صالح به شدت حساسیت هست؛ یعنی به عبارتی این‌ها معتقدند از زمانی که علی عبدالله صالح در مسند قدرت بود مظلوم واقع شده‌اند و حقشان خورده شده. ولی از طرف چه کسی؟ از طرف علی عبدالله صالح، نه انصارالله. هیچ مخالفتی نسبت به انصارالله ندارند، ولی نسبت به علی عبدالله صالح در جنوب مخالفت شدیدی وجود داشت. بحثی که وجود دارد این است که الگویی که امارات و عربستان ایجاد کردند الگوی اختناق و سرکوب است. شما تصور کنید که عدن یک بندر است با امکانات بسیار وسیع بندری. امارات اجازه نمی‌دهد از این بندر



یمن شبانه روز به وسیله عربستان سعودی بمباران می‌شود.

برای ورود مواد غذایی و حل کردن مشکل گرسنگی مردم یا تأمین داروی مورد نیاز استفاده شود. این قدر ساده است. این متجاوزان هیچ گامی در جهت حل مشکلات اجتماعی مردم جنوب یمن برنداشتند. بندر هست، کشتی می‌تواند بیاید، می‌توانند مواد غذایی و دارویی و... وارد عدن کنند؛ اما متجاوزان اجازه رسیدن مواد غذایی و دارو را به مردم جنوب یمن نمی‌دهند، چون می‌دانند آن‌ها به طور بالقوه طرفدار انصارالله هستند.

راجح: اولین پالایشگاه نفتی خاورمیانه در عدن است که برای همه کشورهای تصفیه می‌کند، ولی عدن الآن دچار بحران نفت است. این پالایشگاه که در عدن ساخته شد قرار بود به وسیله انگلیسی‌ها در ایران ایجاد شود...

رویوران: وقتی که در ایران قیام ملی صنعت نفت پیش آمد، انگلیسی‌ها این پالایشگاه را در عدن تأسیس کردند.

راجح: الآن این پالایشگاه دچار بحران است.

رویوران: جنوب یمن بحران سوخت دارد، ولی این پالایشگاه را راه نمی‌اندازند. رفتار متجاوزان در جنوب این قدر چندان آواراست که هیچ کس حاضر نیست ادامه حضور آن‌ها را بپذیرد. تمام کسانی که به خاطر پول و امکانات به سمت امارات و عربستان آمدند الآن دارند پراکنده می‌شوند؛ به دلیل اینکه از لحاظ اجتماعی مردم ناراضی هستند و این‌ها نمی‌توانند کنار مردم نباشند و مخصوصاً بافت قبیله‌ای هم به آن‌ها اجازه جدا ماندن کنار بقیه را نمی‌دهد. به نظرم، الآن در جنوب چندگانگی سیاسی و نارضایتی اجتماعی و اقتصادی وجود دارد و الگوی سرکوبگرانه امارات و ناکامی‌های نظامی همه این فشارها را روی هم متراکم کرده و یک وضعیت خاص به وجود آورده است.

امروز حتی کارشناسان آمریکایی نیز اذعان دارند که سیاست‌های سرکوبگرانه آمریکا در یمن شکست خورده است. آن‌ها می‌گویند: «ما شکست خوردیم»، البته یک جاهایی هم لاف می‌زنند که اگر سازمان ملل نتواند حدیده را از انصارالله بگیرد ما دوباره به مردم یمن حمله می‌کنیم. در ادبیات سیاسی آمریکا کاملاً مشخص است که هم‌پیمانان آمریکا شکست خورده‌اند، هرچند پول هنگفتی در یمن خرج کردند و حقوق‌های هنگفتی به عوامل خود در یمن پرداخت کردند. عربستان ۱۸۰ هزار مزدور را از خارج از یمن وارد این کشور کرد و ماهانه پول این مزدوران را پرداخت. از سوماتی، جیبوتی، و جاهای دیگر مزدور آورد.

مزدور کسی است که حقوق می‌گیرد تا آدم بکشد و آدم می‌کشد تا حقوق بگیرد. به دلیل گستردگی جبهه‌ها، از این همه مزدور استفاده می‌کنند. بعضی از این مزدوران در جبهه جوف تا شش ماه حقوق نگرفته‌اند. بعضی از کارشناسان تعداد مزدوران را تا ۳۰۰ هزار نفر ذکر می‌کنند. بسیاری از مزدوران اسلحه‌ای را که از عربستان تحویل گرفته بودند به عنوان حقوق عقب مانده خود برداشتند و فروختند!

فرهنگ اسلامی: با وجود این زمینه‌ها، برای همگرایی شمال و جنوب اقدامی صورت گرفته است؟

راجح: انصارالله دنبال تفاهم است. نخست‌وزیر یمن خودش اهل جنوب است و بیشتر وزیران هم از جنوب هستند. الآن یک جبهه آزادی جنوب در صناعا فعال است و نیرو دارد و مجاهدت می‌کند و در جبهه شرکت دارد. فکر می‌کنم انصارالله با این‌ها در ارتباط هستند. عربستان سعودی و امارات می‌خواهند از اختلافات سیاسی و فقر مردم استفاده کنند و به اختلافات طایفه‌ای دامن می‌زنند. مع الوصف، تفاهم با رهبران جنوب کاملاً امکان پذیر است.

رویوران: مساجد زیدی‌ها و شافعی‌ها در یمن یکی است، در یمن اختلافات مذهبی وجود ندارد، آنچه وجود دارد دسیسه‌چینی‌های آمریکا و عربستان سعودی برای ایجاد اختلافات مذهبی و بهره‌برداری از این اختلافات است. به همین دلیل، به عصبیت‌های قومی و اختلافات طایفه‌ای دامن می‌زنند و از وحدت و انسجام اجتماعی که در شمال یمن وجود دارد وحشت دارند.

فرهنگ اسلامی: آینده یمن را چه طور می‌بینید؟

راجح: فکر می‌کنم که جنگ در یمن و حمله عربستان سعودی به مردم یمن به بن‌بست رسیده و امکان پیروزی عربستان سعودی و امارات عملاً دیگر وجود ندارد. عربستان قبلاً نیت داشت که یمن را در چند هفته بگیرد و کار استیلا بر مردم یمن را تمام کند. گذشته از عربستان، نقش آمریکا و غرب در این جنگ بسیار پررنگ است؛ مخصوصاً که ادامه جنگ و درگیری و حضور عربستان در یمن به نفع آن‌هاست؛ نه تنها از نظر استراتژیک، بلکه از نظر خریدن تسلیحات. امارات از سال ۱۹۷۲ م. که تأسیس شده تا امروز از آمریکا اسلحه می‌خرد. بالاخره انبارهایشان پر شده و این کشور کوچک جایی ندارد و دیگر به اسلحه نیاز ندارد. این جنگ، با ریختن خون مردم یمن، نیاز به خرید اسلحه در این شیخ‌نشین را به وجود می‌آورد. حال فرصتی به وجود آمده که غرب در یمن بین قبایل اسلحه پخش کند و این‌ها از آمریکا اسلحه بگیرند و وابستگی‌هایشان به آمریکا بیشتر و کنترل آمریکا بر آن‌ها بیشتر شود؛ لذا، حضور این‌ها و ادامه جنگ و اختلافات به نفع آمریکاست.

ضمناً، فکر می‌کنم که برای عربستان جنگ یمن فقط مربوط به مسائل داخل یمن نیست، جنگ برای کشمکش‌های قدرت در داخل عربستان هم هست. اختلافاتی که در عربستان به وجود آمده بسیار عمیق است، یعنی بن سلمان می‌خواهد خانواده‌های پرنفوذ و حاکم در عربستان را در یک روز از بین ببرد! حتماً محمد بن سلمان سعی می‌کند از جنگ یمن بهره‌برد تا نقشه‌هایش را در

عربستان انجام دهد. او در سایه این جنگ رقبای خودش را نابود می‌کند؛ لذا، به احتمال زیاد، در آینده شرایط عوض خواهد شد. آمریکا می‌خواهد یمن را به چند قسمت تجزیه و تقسیم کند، ولی مقاومت انصارالله این نقشه را به بن بست رسانده است.

رویوران: من تصور می‌کنم محمد بن سلمان جنگ یمن را به عنوان یک ابزار به کار گرفت تا خیلی از تغییرات داخلی را انجام بدهد و یک تصفیه سیاسی را در عربستان مدیریت کند. پدر او در حال مرگ است، بن سلمان برای بعد از پدرش برنامه‌ریزی می‌کند.

راجع: اگر ملک سلمان بمیرد، محمد بن سلمان شاه می‌شود، آنگاه بحران انتخاب ولی عهد به وجود می‌آید. آیا از عموها و عموزاده‌هایش کسی ولی عهد او می‌شود؟



رویوران: اولاً به قدرت رسیدن محمد بن سلمان خودش تنش ایجاد می‌کند و او ناچار خواهد بود نیرویی را که به یمن فرستاده به داخل بیاورد. بحث تعیین ولی عهد چالش دومش خواهد بود. اگر برادران سلمان بگذارند سلطنت از بچه‌های عبدالعزیز به بچه‌های سلمان منتقل شود، اگر پسرش را بگذارند، وضعیت افقی را تبدیل به عمودی کرده که مشکلات خاص خودش را دارد. جالب این است که محمد بن سلمان کوچک‌ترین پسر پدرش است، یعنی سه برادر بزرگ‌تر از خودش

دارد. ممکن است آن‌ها فکر نمی‌کردند که پدرشان که استاندار ریاض بود به اینجا برسد، قدرت را رها کرده و دنبال تجارت رفته بودند. تنها کسی که روی پدرش سرمایه‌گذاری کرد و مدیر دفتر پدر بود همین پسر کوچک است. او سوگلی پدرش بود. زمانی که این به قدرت و سلطنت برسد، معلوم نیست که همان سه برادر به این وضعیت راضی شوند. او همه را سرکیسه کرده و به آن‌ها توهین کرده است. اینکه در سیستم‌های عشیره‌ای فرد کوچک‌تر به بزرگ‌تر توهین کند بی‌پاسخ نمی‌ماند.

تمام این مسائل وجود دارد و می‌تواند در آینده عربستان مشکلاتی درست کند. آیا عربستان می‌تواند یک جنگ بیرونی را با یک رقابت و درگیری داخلی به گونه‌ای مدیریت کند که از هر دو جان سالم به در ببرد؟ پاسخ مشکوک است. من تصورم بر این است که اگر واقعاً این خبر درست



یمن سه هزار کیلومتر ساحل دارد.

باشد که سلمان مریض و رو به موت است، عربستان ناگزیر است به سرعت بحث یمن را جمع کند؛ چون بدون جمع کردن یمن، برای جابه جایی قدرت در ریاض آمادگی نخواهد داشت.

فرهنگ اسلامی: به بحث اخوان المسلمین برگردیم. اخوان المسلمین یک جنبش اسلامی بودند که شعار اصلی آن‌ها برادری و وحدت امت اسلامی بود، ولی امروز دولت سعودی یک خط مشی سکولار در پیش گرفته و محمد بن سلمان رسماً اعلام کرده که «من سکولار هستم و اعتقادی به وهابیت ندارم.» اعلام هم نکرده که آیا به مذهب دیگری اعتقاد دارد یا نه، یعنی الآن مشخص نیست که مذهب محمد بن سلمان چیست. البته ابراز نکرده که اسلام را کاملاً کنار گذاشته، ولی یک مشی سکولار پیش گرفته است. اخوان المسلمین با چه توجیه دینی از یک حکومت سکولار جدیداً شکل گرفته پیروی می‌کند؟

راجع: اول سعودی‌ها اخوان را تروریست اعلام کردند. اخوان در لیست تروریست‌های عربستان و امارات قرار گرفته است. این سؤال از اخوانی‌ها در یمن هم پرسیده شده که «شما اخوان هستید و در لیست تروریست‌ها هستید، ولی در عربستان زندگی می‌کنید و با عربستان می‌جنگید. چرا؟» جواب دادند: «ما اخوان نیستیم»، گفتند: «ما یک حزب اسلامی هستیم»، یعنی کلاً ریشه‌های خودشان را انکار کردند. در کل، در یمن از اخوانی‌ها و همه گروه‌های دیگر به عنوان ابزار استفاده می‌شود، در یمن هم عربستان از اخوان به عنوان ابزار استفاده می‌کند، چون می‌خواهند انصارالله را تضعیف کنند از اخوانی‌ها استفاده می‌کنند. الآن به عقیده من خود اخوان را هم دارند تضعیف می‌کنند.

فرهنگ اسلامی: این قضیه دو وجه دارد: یک وجهش این است که عربستان سعودی به عنوان یک مهره از اخوان استفاده می‌کند. این کاملاً مشخص و مفهوم است. اما آن کسی که در یمن خود را اخوانی می‌داند چرا خودش را در اختیار عربستان قرار می‌دهد؟

رویوران: اولاً، مهم‌ترین محیطی که اخوان در آن فعال و متمرکز و جا افتاده است شهر تعز است. اکثریت اخوانی‌ها، زمانی که عربستان این‌ها را در لیست تروریست‌ها قرار داد، رفتند و با عربستان همکاری کردند؛ ولی اخوانی‌هایی هم هستند که این طرف اند. آن‌هایی که معتقدند عربستان از شان استفاده ابزاری از شان می‌کنند به این طرف آمدند، آمدند طرف انصارالله. الآن در خود همین تعز هم یک بخش در دست انصارالله است. آیا ممکن است شما جایی باشید که همه مردم با شما ۱۰۰ درصد مخالف‌اند؟ یک درصدی باید با شما باشند که بتوانید بمانید.

بین این‌ها اتفاقاً کسانی هستند که رفتار اکثریت را قبول ندارند. تصور اولیه‌ای که اخوان یک حزب تشکیلاتی است درست نیست. بله، یک جریانی وجود داشت یا دارد و جالب است که در رأس آن عبدالله احمر بود. (عبدالله احمر رئیس پارلمان بود و به یک جریان دینی متعلق نبود، او از یک جریان قبیله‌ای است، شیخ عشیره حاشد است.) این نشان می‌دهد که اخوان در یمن یک جریان ۱۰۰ درصد دینی نیست، یک جریان قبیله‌ای با یک پوشش مذهبی و دارای گرایش اخوانی است.

راجع: خیلی‌ها می‌گویند در یمن ما مشکل سیستم اخوانی نداریم، ما مشکل سیستم مشایخ و شخصیت‌های اجتماعی داریم؛ مثلاً، الآن یک نفر را حاکم بر یک منطقه بسیار مهم گذاشتند که نفت دارد. خودش شیخ قبیله است و در عقیده اخوانی است، اما مزدور عربستان است و حتی پدرش هم مزدور عربستان بوده است، پدر پدرش هم به همین شکل، یعنی کلاً خانواده دست‌نشانده عربستان است و منافع عربستان بیشتر از منافع کشور خودش برایش مهم است. البته منافع عربستان هم مطرح نیست، منافع آل سعود مطرح است، خود عربستان که نیست! الآن یک شکاف بزرگ در میان اخوانی‌های یمن بروز کرده است. امارات هم جنگی در جنوب ایجاد کرده و امنیت کل جنوب را از بین برده است، الآن هم نقشه دارد که کل اخوانی‌ها را به وسیله سلفی‌ها در تعز نابود کند.

فرهنگ اسلامی: این گروه سلفی از کجا آمدند؟

راجع: معمولاً خودشان تعزی هستند، اما سلفی‌اند و امارات دارد از آن‌ها علیه اخوانی‌ها استفاده می‌کند. چند هفته پیش می‌گفتند علی محسن الاحمر نزدیک بوده که ترور بشود و محافظ‌هایش همراه شوهر دخترش کشته شده‌اند. خیلی‌ها می‌گویند خود امارات این کار را کرده؛ چون اگر جنگ یمن تمام شود و اخوانی‌ها تضعیف نشده باشند، شرایط خطرناک خواهد بود. الآن هم دارند آدم‌هایی که مستقل عمل می‌کنند را ترور می‌کنند، فقط مشایخ که خودشان مزدور عربستان هستند باقی می‌مانند؛ هرچند گروه بزرگی از اخوان در ترکیه هستند و ضد عربستان بیانی‌ه هم می‌دهند.

رویوران: جالب است، مدتی پیش یک ترانه در ترکیه با عنوان آه یمن، آه یمن به بازار آمد. قبل از جنگ جهانی اول که گویا یمنی‌ها حالت مستقلی پیدا کرده بودند، دولت عثمانی می‌خواست یمن را اشغال کند. خوب است چه قدر نیرو فرستاده باشد و همه شکست خورده باشند؟ ۷۰۰ هزار نفر از ارتش عثمانی در یمن کشته شدند! عثمانی‌ها چند میلیون نظامی اعزام کردند، اما نتیجه نگرفتند.

فرهنگ اسلامی: ۷۰۰ هزار نفر از آن‌ها از بین رفتند؟

رویوران: بله، و آخرش از یمن چشم‌پوشی کردند.

راجح: بعضی در تاریخ عثمانی به یمن قبرستان آناتولی می‌گویند! یمنی‌ها عثمانی‌ها را در سال ۱۸۷۰ م. از این کشور اخراج کردند، اما متعهد شدند که خراج بدهند.

رویوران: عبدالناصر هم به یمن نیرو فرستاد و با امام بدر می‌جنگید، اما راه به جایی نبرد و نزدیک به ۲۰ هزار سرباز مصری در یمن کشته شدند. اتفاقی که افتاد این است که کل یمن را گرفتند و امام زید از یمن فرار کرد، به شدت با مذهب زیدی مبارزه کردند و پیروان مذهب زیدی را قتل عام کردند و خیلی‌ها شافعی شدند. در یمن آن روزها شافعی شدن اجبار و ناسیونالیست شدن مُد شده بود.

راجح: حتی علما در آن دوران سرکوب شدند. میدانی در صنعا هست که درباره آن نوشته شده میدان کشتارگاه سادات. خیلی‌ها با تانک اعدام شدند. مذهب زیدی در یمن ممنوع شده بود.

فرهنگ اسلامی: وگرنه یمن در طول تاریخ زیدی بوده‌است.

رویوران: علی عبدالله صالح یک نمونه از آن‌هاست، او زیدی بود ولی سنی شده بود. خیلی از افسرها به دلیل شرایط سیاسی مذهب خود را تغییر دادند و هویت خود را از دست دادند. درست مثل داستان علوی‌ها در سوریه است. آنها شیعیانی بودند که تمام علمایشان را کشتند و آن‌ها برای حفظ جان‌شان به کوه‌ها پناه بردند و شاید به علت انقطاع از علما و حوزه، دچار تفاوت‌هایی با دیگر شیعیان شدند.

راجح: سید عبدالملک یک بیداری جدی را در یمن رهبری کرده و همه اقشار مردم یمن با جان و دل به او احترام می‌گذارند.

فرهنگ اسلامی: از شما اساتید بزرگوار برای شرکت در این گفت‌وگو تشکر می‌کنیم.